

الرَّوْضُ الْخَصِيبُ مِنْ

تَرْكِيَةِ الْقَلْبِ الْمُنِيْبِ

تَأَلِيفُ

السيد الكريم ذى القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم والتعظيم
مولانا الملك المفخر السيد محمد صدیق حسن خان بهادر
نواب بهوپال المعظم فسر الله في مدته و
بارك في علمه وعدته
أمين ثورامين

طبع و المطبع المشيخ عام الكائن في بلدة اكبر آباد

بإدارة المنشي محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان

١٢٩٠ هـ

مكتبة
الشيخ
الخير

٢٢ خزر ١٩٤٩

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على كل حال وفي كل حال حمد ايليق به من العظمة والجلال
 وليستدعى لقائله والآتي به مزيد الانعام والافضال وتترين به من
 الاعوام والشهور والايام البكر والاصال ونشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شريك له الكبير المتعال ونشهد ان سيدنا محمد اعبده المصطفى و
 رسوله المجتبي ونبيه المرضى من اشرف اجيال وافضل اقبال وخاتم
 سلاسل النبوة والارسال اللهم فصل وسلم عليه وعلى آله وصحبه خير
 صحب واكرم آل صلوة وسلاماً يصعدان مع الكلم الطيب ويرفعان
 في اعلى عليين صالح الاعمال بعدة نموده مي آيد كه اين مقاله علاوه بر سلاله
 سلاله شتمل ست بريك مقدمه و پنج فصل و يك خاتمه و محتوي ست بر بيان نضائح
 سودمند و شعب ايمان كه شصت و چند خيزست و بيان عيوب نفس ناطقه انساني

و بر بعض اشیا طب روحانی و جسمانی و اشعار را لقه حکمت ایمانی و بعض تجربیات
 ماضیه و حکایت حالات این جانی فانی و انتظار الفرج بعد الشده که در حالت حیرانی
 و پریشانی کیف اتفق الیام و تالیف یافته و تار و پود تمذیب ظاهر و باطن و صلا
 صورت و معنی را با هم بر یک منوال بافته و اشعه لمعات حق از مطالع تحقیق و صدق
 بر فحای مطاوی اصول و فصولش بجمده تعالی تافته امیدواری از حضرت باری
 جل مجده و عم نواله آنست که این ساخته و پرداخته را امروز در نظر حق پسندن
 دین پرورشرف قبول و پذیرائی ارزانی دارد و فردا جامع این فوائد و عوائد را
 بموائد عفو و عافیت عقیبی و زوائد حسنی و زیاده سرفرازی در اهل محشر بخشد
 و این صلصال حاسنون را که از ناداری اعمال و گرانباری احوال محزون ست
 بتازگی غفران و سبزی رضوان شادابی خاطر و بالیدگی طبع و نشو و نما می امن
 از عذاب قبر و عقاب نار سربندی بالطف و کرامت فرماید هذا وقد جمعت
 الرسالة هذه في الجماديات من شهر سنة الهجرة في بلدة
 بهوपाल المحمية صانها الله واهلها عن كل ملة وبلية وسميتها
 الروض الخصب في تزكية القلب المنيب وحبنا الله و
 نعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ولاحول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم

مقدمة الكتاب و سبج طيرة المستطاب

در حدیث شریف آمده الدین النصیحة و فی روایتی اخری النصیر لكل مسلم
 و نصیحت عامست از آنکه بخطاب باشد یا در کتاب لهذا اهل علم از شاخ واکابر در

کتاب خود نصیحت و وصیت با نوشته اند و ذمه خود را از امر معروف و نهی از منکر
 که از واجبات سوکده شرعی است فارغ ساخته از آنجمله وصایای شیخ ابن عربی
 صاحب فتوحات و وصایای خواجه عبدالخالق عجدوانی و وصایای شاه ولی اسد محدث
 دهلوی و امثال ایشان است و از آنجمله نصائح شاه اهل اسد دهلوی است در باب چهارم از
 چهار باب درین موضع بر همین نصیحت با اکتفا کنیم و وصایا را بر مطالعه مقاله نصیحه حواله
 نمائیم و گوئیم که آدمی زود را مادامیکه در قید حیات است از ضروریات بشریه مثل خوردن
 و آشامیدن و شتر پوشیدن و نکاح کردن و مکان بستن ناچاری است و هر یکی را
 ازین امور افراط است و تفریط نه افراط آنرا نهایت و نه تفریط آنرا خایت پس لازم
 آنکه در جمله امور خود توسط اختیار نماید که اعدا لوا هو اقرب للتقوی در قرآن است
 و خیر الامور اوساطها در حدیث سیدانس و جان صلعم و میانگی و میان روی هر چیز
 موافق مراتب اشخاص است و بسبب چیز است که در حق یکی افراط و در حق دیگری اعتدال
 بلکه تفریط باشد پس احوال و اطوار بنی جنس و بنی قوم و بنی کسب و بنی حرفه را بقیاس
 مقدار توسط شمارند و در طلب کسب زائد خود را در تعب و محنت نیندازند و این اصل است
 شامل بر جزئیات متعدد و ضروریه کثیره که ضبط آن موجب اطالت میگردد و انتهی گوئیم
 بیان سه ضروریه انسان در حظیره القدس و ریاض المراضه مرقوم است و بیکر عملی
 و هر فنی و هر حرفتی که خواهند کسب کنند و بیاموزند اول ضروریات آنرا واجب اند
 اگر بعد از تحصیل آن فراغ وقت دست دهد زوائد را کسب کنند و چنان نشود که طلب الكل
 فوت الكل گردد مثلاً در علوم مکتبه اول قرآن و حدیث و عقائد و اصول اینها و طب
 خوانند بعد از آن بحسب استعداد و وسعت وقت بکلمت و فلسفه و منطق پردازند و

قس علی ذلک انتہی گویم از منطق و حکمت آنچه ضروری است و در مسرت
اصطلاحات قوم دخل دارد و از برای دریافت مسائل معترضه کتب دینیہ بدان
حاجت می افتد ہما نقد کفایت دارد کہ در خطبۃ القدس تمخیص کرده ایم اگر خواهند
آنرا سالہ جداگانہ از ان سازند و زیادہ بران و انہماک در عوصیات آن مورت
شکوہ و اوہام و فرلت اقدام و افہام است و جز خسران و خذلان و حرمان و ہزیان
نتیجہ نمی آرد البلاء موکل بالنطق

گزر حکمت کسی ولی بود

شیخ سنت ابو علی بودی

و یکسر گاہ امری از امور یا مہمی از مہمات روی نماید باید کہ بقتلاسی آن فن کہ خیر خواہ خود باشند
مصلحت کنند و مشورت نمایند کہ شاوہر ہمد فی الامر واقع شدہ و شیرا باید کہ بغیر روی
و ریای بے کم و کاست آنچه از خیر و شر و نفع و ضرر آن در یابد و اشگاف بگوید المستشا
موتمن بعد از ان اگر صلاح دید خود در ان امر یا بند از اختیار نمایند ورنہ ترک
دہند و درین باب صلوة الاستخارہ کہ ثبوت آن بحدیث صحیحست خیلی نافعست
باید کہ پیش از ہر کار و بار سہ روز یا ہفت روز دو رکعت نماز گزارد و بعد از سلام
این دعا بخواند اللہم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک
واسئلك من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و
انت علام الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر لی فی دینی و
معاشی و ما قبلہ امری و عاجلہ و آجلہ فاقرہ لی و یسرہ لی ثم بارک
لی فیہ اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و ما قبلہ
امری و عاجلہ و آجلہ فاصرفہ عنی و اصرفنی عنہ و قدر لی الخیر

حیث کان تعرضی به و بجای هذا الامر نام آن کار بگیرد اگر در حق وی
 بهتر باشد صورت گیرد و الا بر طرف شود و این نماز از مجربات است انتهى گویم
 درین زمانه که مستشار موتمن حکم عنقا و کیمیا دارد و هر خیر خواه ظاهر دشمن باطن
 است و حاسد سر و عین بعد از مشورت صوری، هیچ طریق نجات بهتر از استخاره
 از رب الارباب نیست و اگر در هر کار دشوار افتد باری از استخاره مختصر خود غفلت
 نکند و آن نیز در حدیث شریف آمده اللهم خیر لی و اخیر لی گفتن این کلمه نیز
 خیر و عافیت آرد و دیگر دو چیز است که آنرا هیچگاه از دست ندهد و ترک نماید خواه
 مشکل باشد خواه آسان سهل باشد خواه صعب یکی تدبیر دوم استقلال انتهى
 گویم این نیز مجرب است و الحمد لله تعالی که این هر دو امر بسیار بکار ما آمده و می آید
 ورنه خرفشار ابناء دنیا و فرزندان حسد و کینه و تنگ چشمان کم ظرف و نا آشنایان دشمن
 دوست هیچ از مغز و پوست نگذاشته اند و اندیشه آزاری ترک نساخته

قتل این خسته ز شمشیر تو تقدیر نبود | ورنه هیچ از دل پیرم تو تقصیر نه بود

و دیگر زندگانی چند روز است و دنیا آخر گذشتنی و گذشتنی است از بهر دنیا
 با کسی عداوت و دشمنی نگیرند و کسی را عیب نکنند و بد نگویند خصوصاً عیوب یک
 فرقه خاص را علانیه ذکر نکنند و تا توانند بر کسی حسد نبرند و دروغ بیفایند بر زبان
 نیارند و سخن بد کسی بکسی نرسانند و خود را از نجل و جن تا توانند پاک گردانند
 و بر آنچه رضای او تعالی است راضی باشند و خود را بزرگترین مردم و کلان تر
 نشمارند و فخر و نخوت را در دل راه ندهند و تا توانند در اصلاح عالم بکوشند
 و در میان هیچکس نقیض و فساد نیندازند و در اکل حلال و صدق مقال و

استقامت احوال سعی کلی نمایند که جمیع طاعات و رئیس جمله عبادات است
 و از کلمه انخیز در حق خویش و بیگانه باز نمانند و بر امر معروف و نهی منکر سعی
 بلیغ گمارند و اگر نتوانند بدل ناخوش دارند و خود مرتکب آن نشوند و بیکر
 عقل و گیاست و فهم و فراست هر چند امر جبلی است اما بکثرت تجربه و صحبت عقلا و کسب
 علوم عقلیه و استماع قصص و نصح می افزاید پس باید که چنان کوشند که هر روز قوا
 عقلیه خود را قوی میگردانند و خود را بتکلیف و فکر از عقلا گردانند و در زمره سفه
 نگذارند و بیکر می باید که در جمیع اوضاع و اطوار بفرقه شرفاء و صلحا در خور باشند
 و از صحبت و اوضاع اجلاف گریزان باشند و بیکر باید که در هر امری از امور دنیا
 استعجال ننمایند و بغیر مشورت و تدبیر کاری نکنند و بیکر خود را معطل و مهمل
 نگذارند کار عقبی بسازند و اگر نتوانند کار دنیا از دست ندهند همچو کسب کدام
 و پیشه عالمگیر پادشاه در کلمات طیبات گفته آدمی اگر با امور عقبی نتوانست پرداخت
 ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة و این را در نصیحت
 فرزند خود نوشته است و بیکر بوقت صبح از خواب بیدار شوند و نماز گذارند و
 بر مصلا می خود تا وقت طلوع آفتاب نشسته باشند و تسبیح و تهلیل و تکبیر گویند و
 استغفار کنند و تلاوت قرآن شریف نمایند و آیات و ادعیه حفظ جان و مال
 خود خوانده حرز کنند و نیکوترین آیات درین امر سی و سه آیات است اگر نتوانند
 بر سوره فاتحه و آیه الکرسی و چهار قل اکتفا نمایند و در ادعیه بسم الله الذی
 لا یضر مع اسماء شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم
 سه بار خواندن بهترین چیزی است که حدیث صحیح و فضل آن واقع است چون

در نقل جمیل
 این آیات است
 ذکر کرده و
 حاشیه چار باب
 نیز آن را نشان
 داده و در آخر
 نسخه مطبوعه
 در آن نیز
 ملاحظه فرمایید

شام شود اطفال را بجانہ در آرند و در صحن بر آمدن ندهند چون شب در آید در روز
 خانه را مقفل یا مسلسل گردانند و آیات و ادعیه حفظ و حرز بخوانند و چراغ بکشند
 و آتش سرد سازند و ظروف بپوشند و در اول هر کار بسم الله گویند و سلاح و عصا
 نزد خود دارند و اگر توانند در موضع خوف مردمان را بر نگاهبانی برگمارند و خود
 در جایی محفوظ باشند و بغفلت تمام نخوابند و بیکر چون دو نوع محنت و بلا پیش
 آید بر حلیه که دانند کناره کنند و اگر نتوانند آسان ترین آنها را اختیار نمایند من
 ابتلی ببلیتین فلیختر اھونھما و بیکر ایام حیات و صحت خود را غنیمت شمارند
 بغیر ضرورت تمام در مملکت نرفتند

مشکل بود که در
 و این دو شیوه
 در عصا و شمشیر
 و سواک و
 سه مردان
 در شمشیر و شمشیر
 اگر بوی کبر
 در شمشیر باشند
 ۱۲

من میگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بجز در هر چه پاشی زود باش
 و اگر مریض شوی پیش حکیم حاذق بروند و اختیار در دست او دهند و در تدبیر و غذا و دوا
 مخالفت ننمایند بی ظهور خطائی فاحش طلبید بگر طلبند و بگر بغیر ضرورت کلی در سفر نزدیک سفر
 قطعه من العذاب در حدیث واردست و چون مسافر شوند بر روز و ساعت نیک
 بر آیند و راه محفوظ مقرر کنند و در جمع رفقاء و بدرقه و سلاح جنگ سعی کلی کنند و
 بر اسن راه اعتماد نمایند و اسباب ضروری را چون کار و مقراض و بیل و کلند
 و تیر و سوزن و ریشته و امثال ذلک همراه خود دارند چون قافله و بدرقه
 کوچ نماید خود در میان باشند و چون در منزل فرود آیند همراه او بوند میگویند جدا
 و تنها نگردند خصوصاً در سفر حج از جدۀ تا مکہ معظمہ و سفر از مکہ بسومی مدینہ منورہ
 و بوقت شب در سفر احتیاط زیادہ از حضر نمایند اگر توانند بعضی او و بیه ضرورت
 که اکثر بدان احتیاج افتد همراه دارند و بردا به خود چنان بار نکنند که از احتمال

آن تنگ آید و توشه خود را محافظت نمایند و اگر توانند زیاده از ایام سفر بردارند
 شاید که سفر دراز گردد و یا در منازل اتفاق اقامت افتد و بیکر به امری که پیش
 آید مال آنرا مطالعه کنند و ضروریات آنرا بتفصیل تصور نمایند و پیش از احتیاج
 آماده گردانند و بیکر در صناعت و حرفت آنچه نیکتر و ضرورتی بهتر باشد اختیار نمایند
 اگر چه محتاج نباشند و از آموختن کسی نیک و حرفتی پاک عاز نکنند گویم فضل صنایع
 صحت علم است هر که بدان متحمل شد سعادت دارین نصیب اوست پس جهد
 باید کرد تا عالم شوند و فضل علوم علم کتاب و سنت و سلوک است که در دنیا و دین
 هر دو بدان حاجت می افتد و در یافتن علم حساب بغایت مفیدست در فاضل
 و سواریت و در دفاتر خانه و ریاست هر جا محتاج الیه است مردم درین علم بسیار
 کوتاهی میکنند و نقصان مایه و شماتت همسایه بر میدارند و اکمل حرف حسره
 فلاحت و زمینداری است و در حدیث صحیح آنرا افضل کسب نشان داده پس
 فن کتابت است کاتب اگر خوش نویس است خود هنرمندست و اگر خط طبعی
 دارد مگر شیرین و خوشنماست کار دفتر می تواند کرد و کتاب علم صحیح و صاف
 می تواند نوشت درین زمانه فنون سپاگری باقی مانده و قدر شناس آن کمتر
 اند توپ و تفنگ از همه بے نیاز کرده اما نوکر پیشه را آنچه ناگزیر است قدرت
 دست در گارش و توانائی خامه برای تحریر می بایست نوشتن و زود نوشتن
 و خوش نوشتن و صحیح نوشتن اگر میسر شود نعمتی شرک و هنری بزرگ است
 و بیکر سعی بلیغ و کوشش کلی بر آن دارند که بر فنون و علوم ضروریه اطلاع گردانند
 و در بهر امر که وقوع آن بیشتر گردد تجربه و اطلاع بهم رسانند و علوم مجلس مثل

خط و انشاء و شعر و قصص و لطائف غریبه و صناعات عجیبه و صفاتی لقیه بر
 و قدرت تحریر و علم حساب خوب بیاموزند آموزنده حساب را در بدایت کسب
 صدق غالب می آید این معنی در تجربه رسیده چنانکه محصل علم حدیث را
 تواضع و خشوع و اخلاق حمیده طوع ید میگرد و عادت میشود و اشتغال سنت
 مخلص میشود بعد از و منهک را در فنون فلسفه و فقه را می رعونت و تکبر و خلل
 در عقیده بیشتر رو میدهد و بیکر رعایت آداب گفت و شنود و شست و برنج است
 هر جا و هر مکان ضرور و لازم است خصوصاً در مجالس عامه که در معرفی داشتن آن
 جهد بلیغ نمایند و محافظت تمام کنند که هیچکس سخن بیجا و حرکت لغو نکند و در هیچ
 امر مخالفت اهل مجلس رواندارند و رعایت مرضی رئیس آنرا که میر مجلس باشد از اهمیت
 ضروریات شمارند که گفته اند ارضه هو ما دمت فی ارضه هو و دار هم ما دمت
 فی دار هم امام ابو حنیفه رح گفته در مجلسی بسباع و غنا مبتلا شد م صبر کرد
 حضور با کراهت دل مغفورست و غیبوت با تعلق خاطر همچو حضور و صابش
 بازور و اگر خود سالار مجلس باشند باحوال هر کس موافق قدر او در تعظیم بکریم
 رعایت کنند و بر ملا حریفی نگونید و فعلی سازند که بر هیچکس از رئیس و خدیس گران
 افتد و بیکر در شادی و غم و غصه چنان فعل نکنند که بار دیگر ندامت آن کشند
 و در وقت غضب عنان خود بگیرند چنان حرف سخت نگونید که اگر با هم موقت
 شود و خجالت از آن کشند لعن و فحش هرگز عادت خود نگیرند و اگر به امری بیح
 شرعی یا عرفی عادت شود بتکلف ترک آن نمایند و بیکر عمده صفات محمود و حلم
 و علم و سخاوت و شجاعت و عفت و عفو و حسن خلق و حیا و رضا بقضاست معنی باید

که در تحصیل و اكمال اینها بکوشند اگر بدان موصوف نباشند تکلف خود را
 بران دارند و متصف شوند که سعی و کسب را در هر امر داخل عظیم است اگر مجبول
 نباشند از مداومت و مواظبت آن گویا که امر جلی میگرد و العساده هی
 الطبیعة الثانیة و دیگر محبت علماء و اقیار از دست ندهند و غنیمت
 شمارند که کسیرت اعظم و کبریستی است احمر که آخر هر کس حکم بهشتین خود پیدا
 میکند در حدیث شریف است المرء مع من احب و انت مع من اجبت
 و دیگر عیادت مریض و تعزیت مصاب از خصال حمیده و محاسن اخلاق است
 و موجب اجر و باعث ثواب و بعد و دست در حقوق شش گانه اسلام مثلاً
 بگویند عظم الله اجرک و احسن عزاءک و غفر لمیتک و الهمک الصبر
 و رزقنا و ایاک الشکران لله ما اخذ وله ما اعطى و کل شیء عنده
 بمقدار فلنتصبر و لتحتسب و یگر بعد از هر فرحت و نعمت الحمد لله
 رب العلمین گویند و پس از هر محنت و مصیبت ان الله و انا الیہ راجعون
 خوانند و پس از آن گویند اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلصنی خیر امنها
 و در وقت اندیشه از اعداد گفتن کلمه حسبنا الله و نعم الوکیل تر یا ق
 مجرب است و همچنین نزد غم و هم یا حی یا قیوم بر حسب احتیاج استغیث و کلمه
 الله ربی لا اشرك به شیئاً باید گفت که در ازاله رنج و فکر داخل تمام
 دارد و نزد بعض کلمه یا حی الخ اسم اعظم است و حدیث صحیح و فضل و نفع آن
 وارد و از برای قهر اعدا این دعا باید خواند اللهم اننا نعوذ بک من شرورهم
 و نجعلک فی نحورهم و این نیز در حدیث شریف آمده و بکرات و مراتب تجرب

رسیده و بگر آداب هر عمل و فعل چنانچه اکل و شرب و قیام و قعود و وصل
و فصل و غیر ذلک آنچه در کتب آداب سنت صحیحہ مرقوم است با ادعیه موقته آن
همه بجا آرند و از برکات ظاہر و باطن آن محروم نمانند و بگر در غنا و افرا
و فقر مفرط تا توانند از اخلاق قدیم خود بزرگزدند و بر دولت خود چندان
ننازند که مال این جهان بی ثبات است ان المال غادر و المثل یعنی مال صبح می آید و شام میرود

شهی که تاج مرصع صباح بر سر داشت	ناز شام و راختت زیر سر دیدم
رخا دثات جهانم همین پسند آمد	که خوب زشت و بد و نیک در گذر دیدم

و از غربت و فقر خویش چندان نمانند که گردون گردان است و جهان
جهان ان مع العسر لیسرا ان مع العسر لیسرا

رسید مرده که ایام غم نخواهد ماند	چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
ز رنج و راحت گیتی مر جان دل مشو خرم	که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

کمال ایمان و تمام سلام و کل و جل احسان آنست که آدمی زاد در هر حال از
خداوند ذوالجلال بته دل و قعر خاطر راضی باشد و بر نعمت شاکر و بر رحمت
و نعمت این دار فانی صابر بود و الحمد لله علی کل حال بگوید

نه شادی دادسانی نه غم آوردن قصاصی	به پیش همت ما هر چه آمد بود همسانی
-----------------------------------	------------------------------------

حالت دنیا با احدی بر یک منوال نیست کمتر مردم اند که آسوده آمدند و آسوده
رفتند ورنه هر که را بینی و تجربه خواهی زمان صبا و هنگام جوانی و روزگار پیری
او دیگرگون میگردد و گذشته و هیچ حالت بروضع واحد درین هر سه نوبت
بر یک وضع و یک طور و یک آغاز و یک انجام نبوده و نیست اگر در هزار یکی

و در بسیار اندکی را با آن نوازند که بقدر کفاف روزی بخشند و علم نافع ارزانی
دارند و از تشویشات جهان و آباد او و آرزوهای خوش نصیبی و بختیاری
و مع ذلک اعتبار اعمال بخواتیم است کوشش اندران باید کرد که جان بر سلام
رود و روح از تن بر کلمه ایمان و احسان بیرون خرامد

ایستد هست دم مرگ از لب نواب | بر آید اشهد ان لا اله الا الله

و پیرایم حیات خود را غنیمت استه الدنیا من رعة الاخرة شمارند و دل را بر اعمال نیک
برگمارند چون قریب برگ رسند بکثرت استغفار و تهلیل اشتغال خود نمایند
و اهل و عیال خویش را وصیت کار خیر و صبر و استقامت کنند و اگر فضل باری تعالی
یاری دهد جان خود را چنانکه گذشت و گفتیم کلمه لا اله الا الله سپارند از آنتی
در حاشیه چار باب نوشته طریقه وصیت آنست که اول خود گواهی دهد بوحدانیت
باری تعالی و رسالت آنحضرت صلعم و بحقیقت قیام قیامت و بعثت و نشورو
توبه کند از هر معصیتی که در تمام عمر کرده باشد بالا جمال و مغفرت طلبد از برای
خود و جمیع مؤمنین و مؤمنات و وصیت کند لواحق و اتباع خود را با استقامت
بر اتباع شریعت یعنی تمسک بکتاب و سنت و لا تموتن الا وانتم مسلمون و بجا
بر نماز و قیام با قاست آن و بصبر در هر مصیبت و بمرحمت بر همه کس و الله صبر ان
الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق
و تواصوا بالصبر و باجتناب از جمیع فواحش و منکرات و بی صبری و سستی
بتدعه و بتوبه از جمیع معاصی و مداومت بر طلب مغفرت از برای خود و برای
موصی و جمیع امت مرحومه اسلامیة و بحسن سلوک با ذوی القربی و متعلقان

علی الخصوص و مالیک و همسارگان الصلوة و ما ملکت ایمانکم
 بعد از آن وصیت کند با دای هر چه از فرائض از وی فوت شده باشد مثل
 ادای زکوة اگر بر ذمه اش باقی مانده است و ادای صوم و گزاردن حج که
 قریب از طرف قریب بکند اگر حج را با وجود استطاعت در عمر خویش بشامت
 اعمال یکبار هم نگزارده است بعد از آن بیان دیون و حقوق عباد نماید
 اگر بر ذمه اوست و برادایش اگر ممکن است کمال تاکید نماید ورنه باستحلال
 و استعفا و عذر و معذرت از صاحبان حقوق وصیت کند و از ارتکاب
 نوحه گری و سینه زنی و گورنچه ساختن و آزار بلند نمودن یا بران گنبد افراختن
 و چراغ سوختن و جامه انداختن و بر لوح مزار چیرگی نوشتن و جز آن از امور
 نامشروع در ماتم منع کلی و زجر تمام و تاکید شدید کند و بر مراعات امور سنونه
 از وقت احتضار تا بعد از دفن از تلقین شهادتین و رونمودن جانب قبله و بند
 نمودن چشم و دهن و صلاح غسل و اختیار موضع متبرکه و جوار صلحاء از برای تربت
 و قبر و خام و برابر گذاشتن آن با زمین و بار بار با استحکام آن نپرداختن فریضه تاکید
 فرماید بعهده آنچه از برای اهل و عیال خود ضروری و اہم در کار دنیا و دین
 پندارد بیان نماید و حواله بخدا کند انتهى مع زیاده و تصرف فی العبارة در تقاضا
 قضیه آنچه از وصایا و نصح با اولاد مناسب نموده نوشته ایم و ہم آنچه این جا
 نگاشته ایم داخل در وصیت ماست و اسد الموفق در حدیث صحیح آمده من مات
 وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و در روایت دیگر وارد شده
 من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة یسال الله تعالی ان

يحيينا على الاسلام ويميتنا عليه ويرزقنا حسن التقدمة و
صلاحي البين وحسن الخاتمة بجاه عن رض الجاه سيدنا محمد
واله وصحبه اجمعين واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

فصل في بيان عدد شعب الايمان

ورد في صحيح البخاري ومسلم رضي الله عنهما من حديث ابى هريرة
رضي الله عنه عن النبي صلعم انه قال الايمان بضع وستون
شعبة او بضع وسبعون شعبة اعلاما او فارفعها او فاضلها
على اختلاف الروايات قول الآله الا الله وادناها اماطة الاذى
عن الطريق والحياء شعبة من الايمان در مشكوة لفظ سبعون ولفظ
فانضها اختيار کرده و حديث را متفق عليه گفته شيخ در ترجمه گويد ايمان بنفيا
و چند شاخ است فاضل ترين و سابق ترين شعبهاى ايمان گفتن كلمه طيبه است
وايمان آوردن بدان بضع يكسر بار و بفتح نیز آمده نام عدد دست از سته تا ده
که بفارسی ازومی بلفظ چند یا اندک تعبیر کنند و فرو ترين و سترين آنها و در
کردن آنچه ايند کند مردم را مثل خار و سنگ و پيديدى از راه و ظاهر از دور
کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نيندازند و راه پاک
بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ايند آمدن و از ايشان است بناحق
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
و بحقیقت این رزمی است بترک وجود و دعوی هستی که ببد هر شرور و قبائح است

۵ بردار خار و سنگ نه این چه فرزند بود یعنی وجود خود همه بردار از میان

و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و نابالستنیها شعبه عظمی سنت از ایمان و عهده است در کار دین و لهذا او را جدا آورده و تخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغیر و انکسار است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از آن نافرمانی و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگر چه بکلم طبیعت و جبلت پیدا آید و لکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی نیست چنانکه در سائر اخلاق و تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره فرموده الحیا حالة تتولد من روتیه الا لا اوروتیه التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازد می بنید و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده میکند پیدای آید از وی شرم انقی

از دست و زبان که بر آید اگر عهده شکرش بدر آید

و شعب ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد حصرو احصاست و تعیین عدد مفوض بعلم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایات شاید که بحسب آن باشد که ارجاع آن شعب به عدد صحیح است پس گاهی این اصعباً کرده فرمود و گاهی آنرا بیا بجهت آنکه اول وحی بعد و کتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصرو تعیین نیست مراد بیان تعدد و کثرت است و این توجیه در عدد سبعین در

می افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه درستین با آنکه ذکر بعضی
 زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود سیالغه در تکثیر
 باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعد و معین متصدی گشته
 و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطة بیان
 ایشان بیرون افتاده و محمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصار راجع
 است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت است در سب و معاد تحصیل کمال
 علمی و عملی و آن بصحت و اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید
 فرموده **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** و در حدیث آمده **قتل**
أمنت بالله ثم استقموا آنحضرت صلعم سبده و منتهای آنرا بیان فرموده
 بقول خود **فانضلها وادناها** این چنین است **و اشعة اللغات** و مراد بعضی اهل
 علم شاید احمد بن حسین بهیقی است رح زیرا که وی کتاب شعب الایمان جمع
 ساخته و در شش مجلد آنرا نگاشته و آنرا بر هفتاد و هفت باب تبویب کرده و
 هر چند حصر نتوان کرد اما آنچه بدان راه بر نداعمال از اجمال بهتر و خوشتر
 باشد و کتاب بهیقی را سراج الدین ابو حفص عمر بن علی بن عمر القزوینی امام
 محدث جامع خلیفه بغداد و تلمذه **السد لعفرانه** در چند کراسه بحسب اقتراح بعضی
 از اکابر اهل علم تلخیص فرموده و بر رؤس مسائل و بر استدلال بآیت یا حدیث
 الروایة قناعت نموده و در ضمن بعضی شعب کلمه یا حکایتی یا شعری که بهیقی آنرا
 ذکر نکرده بود افزوده و سندی متصل خود تا جناب بهیقی رحمه الله تعالی ذکر
 ساخته درین فصل آنرا ایراد کرده میشود که تمی از فائده زائده و مائده عائده

نیست و تحلی شعبی از ان شعب مرمون را علامت ایمان و نشان حسان است
 قال البیهقی روح الأول الايمان بالله عزوجل لقوله تعالى وَالْمُؤْمِنُونَ
 كُلُّهُمْ آمَنَ بِاللَّهِ و در حدیثی بی هریرت مرفوعاً امرت ان اقاتل الناس حتى
 يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم مني نفسه و
 ماله الابحقة و حساباً به على الله و این در صحیحین متفق علیست و در صحیح
 مسلم است از عثمان بن عفان رضی الله عنه من مات وهو يعلم ان لا اله
 الا الله دخل الجنة الثاني الايمان برسول الله عزوجل لقوله تعالى
 وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَقَالَ تَعَالَى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و در حدیث عمر بن خطاب است در
 صحیحین در جواب سوال جبریل علیه السلام الايمان ان تؤمن بالله وملكته
 وكتبه ورسوله الثالث الايمان بالملائكة و دليل بر آن همان آیه مذکور
 و سنت سطور است که گذشت الرابع الايمان بالقران لقوله تعالى
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ
 رُسُلِي و نیز آیت و حدیث متقدم و دليل بر آن الخامس الايمان
 بان القدر خيرة و شره من الله عزوجل لقوله تع قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ
 اللَّهِ بِرِجْزٍ هِيت ا زوست و همه نیکوست و در صحیحین است از حدیث بی هریر
 مرفوعاً احتجاجاً و موسى فقال موسى انت ابونا خيبتنا و اخرجتنا
 من الجنة فقال له آدم يا موسى اصطفى الله بكلامه و خطاك
 التوراة بيده اتاومني على امر قد رآه الله على قبل ان يخلقني قال فحج

آدم موسی

والد هر ذود و دل و الرزق مقسوم	العبد ذو صخر و الرب ذو قدر
و فی اختیار سواة الشوم و اللوم	و الخیر اجمع فیما اختار خالقنا

السَّادِسُ الْاِيْمَانُ بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ لِقَوْلِهِ قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
 حَلِيْمِي كَفْتَهُ مَعْنِيْشْ اَنْتَ كِه اِيَامِ دُنْيَا رَا اٰخِرْتِ وَ دُنْيَا نَقَضِي سِت وَايْنِ جِهَانِ
 رُوْزِي بَكْزِرِ دِلِيْ وَ رَا عِخْرَافِ بَا نَقْضَا ءَاوَا عِخْرَافِ بَا بَدَا رُوْزِ اٰخِرْتِ سِت
 چِه قَدِيْمِ فَا نِي وَ تَغْيِيْرِ شُو دَا نْتِي وَ لِهَذَا دُرْ بَا رَهْ مَحْفَضِرِ مِي كُوْنِيْدِ كِه هُوْ فِيْ اٰخِرِيْ
 مِنْ الدُّنْيَا وَ اَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ الْاٰخِرَةِ وَ اِيْنِ نَبَا بَرَا نْتِ كِه وَ رَحْمَتِ اَمْدِهِ مِنْ
 مَا تَفَقَّدَا قَامَتْ قِيَامَتُهُ وَ جَمِيْعِ شَرَا عِ اَنْبِيَا رُوْ سَلِ تَمُوقِ سِت بِرِ مَعَا دِ
 وَ دُوْرِيْمِيْنِ سِت اَزْ حَدِيْثِ اَبِيْ هُرَيْرَةَ وَ الَّذِيْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيْدِ لَا تَمُوقُ مِنْ
 السَّاعَةِ وَ ثُوْ بِيْهَا بَيْنَهُمَا لَا يَتْبَا يِعَا زُهُ وَ لَا يَطُوْ يَا نُهُ وَ لَتَمُوقُ مِنْ
 السَّاعَةِ وَ قَدْ اَنْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلِيْنِ لِقِحْتِهِ مِنْ تَحْتِهَا لَا يَطْعَمُهُ وَ
 قَدْ رَفَعَا كَلْتَهُ اِلَى فِيْهِ لَا يَطْعَمُهَا الْحَدِيْثُ السَّابِعُ الْاِيْمَانُ بِالْبَعْثِ
 بَعْدَ الْمَوْتِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى تَرَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْ لَنْ يَّبْعَثُوْا قُلُوبًا
 وَ رَبِّيْ لَتَبْعَثُنَّ وَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلِ اللّٰهُ يَحْيِيْكُمْ ثُمَّ لِيْمِيْتُهُمْ ثُمَّ لِيْمِيْتُهُمْ
 اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ وَ رَحْمَتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ اِسْتَوْسَجَ
 بِلَفْظِ الْاِيْمَانِ اَنْ تُوْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مَلَا ئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ بِالْبَعْثِ
 مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ وَ بِالْقَدْرِ كُلِّهِ

صبيح محشر میکنند فریاد کز منزل برآ	مانغریان را بزیر خاک هم نگذشتند
------------------------------------	---------------------------------

بتفصیل این اجمال با آنچه در یوم الآخر و بعد البعث پدید آید در حج الکرامتہ و کتاب
 الیقظہ نوشتہ ایم الثامن الايمان بحشر الناس بعد ما يعثون من قبورهم
 الى الموقف لقوله تعالى الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم يوم يقوم الناس
 العالمين والحديث عبد الله بن عمر في صحیحہ مسلم يقوم الناس
 لرب العالمين حتى يغيب احدهم في رشحه الى انصاف اذ نيه
 و این بدانجهت خواهد بود که آفتاب در آن روز بالای سر بر قدر یک نیزه باشد
 و از حرارتش اهل محشر غرق غرق شوند

تر دامن آگیا جو میں روز حساب میں | کہنے لگے بٹھاؤ اسے آفتاب میں

التاسع الايمان في ان دار المؤمنين وما بهم الجنة و دار الكافرين وما بهم
 النار لقوله تعالى بلي من كسب سيئة واخطأت به خطيئته فا و آتاك
 اصحاب النار هم فيها خالدون والذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك اصحاب
 الجنة هم فيها خالدون و درین ہر دو آیه دلیل است بر خود ہر دو فریق
 در دار خود با و قول بقاء نار و اہل آن مجموع است بادلہ کثیرہ طیبہ قرانیہ
 و سنیہ اگرچہ پیش بعض اکابر اہل علم مثل شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن
 القیم تمیز وی بجانب اوست اما قول ما درین مسئلہ موافق قول جمہور اہل علم
 است و منهم السيد العلامة محمد بن اسمعيل الامير اليماني والقاضي العلامة محمد
 بن علي الشوكاني رضي الله عنهما و حديث ابن عمر في الصحيحين اذ مات احدكم
 عرض عليه مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن
 اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل النار يقال هذا مقعدك

حتى يبعثك الله يوم القيامة وفي الكتاب اغرقوا فادخلوا ناراً
 العاشر الايمان بوجوب محبة الله عز وجل لقوله تعالى وَمِنَ
 النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ اِندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

ملت عشق از همه ملت جد است عاشقان را مزهیب ملت خداست

و محدیث انس بن مالك فی الصحیحین ثلث
 من كن فيه وجد حلاوة الايمان ان يكون الله ورسوله احب اليه
 مما سواهما وان يحب المرء لا يحبه الا لله وان يكره ان يعود
 في الكفر كما يكره ان توقد له نار فيقذف فيها ابو عبد الرحمن سلمى بسند
 خود آورده كه يكی سر می سقطی را گفت كيف انت فانشاء يقول

من لم يبت والحب حشو فواده لم يدرك كيف تفتت الاكباد

محبت است كه دل را نمی دهد آرام وگرنه کیست كه آسودگی نمیخواهد

رابعه عدویه را چون حال حب غلبه میکرد میگفت

تعصى الاله وانت تظهر حبه هذا العمرى فى القياس بدیع

لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن يحب مطيع

این سوره را شرح دراز است كه در دلیل الطالب نوشته ایم و محبت رسول خدا صفت محبت خدا و دلیل

بر آن حدیث مذکور است احادیثی عشر الايمان بوجوب الخوف من الله عز وجل

لقوله تعالى فلا تخافوهم و خافون ان كنتم مؤمنين فلا تخشون

الناس و اخشون و اياي فارهبون وهم من خشته مشفقون

و يدعوننا رغبا ورهبا و كانوا لنا خاشعين و يخشون ربهم

يخافون سوء الحساب ولمن خاف مقام سر به جنتان ذلك
 لمن خاف مقامي وخاف وعيد وحدث عدي بن حاتم في
 الصحيحين اتقوا النار ولو بشق تمرة وحدث انس فيهما لو تعلمون
 ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا لكي بعض اخوان خود را بر طول
 بکتاب کرد روی بگریست وگفت

وحي لكل من يعصى البكاء	بکیت علی الذنوب لعظم جرعی
لا سعدت الدموع معاد ماء	ولو كان البكاء يرد همي

دیگری گفته

عن العلم بعد الحلم اسبلا معاً	بکت عینی الیمنی فلما نرجرتها
-------------------------------	------------------------------

عمر بن عبد العزیز در آن خود را ازین بیت معاف ندانستی

من الله في دار القرار نصيب	ولا خير في عيش امرء لم يكن له
----------------------------	-------------------------------

ابو الفتح بغدادی در شوئیریه با تفسیر شنید سگوید

ولم تدر في ابي المحالين تنزل	وكيف تنام العين وهي تديره
------------------------------	---------------------------

حواب از روی بر رفت و با جمله خوف خدا از عمده مقابلات
 شریعت و طریقت است در ریاض المتراض این مقام را بسوخته نوشته ایم

الثانی عشر الايمان بوجوب الرجا من الله عز وجل لقوله تعالى

يرجون رحمة الله ويخافون عذابه ان رحمة الله قريب من

المحسنين قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور

الرحيم ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن

يشاء وحدث ابی هريرة في الصحيحين لو يعلم المؤمن ما عند

137057

الله من العقوبة ما طمع بجنة احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من
الرحمة ما قنط من جنته احد

اگر درود هر یک صلاهی کرم | عز از یل گوید نصیبی برم

و لحدیث جابر فی صحیح مسلم لا یموتن احدکم الا وهو حسن الظن
بالله و لحدیث ابی هريرة فی الصحیحین یقول الله عزوجل انا عند ظن عبدي
بی و انا معه حین یدکر فی الحدیث ابو عثمان سعید بن اسمعیل ۷۷ گوید

ما بال دینک ترضی ان تدنسہ | وان توبک مغسول من الدنس
ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها | ان السفينة لا تجرى على اليبس

الثالث عشر الايمان بوجوه التوكل على الله عزوجل لقوله تعالى وعلى الله
فليتوكل المؤمنون وحسبنا الله ونعم الوكيل فتوكلوا ان كنتم
مؤمنين ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالفراصة وخبير
ابن عباس فی الصحیحین فی سوال اصحابه له عن السبعین الفا الذين
یدخلون الجنة بغير حساب فی حدیث طویل فقال صلعم هم
الذين لا یکتون ولا یسرقون ولا یتطیرون وعلى ربهم
یتوكلون فقام عكاشة بن محصن الاسدي فقال انا منهم يا رسول
الله فقال انت منهم فقط | امر رجل اخر فقال انا منهم
يا رسول الله قال سبقك بها عكاشة وتمام توكل تفويض
بسوی او تعالی و اعتماد بروی جمانه با آنچه مقدر است او از تسبب
گفت پنجم باواز بند | بر توکل زانوی اشترب بند

و در صحیحین است از حدیث زبیر لآن یا خدا حد که جمله فیاتی
 بحزمته حطب علی ظهره فی بیعها فیستغنی بها خیر له من
 ان یسال الناس اعطوه او منعوه و در صحیح بخاری است از حدیث
 مقدم بن سعد کیرب ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من
 عمل یدیه قال وکان داود لایاکل الا من عمل یدیه و این
 دلیل است بر آنکه تسبب ساقی توکل نیست سری سقطی نشستن را در مسجد
 جامع زم میگرد و میگفت مسجد جامع را حوانیت گردانید که در گذشته باشد
 ابو بکر صدیق گفته دینک لمعادک و در همک لمعاشک و لا خیر
 فی امرء بلاد هر هم یعنی توکل بلا تسبب خوب نیست

پاننون هم توترین توکم همت هون شیخ بیهین تو توکل طهره

فضیل بن عیاض ابن مبارک گفت انت تا امرنا بالزهد والتقلل والبلغة ونراک
 تاتی بالبضائع من بلاد خراسان الی بلد الحرام کیف ذوانت تا امرنا
 بخلاف ذلك قال یا ابا علی انا فعل ذالاصون بها وجهی واکرم
 بها عرضی واستعین بها علی طاعة ربی لا اری لله حقا الا ساعرت
 الیه حتی اقوم ربه فقال لذل الفضیل ما احسن ذان تمردا

بی نیازی ممتی ارد کر میان اقف اند ما هم از دست رو خود چیز با بخشیدیم

و در حدیث است الید العلیا خیر من الید السفلی یعنی دست کاسب
 دست بالاست و دست سائل دست پائین الرابع عشر الایمان
 بوجوب حب النبی صلی الله علیه و آله وسلم لحدیث انس المتفق

على صحته لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من والده وولده و
الناس اجمعين وكحديث انس في الصحيحين ثلث من كن فيه وجد
بهن حلاوة الايمان من كان الله ورسوله احب اليه مما سواهما
الحديث وقد تقدم وكحديثه فيها ايضا قال جاء رجل الى النبي صلعم
فقال متى الساعة قال ما اعدت لها قال الا انى احب الله ورسوله قال انعم من اجبت

دلى كه آئینه مهرا محمد عربى ست درون سينه چراغى و شيشه حلى ست

ومن مذهبهى حب النبى وآله وللناس فيما يشقون مذاهب

واز عمده علامات حب رسول خدا صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم
اعتصام بنت مطهره وقيام بوظائف صلوة وسلام ست برومى عليه الصلوة
والسلام وعصابه محدثين درين شيوه مباركه شيقدم جمله طواف انام باشد
بشهادت خارج و تجربه ولله الحمد الخامس عشر الايمان بوجوب تعظيم
النبي صلعم وتجييله وتوقيره لقوله تعالى وتعزروه وتوقروه
ولقوله فالذين امنوا به وعزروه ونصروه وتعزروا ^{بمعنى} تعظيم
ست بلا خلاف وجزى الله القاضى عياض خيرا فقد قضى الوطر عن
هذا الباب فى كتابه الشفا فى حقوق المصطفى واتى فيه بما لم
تستطعه الاوائل والاخر ولقوله تعالى ولا تجعلوا ادعاء الرسول
بينكم كدعاء بعضكم بعضا يعنى يا محمد كوسيد ويا ابا القاسم نحو النبي
بلك رسول الله ونبي الله كوسيد ولقوله تعالى لا ترفعوا اصواتكم
فوق صوت النبي قال البيهقى منزلة العظمة فوق منزلة المحبة اذ ليس

كل محب معظمًا كمحبة الأب لولده والسيد لعبده من غير
تعظيم بخلاف العكس ولقوله تعالى لا تقدموا بين يدي الله
ورسوله واين دليل ست برترك تقليد رجال زيرا كه دآن تقديم اقوال
اغيار ست بر قول خدا ورسول مختار واما موريم بانكه تقديم هيچگونه پيش
اين خدا جل مجده وآنحضرت صلعم نكنيم

دعواكل قول عند قول محمد | فما آمن في دينه كخاطر

الساور عشر شهر المرء بدينه حتى يكون القذف في النار احب اليه من الكفر حديث
المتفق عليه ثلث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان ثم
قال ومن كان ان يلقي في النار احب اليه من ان يرجع الى الكفر
بعد اذ انقذه الله منه وحدثه ايضا في صحيح مسلم ان رجلا
سال النبي صلعم فاعطاه غنما بين جبلين فأتى قومه فقال
اسلموا فوالله ان محمدا يعطي عطاء من لا يخاف الفاقة و
ان كان الرجل يبعث الى النبي صلعم ما يريد الا الدنيا فما يصعب
حتى يكون دينه احب اليه او اعز من الدنيا وما فيها السابح عشر
طلب العلم وشهو معرفته الباسرى تعالى وما جاء من عند الله و
علم النبوة وما تميز به النبي عن المتنبي وعلم احكام الله تعالى
واقضية ومعرفته ما تطلب الاحكام منه كالكتاب والسنة و
القياس الجلي والشروط الاجتهاد والقران والحديث مشحونان بفضيلة
العلم والعلماء قال الله تعالى انما ينشئ الله من عبادة العلماء شهرا

الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط و
 علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما ير فر الله الذين
 امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات هل يستوى الذين يعلمون
 والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب وفي الصحيحين من
 حديث عبد الله بن عمرو رضى الله عنهما ان الله لا يقبض العلم
 انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى
 اذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فاستولوا فافتوا بخير
 علم فضلوا واضلوا وفي صحيح مسلم من حديث ابي هريرة
 من نفس عن مؤمن من كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من
 كرب يوم القيامة ومن يسر على مسلم يسر الله عليه في الدنيا
 والاخرة ومن ستر مسلما ستره الله في الدنيا والاخرة والله
 في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه ومن سلك طريقا
 يلتمس فيه العلم سهل الله له طريقا الى الجنة وما اجتمع قوم
 في بيت من بيوت الله يتعاطون كتاب الله ويتدارسونه بينهم
 الا نزلت عليهم السكينة وحفتهم الملائكة وغشيتهم الرحمة
 وذكرهم الله فيمن عنده ومن ابطابه عمله لم يسر به نسبة
 واين حديث علاوه فضل طلب علم مشتمل بفوائد وشرائح بارية
 چنانکه از شرح کتب سنت مطهره ظاهر میشود فتامل فيه تأمل
 الفقيه الثامن عشر نشر العلم لقوله تعالى ليبينته للناس

ولا يكتفون به وقوله ولينذر رواقومهم اذا رجعوا اليهم و
 لحديث ابي بكر في الصحيحين انه قال في خطبته يعني الا
 ليبلغن الشاهد منكم الغائب فلعل من يبلغه او عي له من
 بعض من يسمعه ويحدث بلغوا عني ولو آية وكحديث ابي هريرة
 في سنن ابي داود من سئل عن علم فكتمه الجمه الله بليجا من النار
 يوم القيامة عمر بن عبد العزيز كفته من يعد كلامه من عمله كثرت
 خطاياؤه ومن عمل بغير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح وشار
 محاسبى كفته العلم يورث الخشية والزهد يورث الراحة و
 المعرفة يورث الانابة وابن ابي سعد كفته ان من عمل بعلم
 الرواية ورث علم الدراية ومن عمل بعلم النهاية ورث علم
 الرعاية وهدى الى سبيل الحق وملك بن دينار كفته اذا طلب
 العبد العلم ليكمل به كسره علمه واذا طلبه لغير العمل زاده
 كبرا ومعروف كرمي كفته اذا اراد الله بعبد خيرا فتح عليه باب
 العمل واغلق عليه باب الجدل واذا اراد الله بعبد شرا اغلق
 عنه باب العمل وفتح عليه باب الجدل وابو بكر وراق كفته من
 اكتفى بالكلام من العلم دون الزهد والفقهاء تزندق ومن اكتفى
 بالزهد دون الفقه والكلام ابتدع ومن اكتفى بالعلم دون الزهد
 والورع تفسق ومن تفنن في الامور كلها تخلص وگذشت مردى
 بر حسن بصرى پس گفتند که این فقیه است حسن گفته اندرون من

الفقيه انما الفقيه العالم في دينه الزاهد في دنياه القائم
على عبادة ربه مالك بن دينار گوید و توراة خواندم از العالم اذا المر
يعمل عليه زلت مع عظمة القلوب كما نزل القطر عن الصفا و انشد عن ابوبكر بن ابى داؤد لنفسه

من غص داوى بشرب الماء غصته فكيف يصنع من قد غص بالماء

وعن ابى عثمان الحسرى الزاهد

وغير تقى يا مر الناس بالتقى طبيب يداوى والطبيب مريض

شعرا اهل معرفت که در نظم ایشان ذم و عاظ دیده و شنیده میشود مراد بدان
ببین قوم علما بى عمل و ناصحان بى توفيق است میرد در روح گوید

صدای شهرة و اعظا کس بلند شده رهین گوش گرانی که داشتم دارم

حافظ روح فراید

واعظان کین جلوه بر حجاب منبر میکنند چون نجوت میروند آن کار دیگر میکنند

نسال الله التوفيق للعلم والعمل ونعوذ بجلال وجهه من الخذلان
والحرص والامل التاسع عشر تعظيم القرآن المجيد بتعلمه وتعليمه

وحفظ حدوده واحكامه وعلم حلاله وحرامه وتجيل اهله

وحفاظه واستشعار ما يهيج البكاء من مواعظ الله ووعيده

قال تعالى لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعا متصدعا

من خشية الله وقال انه لقران كريم فى كتاب مكنون لا يسا

الا المطهرون تنزىل من رب العالمين وقال ولو ان قرانا سرت

به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى بل لله الامر

جميعا وقال النبي صلعم فيما رواه البخاري عن عثمان رضي
 الله عنه افضلكم او خيركم من تعلم القرآن وعلمه وقال
 فيما رواه الشيخان في صحيحيهما عن ابي موسى الاشعري
 تعاهدوا القرآن فوالذي نفس محمد بيده لهوا شدت فقلت من
 الابل في عقلها وقال فيما رواه عن عبد الله بن عمر لا حسد
 في اثنين رجل اتاه الله هذا الكتاب فقام به آناء الليل والنهار
 ورجل اعطاه الله ما لا فهو يتصدق به آناء الليل والنهار وقال
 فيما رواه مسلم عن عمران الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع
 به آخرين واين حديث يكي از اعلام نبوت است مفسرين راجح تعالى
 بتفصيل قرآن كدام رفع بين خشيد است واهل راى اكرام وضع بنا بر
 غفلت از قيام بدان ارزاني داشته و هكذا هر كه اسما و صفات را از
 كتاب اسد گرفته و با اعتقاد و عمل بر آن شتافته مثل عصا به محمد شين
 و تبعين رفع آنها ظاهر است و هر كه در برابر آن براهين كلاميه در اصول
 و بقا و مى اهل راى در فروع آو نيخته وضع او معلوم است العشر من
 الطهارات لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم
 وايد يكم الى المرافق الاية و الحديث ابى مالك الاشعري فى
 صحيح مسلم الطهور بشرط الايمان والحمد لله بملأ الميزان
 وسبحان الله والله اكبر بملأ ما بين السماء والارض والصلوة
 نور والصدقة برهان والصبر ضياء والقرآن حجة لك و عليك

والناس یغدون فبأثر نفسه فمویبقها او مبتاع فمعتقها و لحدیث
ابن عمر فی مسلم ایضا لا یقبل الله عز وجل صلوٰة بغير طهور
ولا صدقة من غلول و لحدیث حسن عن ابی کبشة السلولی عن
ثوبان رضی الله عنه سدّدوا وقاربوا واعلموا ان خیرا عما لکم
الصلوٰة ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن

زیاران مجازی کی نماز عاشقان آید | و جنوب سیار و شوارستان بن ایشان را

یحیی بن آدم در معنی قول الطهور شرط الایمان گفته ان الله تعالی سمی
الصلوٰة ایما نأ فقال وما کان الله لیضیع ایما نکم ای صلوٰة تکم الی
بیت المقدس ولا یجوز الصلوٰة الا بالوضوء فهما شیئان کل واحد
منهما نصف الاخر انتهى گویم چون طهارت نصف ایمان آمد و نصف
دیگر نماز قرار یافت معلوم شد کہ ہر کہ نماز نمیکند رود و الودہ نجاستہا می ماند
مثل اکثر کدایان کہ عوام ایشان را اولی و مجذوب اعتقاد میکنند و تلبس
ایشان بہ پلیدها و سگ بانہا نوشتہ ایشان بہ قاذورات و نحو آن
معلوم ست و می ایمان ندارد تا بولایت او چہ رسد حق تعالی فرمودہ
والله یحب التقی بین و یحب المتطہرین مکن نیت کہ مردی بنسازد
شخص بانجاست دوست خدا باشد یا اورا خد دوست گیرد این مغالکہ را
بسیاری از مردم زودہ و از شاہراہ شریعت حقہ دور تر افکندہ اللہم غفرا
آری ایشان اگر ولی اند اولیا شیطان خواهند بود و مقتدان ایشان
اخوان الشیاطین اند نہ اولیا رحمن کتاب الفرقان دین باب قاضی و طر

بوسى رجوع بايد كرو الحادى والعشرون الصلوات الخمس لقوله
 تعالى وما كان الله ليضيع ايما نكم اى صلواتكم وقوله واقموا
 الصلوة وقوله ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا
 ومحدث جابر في صحيحه مسلم ان بين الرجل وبين الشرك والكفر
 ترك الصلوة ومحدث ابن مسعود في الصحيحين قال سألت
 النبي صلعم اى الاعمال احب الى الله تعالى قال الصلوة لوقتها
 قلت ثم اى قال بر الوالدين قلت ثم اى قال الجهاد في سبيل الله
 ومحدثى بهن ولو استزدته لزدني ومحدث ابن عمر فيهما صلوة
 الجماعة افضل من صلوة الفرد بسبع وعشرين درجة ومحدث
 عثمان في صحيحه مسلم ما من امرء مسلم تحضره صلوة مكتوبة
 فيحسن وضوءها وخشوعها وركوعها الا كان كفارة
 لما قبلها من الذنوب ما لم يوت كبيرة وذلك الدهر كله قال البيهقي
 وليس في العبادات بعد الايمان بالله الرفع للكفر عبادة سماها عز
 وجل ايما ناوسمى رسول الله صلعم تركها كفر الا الصلوة انتهى گويم
 اجمع وانفع كتب ودين باب كتاب الصلوة ابن القيم استدمى وقت خو
 راوقف مطالعته اش بايد كرو تا حقيقت نازووزر ترك آن معلوم شود
 الثانى ^{٢٤} والعشرون الزكوة لقوله تعالى وما امر و الا يعبدوا الله
 مخلصين له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة وذلك
 دين القيمة وقوله الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها

في سبيل الله فبشرهم بعباب اليم يوم يحمي عليها في نار جهنم
 فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لآلئكم
 فذوقوا ما كنتم تكذرون وقوله ولا تحسبن الذين يبخلون بما
 آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون
 ما بخلوا به يوم القيامة ومحدث ابن عباس في الصحيحين ان
 رسول الله صلعم لما بعث معاذا الى اليمن قال له رسول الله
 صلعم انك تاتي قوما اهل الكتاب فادعهم الى شهادة ان لا اله
 الا الله فان هم اجابوك لذلك فاعلمهم ان الله قد افترض
 عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة فان هم اجابوك لذلك
 فاعلمهم ان الله قد افترض عليهم صدقة في اموالهم تؤخذ من
 من اغنيائهم وترد الى فقرائهم فان هم اجابوك لذلك فاياك و
 كرائم اموالهم واياك ودعوة المظلوم فانها لينها وبين الله حججا

تبر من اراه مظلوما ان كنتما ما كرون	اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نمکند با سپند	انچه کند وود دل ستند

وحديث ابي هريرة رضي في صحيح البخاري من آتاه الله مالا
 فلم يود زكواته مثل له يوم القيامة شجاع اقرع له زبيبتان
 يطوقه يوم القيامة ثم ياخذ بلهزمتيه يعني شد قبضه
 يقول انا مالك انا كنزك ثم تلا هذه الآية ولا تحسبن الذين
 يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم

سیطوقون ما بخلوا به يوم القيامة

زکوٰۃ مال بدرکن کہ فضلہ رزرا	چو باغبان بہرہ بیشتر دہے انکو
------------------------------	-------------------------------

الثالث والعشرون الصيام لقوله كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم كما
 عبد الله بن عمر في الصحيحين بنى الاسلام على خمس شهادة
 ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وايتاء الزکوٰۃ
 وصوم رمضان وحج البيت الحديث وحديث ابي هريرة فيها
 كل عمل ابن آدم تضاعف له الحسنه بعشرة امثالها الى سبعة
 مائة ضعف قال الله عز وجل الا الصوم فانه لي وانا اجزي
 به يد طعامه وشرا به من اجلي للصائم فرحتان فرحة
 عند فطره وفرحة عند لقاءه ويخوف فم الصائم اطيب عند
 الله من ريح المسك الصوم حجة الرابع والعشرون الاعتكاف لقوله
 تعالى وعهدنا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين
 والركع السجود والحديث عائشة في الصحيحين ان النبي صلعم كان
 يعتكف العشر الاواخر من رمضان حتى توفاه الله ثم اعتكف ازواجه من بعده
 ولما روى انه صلعم قال من اعتكف فواق ناقة فكانما اعتق نسمة ورقبة وعبادة عتكاف
 خاص ست از برای خدا عزوجل وکون برقبور وخوان از آثار انبياء و صلحاء و شرع ثابت نشد
 پس شرک باشد يا بعت ضلالت و جزا و سجانہ و گيری رار و انبوده

کرادماغ کہ از کوی یار برخیزد	نشسته ایم کہ از باغبان برخیزد
اسی تقریب اوس گلی مین رسے	نتین مین شکسته پائی کی

الخامس والعشرون الحج لقوله الله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا وقوله واذن في
 الناس بالحج يا توك رجالا وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عميق
 اى مسلك بعيد غامض وقوله وانتموا بالحج والعمرة لله والحديث
 ابن عمر في الصحيحين بنى الاسلام على خمس الحديث وفيه
 وحج البيت وحديث عمر في صحيح مسلم قال بينما نحن جلوس
 عند رسول الله صلعم اذ جاءه رجل فقال يا محمد ما الاسلام
 قال ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمد ارسول الله وان تقيم
 الصلوة وتؤتي الزكاة وتحج البيت وتغتسل من الجنابة وتتم
 الوضوء وتصوم رمضان قال فان فعلت هذا فانا مسلم قال نعم
 قال صدقت فذكر الحديث وروى عن ابى امامة الباهلى ان النبي
 صلعم قال من لم يجبهه مرض او حاجة ظاهرة او سلطان
 جائر ولم يحج فليمت ان شاء يهود يا اوصيا بنى وسنداين حديث
 ضعيف است اما معتض دست باوله صحيحه اخرى ودرين باب باراچيسل
 حديث ست که بر اصح روايات مشتمل آمله فار جمع اليه السادس والعشرون
 الجهاد لقوله تعالى وجاهدوا في الله حق جهادة يجاهدون في
 سبيل الله ولا ينجفون لومة لائم قاتلوا الذين يلو نكم من
 الكفار وليجدوا فيكم غاظة يا ايها النبي حرض المؤمنون
 على القتال والحديث ابى هريرة في الصحيحين سئل رسول
 الله صلعم اى الاعمال افضل قال الايمان بالله ورسوله قيل

ثم ما ذاق قال ثم الجهاد في سبيل الله قيل ثم ما ذاق قال ثم حج مبروكا
 وحديث عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنه في صحيح البخاري
 لا تتموا لقاء العدو واستولوا الله العافية فاذا القيتم فاصبروا
 واعلموا ان الجنة تحت ظلال السيوف ^{٢٤} السابع والعشرون
 المرابطة في سبيل الله عز وجل اى ملازمة ثغر العدو لقوله
 تعالى يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا وابطوا وحديث
 سهل بن سعد الساعدي في صحيح البخاري رباط يوم في
 سبيل الله خير من الدنيا وما عليها والروحة يروحها العبد في
 سبيل الله او الغدوة خير من الدنيا وما عليها قال البيهقي و
 المرابطة تنزل من الجهاد والقتال منزلة الاعتكاف في المساجد
 من الصلوة لان المرابط يقهر في وجهه متاهبا مستعدا له
^{٢٥} الثامن والعشرون الثبات للعدو وترك الفرار من الزحف لقوله
 تعالى اذا القيتم فاثبتوا واذا القيتم الذين كفروا انزحوا فلا تولوهم
 الادبار ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة
 فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصير يا ايها النبي حرض
 المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين
 الايتين وحديث عبد الله بن ابي اوفى في صحيح البخاري لا تتموا
 لقاء العدو والحديث وقد تقدم ^{٢٦} التاسع والعشرون اداء الخمس من
 المغنم الى الامام او عامله على الغانمين لقوله تعالى واعلموا

له النصف
 تقارب القوم في
 الى القوم في
 الحرب عليه
 التولية يثبت
 اي ادبر ١٢
 اي مال و ٥٥
 عدل ١٣
 اي منضما
 الى جماعة
 ١٤

ان ما غنتم من شي فان لله خمسة وللرسول ولذي القربى و
اليتامى والمساكين وابن السبيل ان كنتم امنتم بالله وما كان للنبي
ان يعجل ومن يعجل يات بما غل يوم القيامة ومحدث ابن عباس
في الصحيحين عن وفد عبد القيس امركم بأربع وانها كرم عن اربع
امركم بالايمان بالله وحده اتدرون ما الايمان بالله وحده
قالوا الله ورسوله اعلم قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة وصيام رمضان وان تعطوا من
المغنم الخمس وانها كرم عن الحنتم والدباء والنقير والمزفت و
قال احفظوا هن واخبرو بهن من وراءكم الثلثون العتق لوجه
التقرب الى الله عز وجل لقوله تعالى وما ادرك ما العقبة فك
رقبة ومحدث ابى هريرة في الصحيحين من اعتق رقبة اعتق
الله بكل عضو منها عضوا منه من النار حتى فرجه بفرجه الهى
بندگان تو بندگان را آزاد ميكنند و خود را از نار دوزخ آزاد ميگردانند
تو كه اكرم معقيني اين بنده خود را كه سمي عتيق تست از آتش دوزخ آزاد
كن و باغ بهشت رسان

فان سيكويوم واز گفته خود و شادم | بنده عشقم و از هر دو جهان آزاد
انشاء الله الحكامى والثلثون الكفارات الواجبات بالجنايات وهي في الكتاب العزيز
المطهرة اربع كفارة القتل وكفارة الظهار وكفارة اليمين و
كفارة المسيس في صوم رمضان ومما يقرب منها ما يستحب وسمى

باسم الفدية لانها اما عن ذنب سبق او يراى به التقرب الى الله
 تعالى بشي يعفى اثر امر قد وقع ذنبا كان او غير ذنب و بيان اين
 كفارات در روضه نديه از سنت صححه مرقوم گشته الثانی والثالثون الايفاء
 بالعقود لقوله تعالى او فوا بالعقود قال ابن عباس يعنى ما احل
 الله وما حرم وما فرض وما حد في القران كله وقوله يوفونك
 بالندى و يوفونك و يوفونك و يوفونك و يوفونك و يوفونك
 اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و الحديث عبد الله
 بن مسعود في صحيح البخارى لكل غادر لواء يوم القيامة يقال
 هذه غدرة فلان و حديث عبد الله بن عمرو في الصحيحين
 اربع من كن فيه كان منافقا خالصا و من كانت فيه خصلة منهن
 كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها اذا حدث كذب و اذا
 عاهد غدر و اذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر و حديث عبد الله
 بن عامر الجهني في صحيح مسلم ان احق الشرط ان يوفى في به
 ما استحللتم به فروج النساء و بالجملة و فاعقد و عدم غدر و يهدى
 از واجبات شريعت است از هر كه باشد و با هر كه باشد و نقص آن كبريه از كبا شريعت است

له العفى
 ابن
 بكنون
 ۱۲

ام احمدى ست با جانان كه تا جان در بدن دارم

هو او ازان كوشش را چو جان خوشترين دارم

رجال صدقوا ما عاهدوا عليه منهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر

و ما بد لو اتبدلا الثالث والثلاثون عد نعما لله عز وجل

وما يجب من شكرها لقوله تعالى قل الحمد لله وان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها وما بنعمة ربك فحدث فاذا ذكروني اذكركم و
اشكروا لي ولا تكفرون وغير ذلك مما من الله على عباده وذاكرهم بها في كتابه

ولو كان لي في كل منبت شعرة | لسان لما استوفيت واجب حمد

ومحدث ابي ذر في صحيح البخاري قال كان رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل قال باسمك
اموت واحيي واذا استيقظ قال الحمد لله الذي اجانا بعد ما اماننا
واليه النشور وحديث صهيب في صحيح مسلم عجبا لامر المؤمن
ان امر المؤمن كله خيرا ان اصابته سراء فشكر كان خيرا وان
اصابته ضراء فصبر كان خيرا انشد ابو الحسن الكندي القاضي

اذا كنت في نعمته فارعها | فان المعاصي تزيل النعم

وقال السري الشكر نعمة والشكر على النعمة نعمة الى ان يتناهى الشكر
الى قرار وقال الشافعي في اول الرسالة الحمد لله الذي لا يودي
شكر نعمة من نعمه الا بنعمة منه توجب على مودى ذلك
الشكر شكا آخر وانشد محمود الوراق

اذا كان شكري نعمة الله نعمة	على له في مثلها يجب الشكر
وليس وقوع الشكر الا بفضل	وان طالت الايام واتصل السر
اذا مس بالسراء عم سرورها	وان مس بالضراء اعقبها الاجر
وما منهما الا له فيه نعمة	تضيق بها الا وهام والبر والبحر

وانشد اخر عجيز البيت الاول

فما لي عذر غير اني مقصر | او عذري اقراره بان ليس لي عذر

غرضك

از دست وزبان كه بر آيد | كز عهده شكرش بدر آيد

الرجوع والشكوك حفظ اللسان عما لا يحتاج اليه ويدخل فيه الكذب الغيبة والنميمة
والفحش اذا قرآن والسنة مشحونان بذلك قال تعالى
والصادقين والصادقات وقال كونوا مع الصادقين وقال انه
كان صديقا نبيا وقال امه صديقة وقال يوسف ايها الصدوق
وقال ولا تقف ما ليس لك به علم وقال فمن اظلم ممن كذب
على الله وكذب بالصدق اذ جاءه وقال والذي جاء بالصدق
وصدق به اولئك هم المتقون وقال ان الذين يفترون على الله الكذب
لا يفلحون وحديث عبد الله بن مسعود في الصحيحين ان
الصدق يهدي الى البر وان البر يهدي الى الجنة وان الرجل
ليصدق حتى يكتب عند الله صديقا وان الكذب يهدي الى
الفجور وان الفجور يهدي الى النار وان الرجل ليكذب
حتى يكتب عند الله كذابا وحديث سهل بن سعد في صحيح
مسلم من يضمن لي ما بين كحبيه وما بين رجلية اضمن
له الجنة وحديث ابي شريح الخزاعي فيه ايضا ومن كان
يو من بالله واليوم الآخر فليقل خيرا وليصمت

راستی موجب رضای خداست | کس ندیدم که کم شد از ره راست

له
يقولون
قال
ذالك
ايضا
وفعله
ايضا
هو
مصدر
المراد
اي
الصدق
كانه
قاله
عمر

راست میگویم و ایزد نپسند و خیر است | حرف نارس است سرودن و شایسته است

اللهم اعط لي من اسمي حظا والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق
في الآخرين الخامس والثلاثون الامانات وما يجب من ادائها الى
اهلها لقوله تعالى ان الله يا مكران تود والامانات الى اهلها وقوله
فليود الذي اتمن امانته وحديث ابى هريرة اذ الامانة الى من اتمنك
ولا تخن من خانك وحديثه في الصحيحين ثلث من كن فيه فهو منافق
وان صلى وصام ووزع ماله مسلم اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا
اتمن خان كرم امانت عامت از انكه عرض واموال باشد يا دولت علم وكمال پس
شامل تبليغ كتاب وسنت بسوسى اهل آن باشد و همچنين معرفت خدا و عباد بودن
از برای آن داخل است در امانت و چون انسان حامل آن شود و در آن خیانت کرد
نامش ظلوم و جهول گردید قال تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض
فابدين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا

اسمان بار امانت نتوانست کشید | اقرعه قال بنام من دلو انه زدند

السادس والثلاثون تحريم قتل النفوس والجنایات عليها لقوله تعالى
ومن قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالد فيها وغضب الله عليه
ولعنه واعد له عذابا عظيما ولقوله فلا تقتلوا انفسكم الايات وحديث
عبد الله بن مسعود في الصحيحين قتال المسلم كفر وسبابه فسوق و
حديثه في صحيح البخاري اول ما يقضى بين الناس يوم القيامة في
الدماء وحديث ابن عمر فيه لا يزال المرء في فسحة من دينه

مسفوحا وکحمر خنزیر فانه ررجس او فسقا اهل لغير الله به انما الخمر
 والمیسر والانصاب والانزکام ررجس من عمل الشيطان فاجتنبوا الايات
 وبيالونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما
 اکبر من نفعهما فاثبت فیهما الاثم ثم قال فی ایه اخرى قل انما حرم
 ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغير الحق فحرم الاثم
 ایضاً و یقال ان الاثم اسم من اسماء الخمر وینشد

شربت الاثم حتی ضل عقلی | کذاک الاثم یدن هب بالعقول

واین آیات کریمات را منطوق و مفهومیست که در تفسیر فتح البیان روضه منته
 وجزآن نوشته ایم تفسیرش از اینجا باید جست و کحدیث عائشه فی الصحیحین
 سئل رسول الله صلعم عن البتغ فقال کل شراب اسکر فهو حرام وحدث
 ابن عمر فی صحیح مسلم کل مسکر خمر حرام وحدثه فی الصحیحین من
 شرب الخمر فی الدنیا اثم لم یتب منها حرمها فی الاخرة وحدث ابی هریره
 فیهما اتی رسول الله صلعم لیلة اسری به یا یلیاء یعنی بیت المقدس
 بقدمی خمر ولبن فظرا الیهما ثم اخذ اللبن فقال له جبریل
 علیه السلام الخمر الخمر الذي هذک للفطرة لو اخذت الخمر لغوز امتک
 وحدثه فیها ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مع من الحدیث قد
 تقدم تفصیل اشربه حرمه بر وجه بسط و کتاب دلیل الطالب قلمی
 شته ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه قزوینی درین مقام از حسن بصری
 و بعض عرب و حکم بن هشام و بعض حکماء اقوال در ذم بنید آورده مراد بدان خمر خواهد بود

زیرا که بپزیدگی از اسهال خمرست و روزه بپزند تمر و شرب آن از جناب نبوت صلعم ثابت شده است و آن چنان باشد که تمر را کوفته در آب اندازند تا آنکه شیرینی مگر در آب آید انگاه ساخته صبح را شام هنگام و بالعکس بنوشند و بعد یک دور و چون شکر آرد بپسندازند و بعد اسهال بر آید گفتند

کل شراب مسکر کثیره	من تمره او عذب عصیره
فانه محرر یسیره	انی لکرمه نذیره

و ابوبکر بن ابی الدنیا گفته اند ابو

فاذ النبید علی النبید شربته	انزهری بدینک مع ذهاب الدرهم
-----------------------------	-----------------------------

و درین معنی است شعر بعضی ملوک هند

دیروز بکوی میفر و شان	پیمانه می بزر خریدم
الکون بنجر اسگر انم	زر و اوم و در و سر خریدم

در صحیح مسلم است و جز آن از حدیث ابی هریره که گفت رسول خدا صلعم یا ایها الناس ان الله طیب لا یقبل الا طیباً و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالِحاً انی بما تعملون علیم و قال یا ایها الناس کلوا من طیبات ما رزقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر ید یدیه الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالکرام فانی یستجاب له و در صحیحین است از حدیث نعمان بن بشیر رضی الله عنه ان الحلال بین و الحرام بین و بین ذلك

مشبهات لا يعلمها كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ
 لدينه ولعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي يري
 حول الحمى يوشك ان يقع فيه الا وان لكل ملك حمى وان حمى الله محارم
 وفي صحيح البخارى ومسلم من حديث ابى هريرة انى لا تلبس الى
 اهلى فاجد التمرة ساقطة على فراشى او فى بيتى فارفعها لاكلها ثم
 اخشى ان تكون من الصدقة فالقيها وفى البخارى عن عائشة قالت
 كان لابي بكر غلام يخرج له الخرابه وكان ابوبكر ياكل من خراجه فجاء
 يوما بشى فاكل منه ابوبكر فقال له الغلام اتدري ما هذا فقال ابوبكر
 وما هو قال كنت تكهنت لانسان فى الجاهلية وما احسن الكهانة الا
 انى خدعته فلقينى فاعطانى ذلك فهذا الذى اكلت منه قال فادخل
 ابوبكر يده فقاء كل شى فى بطنه وعن زريد بن اسلم ان عمر بن الخطاب
 شرب لبنا فاعجبه فقال للذى سقاء من اين لك هذا اللبن واخبره انه
 من الصدقة فادخل عمر يده فاستقاء وعن على رضى الله عنه فى طيب
 مطعمه انه كان يجاء بخبزة فى جراب من المدينة واسند البيهقى
 عن بش بن الحارث قال قال يوسف بن اسباط اذا تعبد للشاب يقول
 ابليس انظروا من اين مطعمه فان كان مطعمه مطعم سوء قال
 دعوة لا تشغلوا به دعوة يجتهد وينصب فقد كفاكم نفس
 وحذيفة مرشى مروم را ديد كه مبادرت ميكنند بسوى صف اول گفتم يندبغى
 ان يتبادروا الى اكل الخبز الحلال سفيان ثورى را از فضل صف اول

پرسیدند گفت انظر كسرتك التي تاكلها من اين تاكلها وصل في الصنف
 الاخير وعنده ايضا انظر درهمك من اين هو وصل في الصنف الاخير
 و بودسری سقطی که تره سواد شهر نمیخورد و نه تر آنجا و نه چیز دیگر که آنرا از سواد
 میدانست و تشد و میگرد آن و نهایت بود در ورع و معذک گفته کنت
 بطرطوس و کان معی فی الدار فقیان يتعبدون و کان فی الدار تنور
 یخبزون فيه فانكسر التنور فعملت بدله من مالی فتقر عوا ان
 یخبزوا فيه و درین باب حکایات بیارست از مشایخ و زیاد و اهل تقوی
 یحیی بن معین محدث گفته

الکثیر من القطع الثقی
 من المسیر فی حق
 الکریم

المال یدهب حله و حرامه | یوما و یبقی فی غد آ شامه

ابراهیم بن دهم را صاحبی زود و داع و صیت خواست گفت اوصیک ان تعمل صالحا و تا کل طیباً

لیس التقی بمتقی لالهه | حتی یطیب شرابه و طعامه

و یطیب ما تحوی و تکسب کفه | و یكون فی حسن الحدیث کلامه

نطق النبی لنا به عن مر به | فعلی النبی صلواته و سلامه

یعنی متقی کسی است که طعام و شراب او حلال طیب بود و کلام و عمل او به

سنت مطهره باشد الاربعون تحریر الملائس و النزی و الاوانی و ما

یکر منها حدیث انس بن مالک فی الصحیحین من لبس الحریر

یعنی فی الدنیا لن یلبسه فی الاخرة و حدیث حذیفة الحریر و الدنیا

وانیة الفضة و الذهب لهم فی الدنیا و لکم فی الاخرة و حدیث ابن

مسعود فی صحیح مسلم ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق

ونعمط الناس يعني ابطاله واحتقارهم وحدث ابى بسرة في الصحيحين
 قال اخرجت الينا عائشة كساء ملبدا وانرا اغليظا فقالت قبض رسول
 الله صلعم في هذين وحدث ابن عمر فيهما لا ينظر الله يوم القيامة
 الى من جر ثوبه خيلاء وتفصيل لباس مسنون هاتية السائل مرقوم است انجسا
 نظر بايد کرد و مردم درين باب تساهل وسعت بسیار نموده اند و از حد شرعی
 تجاوز کرده کما نکر کلا خراج و عما نکر کلا براج و بعضی جامه بزى عجم
 و اهل کتاب پوشند و هر چه بدست افتد از حرام و شبهه بی تکلف بخورند و
 بنوشند آنجا درى و الاربعون تحريم الملاعب و الملاهي المخالفة
 للشریعة لقوله قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة و لحدث
 سليمان بن بريدة في صحيحه مسلم عن ابيه من لعب بالذرد شيرفا كما
 غمس يده في لحم الخنزير و دمه و مردم را درين باب توسیع
 بسیارست و چیزها بر آورده اند که حصرا و احصاء آن نتواند نمودن همچو شطرنج
 و امثال آن لکن هر چه از ان ملهى از ذکر خدمت و در شرع از ان نهي آمده آن
 حرامست و هر چه نخبينست یا شرع بدان رخصت داده مثل مسابقت اسر
 و نحو آن آن جائزست اما ضاعت اکثر وقت در آن مذمومست الثاني و الاربعون
 الاقصاد في النفقة و تحريم اكل المال الباطل لقوله تعالى ولا تجعل
 يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط والذين اذا انفقوا
 لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما و لحدث المغيرة
 بن شعبه في صحيحه مسلم ونهى عن ثلث قتل و قال واضاعة المال

والحاف السوال واقتصاد که عبارت از میان روی ست در جمله احوال محمودست
 چه لیس و چه عسر و چه نفقه و چه بلبس و چه مسکن و چه منکح و چه حصول عقائد و چه
 فروع اعمال و مقابل آن افراط و غلو و اغراق و مبالغه و تنزیه منحوت و اطراء
 و نحو آن ست در یک طرف و طرف دیگر تفریط و تقصیر و تعطیل و تفصیل تقلید
 و تشبیه و تاویل ست مناسب هر مقام و محل و آن مذموم ست الثالث و الاربعون
 ترك الغل والحسد ونحوهما لقوله تعالى ومن شر حاسد اذا
 حسد امر یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله و الحدیث
 انس فی مسلم لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تقاطعوا و کونوا عباد
 الله اخوانا و حدیث انس فی صحیح البخاری لا تباغضوا و لا تحاسدوا
 و لا تدابروا الخ و لا یجمل المسلم ان یمجر اخاه فوق ثلث لیال یمتقیان
 یصد هذا ویصد هذا و خیرهما الذی یبدا بالسلام بهتقی بند خود
 از حسن بصری در کرمیه اولی آورده که گفت هو اول ذنب کان فی السماء
 یعنی ابلیس حسد برادر آدم و زوال نعمت او خواست تا آنکه شد آنچه شد حنف
 بن قیس گفته خمس هن کما اقول لا راحة لحسود و لا مروءة
 لکذوب و لا وفاء لملوک و لا حيلة لبخیل و لا سؤء دلئی الخلق
 و خلیل بن احمد گفته ما رأیت ظالما أشبه بمظلوم من حاسد
 له نفس دائر و عقلها ثم و حزن لازم و بشر بن الحارث الحافی
 گفته العداوة فی القرابة و الحسد فی الجيران و المنفعة فی
 الاخوان و عن المبرد انه انشد

تبدی المساوی والاحسان تخفیه	عین الحسود عليك الدهر حارسة
والقلب منكته فيه الذي فيه	يلقاك بالبشر يديه مكاشرة
وليس يقبل عذرا في تجنيه	ان الحسود بلا جرم عداوته

و اعظم فرق در حسد زمره اهل علم است لا سيما علماء اسود دنيا طلب الحق و تعالی که من و بکنانم نه جا
فلان بهمان از شر و ایشان در نیا هم و از غرور خود بر کران در خطیة القدس باب
حسد را شرح نیکو نوشته ایم آنجا نظر کن و کار خود بخند او ند تعالی بسیار الرابع
والاربعون تحريم اعراض الناس وما يجب من ترك الواقعة فيها
لقوله تعالى ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا
لهم عذاب اليم في الدنيا والاخرة ان الذين يرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة وغير ذلك من الايات
والاخبار الكثيرة كحديث ابى هريرة في مسلم المسلم اخو المسلم
لا يظلمه ولا يخذله ولا يحقره التقوى هاهنا ويشير الى صدره
ثلاث مرات بحسب امرء من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم
على المسلم حرام دمه وعرضه وماله وحديث ابى ذر رضي الله عنه
في الصحيحين لا يرمى رجل رجلا بالفسوق ولا يرميه بالكفر الا
وارتدت عليه ان لم يكن صاحبه كذلك واين بلا دين ولا خيل
عام در خاص و عام گر و بده و هرگز احدی را در تفسیق و تکفیر دیگر نمی هر که باشد
و هر کجا که باشد باک نمانده خصوصاً زبان قبه عان و مقلدان در تکفیر و تضلیل
اهل سنت و اتباع مطلق محضست و درازاله اعراض اکابر اهل علم و ائمه دین

بسیار حسیت و چالاک اند معروف را منکر گرفته اند و منکر را معروف ترار
 داده این ماجرای زمان حاضر باشد تا در آینده چه شود و عصمتنا الله سبحانه
 و اخواننا المتبعین عن مویقات هولاء الجاهلین الخامس و الاربعون
 اخلاص العمل لله عزوجل و ترك الرياء لقوله تعالى وما امروا الا ليعبدوا
 الله مخلصین له الدين حنفاء من كان يريد حرث الآخرة نزد له في
 حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤتته منها و ما له في الآخرة من
 نصيب من كان يريد الحیوة الدنيا و زینتها نؤف اليهم اعمالهم
 فيها و هم فيها لا یخسون اولئك الذين ليس لهم في الآخرة الا النار و
 حبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا یعملون فمن كان یرجو لقاء
 ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا و لحديث
 ابي هريرة في صحیح مسلم قال الله عزوجل انا اغنی الشركاء عن
 الشرك من عمل عملا اشرك فيه غیری فانامنه بری و هو للذي
 اشرك و لحديث جنذب في الصحيحین من لیسع لیسع الله به و
 من یرای یرای الله به بهیقى بسند خود از ابو عمر آورده که وی را از خلائق
 پرسیدند گفت ما لا یحب ان یحمد له علیه الا الله عزوجل و سهل
 بن عبد الله گفته که یعرف الیاء الا مخلص و لا النفاق الا مؤمن و لا
 الجهل الا عالم و لا المعصیة الا مطیع و ربیع بن خثیم گفته کل ما لا
 یتغنی به وجه الله یضمحل و جنید فرموده لو ان عبدا اتى بافتقار
 آدم و زهد عیسی و جهد ایوب و طاعة یحیی و استقامة ادریس

وود الخليل وخلق الحبيب وكان في قلبه ذرة لغير الله فليس
 لله فيه حاجة وزيد كفته يسرني ان يكون لي في كل شي نية حتى
 في الاكل والنوم وبعض اهل علم كفته انما اخلص العبد لله الا احب
 ان يكون في جب لا يعرف فضيل بن عياض كفته ونيار اكر بطل وطينو
 خورم دو شرم هست از انكه بدین خورم مالك بن انس كفته ربيعه الراي
 مرا پرسید ای مالک سفله کیت گفتم من اكل بدینه گفت سفله السفله
 کیت گفتم من اصله دنیا غیره بفساد دینه گفت پس مرا بر صدر نشاند
 وابن الاعرابی كفته اخسر الناس من ابدی للناس صالح اعماله
 وبارز القبيح من هو اقرب اليه من جبل الوريد بعض اهل علم
 كفته اندخوفوا المؤمنین بالله والمنافقین بالسلطان والمرائین
 بالناس السادس والاربعون السرور بالحسنة والاعتما بالسيئة
 بحديث جابر بن سمرة رضی الله عنه عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 فی سنن ابی داؤد من سرته حسنة وساءته سيئة فهو مؤمن من
 السابع والاربعون معا لجة كل ذنب بالتوبة لقوله تعالى توبوا الى
 الله جميعا ايها المؤمنون وتوبوا الى الله توبة نصوحا وانيدوا الى
 ربكم واسلموا له الايات والحديث ابی بردة بن ابی موسى الاشعري
 عن الاغر المنزني في صحيح مسلم وسنن ابی داؤد وغيرهما انه
 ليغان على قلبي واني لاستغفر الله في اليوم مائة مرة اللهم اني
 استغفرك واتوب اليك من كل ذنب علمته وعملته الى هذا الجيز

فاغفر لي وتب علي انك ارحم الراحمين الثامن والاربعون القرابين
 وجعلتها الهدى والاضحية والعقيقة لقوله تعالى فصل لربك وانحر
 والبدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير ومن يعظم شعائر
 الله فانها من تقوى القلوب الايات وكحديث انس بن مالك في
 الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كان يضع بكبش
 اقرنين املحين رايته يضع رجله على صفاحهما ويسمي ويكبر وفي
 رواية ولقد رايته يذبحهما بيده قزويني درنجا ذكر ولمية نكر وكر
 در حديث آمده اولم ولو بشاة وهر خپداين قربان در عرس ست اما چون
 به نيت اقبال امر شرع باشد خالی از تقرب الى السنيت بعض اهل علم گفته اند
 که بیچ طعام عام جز ولمیه و عقیقه در شرع ثابت نیست و هدی خاص از برای
 خداست التاسع والاربعون طاعة اولی الامر لقوله تعالى اطيعوا
 الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم قيل هم امراء السرايا وقيل
 هم العلماء قزويني گفته و یحتمل ان يكون عاما لهما فان كان
 خاصا فبامير السرايا اشبه وكحديث ابى موسى في الصحيحين من
 اطاعني فقد اطاع الله ومن يعصني فقد عصى الله ومن يطع الامير
 فقد اطاعني ومن يعص الامير فقد عصاني وكحديث ابى ذر فيهما
 يا ابا ذر اسمع واطع ولو عبد احشيا عجد اطراف ومرجع اين حكم
 بسوی سئله امامت است و شرح آن درازی میخورد در اكليل الكرامه قضاة
 و طرازان کرده شده فارجم اليه و عول عليه الخمسون التمسك بما

علیه الجماعة لقوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا
 ولحديث ابی هريرة في صحيح مسلم من خروج من الطاعة ففارق الجماعة
 ثم مات مات ميتة جاهلية وحديث عرفجة بن شرحبيل الجهمي
 في صحيح مسلم ايضا سيكون بعدي هنات وهنات فمن رايتهم
 يفرق امة محمد وهم جميع فاقتلوه كائنا من كان من الناس
 مراد بهنات امور سيئة غير مرضية كناية است از قن و اختلاف يقال
 في فلان هنات اي خصلات سوء وكل ما يذم في دين او خلق فهو
 هنة ومعلوم است که جماعه عبارت از عصا به صحابه و اهل حديث است و هر که بعد
 از ايشان آمد و چیزها احداث کرد که سبب تفرق در اصول و فروع قدیمه جماعه اسلام
 شد و می صاحب هنات است و ذوبنه در خورد کشتنی است و نتوان گفت که عام مردم
 مقدر اند و اهل حديث تبسک بسنت تفرقی جماعه مقلده میکنند زیرا که آنحضرت
 صلعم مراد بجماعه جماعه حاضره عهد خود داشته و آنجماعه تبعه بودند مقلده بلکه خود
 کسی در آن عصر سعادت اثر نام تقلید مصطلح نمی شناخت تا باین تقید چه رسد

فذرعنك نهيا صير في ججراته | وهات حدیثا ما حدیث الرواحل

الحادی و الخمسون الحكم بين الناس بالعدل لقوله تعالى واذا حكمتم
 بين الناس ان تحكموا بالعدل وقوله ولا تكن للنخائين خصيما و
 اقسطوا ان الله يحب المقسطين الايات ولحديث عبد الله بن
 مسعود في الصحيحين لا حسد الا في اثنين رجل اتاه الله مالا فسلطه
 على هلكته في الحق و آخر اتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها

یعنی مراد ببلای مال در حق عدل است و در فضیلت عدل و طوبی عا دله خبر ما
وارد شده بعضی از ان در رساله امامت و جبران ذکر کرده ایم و هیچ عدل
برابر نمیشود تا آنکه آدمی در سیر و عسر و فقر و ملک ماشی بر صراط سومی کتاب و سنت
شود و در جمله سیاسات منزلی مدنی تمسک بشریعت حقه صادق فرماید و بسوی
قانونی دیگر از هر که باشد و از هر کجا که آید نگراید چه شرعیست بتمامها عدل است
و غیر او هر چه بود ظلم است هر چند بظاہر و او و نصفش نماید ^{۵۶} الثانی و انخسوں الامر
بالمعروف والنہی عن المنکر لقوله تعالی ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینہون عن المنکر واولئک ہم
المفلحون کنتم خیر امة اخرجت للناس تا مرون بالمعروف
وتنہون عن المنکر و توؤمنون بالله ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الی قوله الامر بالمعروف
و الناهون عن المنکر الایات لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی
لسان داؤد و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون
کانوا لا یتناہون عن منکر فاعلوه لبئس ما کانوا یفعلون و القران
الکریم مشحون بذلک و لحديث ابی سعید فی صحیحہ مسلم من رای
منکم منکر اقلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع
فبقلبه و ذلک اضعف الایمان و حدیث عبد الله بن مسعود فیہ
ایضا ما من نبی بعثه الله فی امتہ الا کان له فی امتہ حوار یون و اصحاب
یاخذون بسنته و یقتدون بأمره ثم انہا تخلف خلوف یقولون ما لا

يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهد هم بيده فهو مؤمن ومن
 جاهد هم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهد هم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من
 الايمان حبة خردل وفي الصحيحين من حديث سفيان بن
 عيينة عن الزهري عن عروة عن زينب بنت ابي سلمة عن حبيبة
 عن امها ام حبيبة عن زينب زوج النبي صلعم قالت استيقظ
 النبي صلعم من نوم محمرا وجهه وهو يقول لا اله الا الله ثلاث
 مرات ويل للعرب من شرقا اقترب فتح اليوم من ردم يا جوج
 وما جوج مثل هذه وحلق حلقة باصبعه قلت يا رسول الله انهلك
 وفينا الصالحون قال نعم اذا كثرت الخبث وبقي بسند خود از مالک بن
 دينار آورده كه وى اين آيه بخواند و كان فى المدينة تسعة رهط يفسدون
 فى الارض ولا يصلحون وكفت فلكم اليوم فى كل قبيلة وحى من الذين
 يفسدون فى الارض ولا يصلحون وعنه ايضا ان الله عز وجل
 امر بقريظة ان تعذب فضجت الملائكة وقالت ان فيهم عبدك
 فلانا قال اسمعوني ضحيجه فان وجهه لم يتمر غضبا لمخارمى
 وروى ذلك مرفوعا الى النبي صلعم باننا ضعيف وعنه ايضا
 اصطحننا على حب الدنيا فلا يا مر بعضنا بعضا ولا ينهى بعضنا بعضا
 فلا يذرننا الله على هذا فليت شعرى اى عذاب ينزل وعن عمر
 بن عبد العزيز قال كان يقال ان الله عز وجل لا يعذب العامة
 بذنب الخاصة ولكن اذا عمل المنكر جوارا استحقوا العقوبة بكلهم

الثالث والخمسون ^{۵۲} التعاون على البر والتقوى لقوله تعالى وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان والحديث انس بن مالك في الصحيحين انصرا خاك ظالما او مظلوما فقالوا يا رسول الله هذا نصرة مظلوما فكيف ننصر ظالما قال تمنعه من الظلم الرابع ^{۵۳} والخمسون الحياء الحديث سالم بن عبد الله بن عمر في الصحيحين عن ابيه عن النبي صلعم انه سمع رجلا يعظ اخاه في الحياء فقال دعه فان الحياء من الايمان والحديث عمران بن حصين الحياء لا ياتي الا بخير والحديث ابى سعيد الخدري فيهما ايضا كان رسول الله صلعم اشد حياء من العذراء في خدرها وكان اذا كره شيئا عرفناه في وجهه والحديث ابى مسعود الانصاري في صحيح البخاري ان مما ادرك الناس من كلام النبوة الاولى اذا لم تستحي فاصنع ما شئت گويم در قول او والنبوة الاولى اشارت ست بسوی آنکه حیا مندوب اليه بود در اولين حيا نکه مخش عليه است در آخرين و امر در قول او فاصنع ما شئت بمعنى خبرت امي صنعت ما شئت و گفته اند وعيدت كقوله تعالى اعملوا ما شئتم و گفته اند چون خيزي از طرف خالق يا خلق چنان باشد كه از ان استحياء نكنند پس هر چه خواه بكن كه بر تو حرج نيست بلكه تو از ان در سعت هستي و درين شبهه پنجاه و چهارم ذكر آيتي شده با آنكه در قرآن كريم ذكر مياد با اشاره انص ثابت است قال تعالى تمشي على استحياء الخامس ^{۵۴} والخمسون بر الوالدين لقوله تعالى

وبالوالدين احسانا ووصينا الانسان بوالديه حسنا ما يبلغن
 عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و
 قل لهما قولا كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل
 رب ارحمهما كما ربياني صغيرا الايات والحديث عبد الله بن
 مسعود في الصحيحين قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم احب الي
 الله عز وجل قال الصلوة لوقتها قلت ثم اى قال بر الوالدين قلت
 ثم اى قال الجهاد في سبيل الله قال حدثني بهن ولو استرذته لرادني
 السادس والخمسون صلاة الارحام لقوله تعالى فهل عسيتم ان توليتم
 ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله
 فاصمهم واعمى ابصارهم والذين ينقضون عهد الله من بعد
 ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض
 اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار والحديث انس بن مالك في
 الصحيحين من احب ان يبسط له في رزقه وينسأ له في اثره فليصل
 رحمه قلت اى في اجله وسمى الاجل اثرا لانه يتبع العمر وقيل يحون
 ان يكون المعنى ان الله تعالى يبقى اثره واصل الرحم في النساء طويلا
 فلا يحصل سريعا والله اعلم والحديث جبير بن مطعم فيما ايضا
 عن ابيه لا يدخل الجنة قاطع يعني قاطع الرحم قلت ولا فرق بين
 ان يكون برا او فاجرا السابع والخمسون حسن الخلق ويدخل فيه كظم
 الغيظ ولين الجانب والتواضع لقوله تعالى وانك لعلی خلق عظيم

والكاذبين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وكحديث
 عبد الله بن عمرو في الصحيحين ان رسول الله صلعم لم يكن فاحشا
 ولا متفحشا وقال خياركم احسنكم اخلاقا وفي رواية ان من احبكم الى
 احاسنكم اخلاقا وكحديث عائشة في الصحيحين ايضا انها قالت ما
 خير رسول الله صلعم بين امرين الا اخذ ايسرهما ما لم يكن
 اثما وان كان اثما كان ابعدا للناس منه وما انتقم رسول الله صلعم
 لنفسه الا ان تنتهك حرمة الله فينتقم الله بها قال البيهقي ومعنى
 حسن الخلق سلامة النفس نحو الارفق الاحمد من الافعال وقد يكون
 ذلك في ذات الله تعالى وقد يكون فيما بين الناس وهو في ذات الله
 عز وجل ان يكون العبد منشرا الصدر باوامر الله تعالى ولو امية
 يفعل ما فرض عليه طيب النفس به سلسا نحو قوله تعالى وما امر
 الله عليه واسعا به غير متضجر منه ويرغب في نوافل الخير وبتك
 كثيرا من المباح لوجهه تعالى وتقدس اذا راى ان تركه اقرب الى
 العبودية من فعله مستبشر لذلك غير ضجر منه ولا متعسر به
 وهو في المعاملات بين الناس ان يكون سمحا بحقوقه لا يطالب
 غيره بها ويوفى ما يجب لغيره عليه منها فان مرض فلم يجد او قادم
 من سفر فلم يزر او سلم فلم يرد عليه او ضاف فلم يكرم او شتم فلم يجيب
 او احسن فلم يشكر او دخل على قومه فلم يعين او تكلم فلم ينصت له او
 استاذن على صديق فلم ياذن له او خطب فلم يزوج او استعمل الدين

فلم يمهل او استنقص منه فلم ينقص وما اشبه ذلك لم يغضب
 ولم يعاتب ولم يتنكر من حاله حال ولم يستشعر في نفسه انه قد
 جفى واوحش وانه يقابل كل ذلك اذا وجد السبيل اليه بمثله بل
 يضمه انه لا يعتد بشيء من ذلك ويقابل كلامه بما هو احسن وافضل
 واقرب الى البر والتقوى واشبه ما عمل ويرضى به ثم يكون في
 ايفاء ما يكون عليه كهو في حط ما يكون له فاذا مرض اخوة المسلم
 عادة وان جاء في شفاعته شفعه وان استعمله في قضاء دين امهله
 وان احتاج منه الى معونة اعانه وان استسحقه في بيع سحر له ولا
 ينظر الى ان الذي يعامله كيف كانت معاملته اياه فيما خلا او
 كيف يعامل الناس انما يتخذ الاحسن اما ما لنفسه فيخون خوة و
 لا يخالفه والخلق الحسن قد يكون غريزة وقد يكون مكتسبا
 وانما يصح اكتسابه لمن كان في غريزته اصل منه فهو يضم
 باكتسابه اليه ما يتممه ومعلوم في العادات ان ذا الراي يزداد
 بجالسته اولى الاحلام والنهي رايا وان العالم يزداد بمجالسة
 العلماء علما وكذا الصالح والعاقل بمجالسة الصالحاء والعقلاء
 فلا ينكر ان يكون ذوا الخلق الجميل يزداد احسن الخلق بمجالسة
 اولى الاخلاق الحسنة وبالله التوفيق ^{الثامن} والخمسون الاحسان
 الى المماليك لقوله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وباللهم
 احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين والجار ذي القربى والجار

الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت أيمانكم ولحديث
 المعروف بن سويد في الصحيحين قال رايت أبا ذر الغفاري وعليه
 حلة وعلى غلامه أي مثلها فسألناه عن ذلك فقال اني سأبت حلة
 فشاكاني إلى رسول الله صلعم فقال لي رسول الله صلعم اعيرته
 بأمه ثم قال ان اخوانكم خولكم جعلهم الله تحت أيدكم فمن كان
 اخوة تحت يده فليطعمه مما يأكل وليلبسه مما يلبس ولا تكفونهم
 ما يغلبهم فان كلفتموهما يغلبهما فاعينوهم عليه التاسع والخمسون
 حق السادة على المماليك وهو لزوم العبد سيده واقامته حيث
 يراه له ويأمره به وطاعته فيما يطيقه وفي الصحيحين من حديث
 عبد الله بن عمران رسول الله صلعم قال ان العبد اذا انظر سيده
 واحسن عبادة الله فله اجرة مرتين وفي صحيح مسلم من حديث
 جرير بن عبد الله ايما عبد ابق فقد برئت منه الذمة وفي سنن
 ابي داود من حديثه ايضا العبد الا بقل لا تقبل له صلوة حتى
 يرجع إلى مواليه الستون حقوق الاولاد والاهلين وهي قيام
 الرجل على ولده واهله وتعليمه اياهم امور دينهم مما يحتاجون
 اليه لقوله تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا وقودها الناس والحجارة
 قال الحسن اي مروهم بطاعة الله وعلومهم الخير وقال علي رضي
 الله عنه علموهم ادبهم ولحديث انس في صحيح مسلم من عال
 جارين حتى تبلغا جاء يوم القيامة انا وهو هكذا ووضعا صعيبا

الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت أيمانكم ولحديث
 المعروف بن سويد في الصحيحين قال رايت أبا ذر الغفاري وعليه
 حلة وعلى غلامه أي مثلها فسألناه عن ذلك فقال اني سأبت حلة
 فشاكاني إلى رسول الله صلعم فقال لي رسول الله صلعم اعيرته
 بأمه ثم قال ان اخوانكم خولكم جعلهم الله تحت أيدكم فمن كان
 اخوة تحت يده فليطعمه مما يأكل وليلبسه مما يلبس ولا تكفونهم
 ما يغلبهم فان كلفتموهما يغلبهما فاعينوهم عليه التاسع والخمسون
 حق السادة على المماليك وهو لزوم العبد سيده واقامته حيث
 يراه له ويأمره به وطاعته فيما يطيقه وفي الصحيحين من حديث
 عبد الله بن عمران رسول الله صلعم قال ان العبد اذا انظر سيده
 واحسن عبادة الله فله اجرة مرتين وفي صحيح مسلم من حديث
 جرير بن عبد الله ايما عبد ابق فقد برئت منه الذمة وفي سنن
 ابي داود من حديثه ايضا العبد الا بقل لا تقبل له صلوة حتى
 يرجع إلى مواليه الستون حقوق الاولاد والاهلين وهي قيام
 الرجل على ولده واهله وتعليمه اياهم امور دينهم مما يحتاجون
 اليه لقوله تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا وقودها الناس والحجارة
 قال الحسن اي مروهم بطاعة الله وعلومهم الخير وقال علي رضي
 الله عنه علموهم ادبهم ولحديث انس في صحيح مسلم من عال
 جارين حتى تبلغا جاء يوم القيامة انا وهو هكذا ووضعا صعيبا

الحادي والستون مقاربة اهل الدين ومواد تهم وافشاء السلام
 بينهم والمصافحة لهم ونحو ذلك من اسباب تأكيد المودة لقوله تعالى
 لا تدخلوا بيوتنا غير بيوتكم حتى تستأنسوا وتسلموا على اهلها وكحديث
 ابي هريرة في صحيح مسلم والذي نفسي بيده لا تدخلوا الجنة حتى
 تؤمنوا ولا تؤمنوا حتى تحابوا الا ادلكم على شيء اذا فعلتموه تحاببتم
 افشوا السلام بينكم وحديث قتادة في صحيح البخاري قال قلت لانس
 اكانت المصافحة في اصحاب النبي صلعم قال نعم وحديث ابي هريرة
 في صحيح مسلم ان الله عز وجل يقول يوم القيامة اين المتحابون
 بجلالي اليوم اظلمهم في ظلي يوم لا ظل الا ظلي الثاني والستون ورد
 السلام لقوله تعالى واذا حديتكم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها
 وكحديث ابي سعيد الخدري اياكم والجلوس في الطرقات قالوا يا
 رسول الله ما لنا من هجانا بسنا بد نتحدث فيها فقال رسول الله صلعم
 اذا ابستم الا المجلس فاعطوا الطريق حقه قالوا وما حق الطريق قال
 غض البصر وكف الاذى وردد السلام والامر بالمعروف والنهي عن
 المنكر الثالث والستون عيادة المريض كحديث براء بن عازب في
 الصحيحين وابي داود وغيرهما امرنا رسول الله صلعم بسبع ونهاانا
 عن سبع امرنا بعيادة المريض واتباع الجنائز وردد السلام وتشميت
 العاطس وابرار المقسم ونصر المظلوم واجابة الداعي ونهاانا عن حلقة
 الذهب او قال خاتم الذهب وانية الذهب والفضة والميثرة و

القسي والاستبرق والحريرو والديباجر وحديث ثوبان في صحيح مسلم
 عائد المريض في مخرفة الجنة قلت ولا فرق بين ان يكون برا او
 فاجر لكن ينسب الى البر وينقبض عن الفاجر الرابع والستون ^{٦٢} والصلوة
 على من مات من اهل القبلة لحديث ابي هريرة في الصحيحين حق
 المسلم خمس مرد السلام وعبادة المريض وتشميت العاطس و
 اتباع الجنائز واجابة الدعوة وحديث ثوبان في صحيح مسلم
 من صلى على جنازة فله قيراط ومن شهد دفنها فله قيراطان القيراط
 مثل احد الخامس ^{٦٥} والستون تشميت العاطس لحديث ابي هريرة
 في صحيح مسلم عن ابي موسى الاشعري اذا عطس احدكم فحمد الله
 فشمته واذا لم يحمد الله فلا تشمتوه السادس ^{٦٦} والستون مباحة
 الكفار والمفسدين والغلظة عليهم لقوله تعالى لا يتخذ المؤمنون
 الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله
 في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين
 واغلظ عليهم قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة
 يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم
 بالموودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول واياكم
 ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم تحبون جهادا في سبيلي وابتغاء لوجهي
 تسرون اليهم بالموودة يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اباءكم واخوانكم
 اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان ومن يتولهم فاولئك هم

الظالمون الى اخر الاية التي بعد ها لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
الاخري وادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا ابااء هم و ابناء هم
او اخوانهم او عشيرتهم وغيرها من الايات وحدث ابى هريرة في
صحيح مسلم اذا القيت المشركين في الطريق فلا تبذوهم بالسلام
واضطروهم الى اضيقها وحدث ابى سعيد في سنن ابى داود
لا يأكل طعامك الا تقى ولا تصعب الامم منا السابع والستون
اكرام الجار لقوله تعالى وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى
والمساكين والجار ذى القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب
قيل في التفسير ذى القربى الجار الملاصق والجار الجنب البعيد
غير الملاصق والصاحب بالجنب الرفيق في السفر وعن ابن عباس
وهجاهد وقتادة والكلبي ومقاتل بن حيان ومقاتل بن سليمان
الجار ذى القربى الذى بينك وبينه قرابة والجار الجنب الاجنبى
عنه والصاحب بالجنب الرفيق في السفر وزاد مقاتل بن سليمان
فقال فى الصاحب بالجنب انه الرفيق فى السفر والحضر وعن على و
عبد الله بن مسعود وابرهيم وغيرهم فى الصاحب بالجنب انها
المرأة وعن سعيد بن جبير فى رواية كذلك وفى رواية عنه
انه الرفيق الصالح وحدث عائشة فى الصحيحين انها سمعت
رسول الله صلى الله عليه يقول ما زال جبريل يوصيني بالجار حتى ظننت
انه سيورثه واسند البيهقى فى مرآة حق الرفيق عن ابن عباس

قال ثلثة لا يكافيهم عنى الارب العالمين رجل فسر له فى مجلسه
ورجل تخطى الحلق والمجالس حتى جلس الى ورجل ذكر فى الليل
حاجته فرأى اهلا لها فذلك لا يكافيه عنه الارب العالمين
الثامن والستون اكر امر الضيف لحديث ابى شريح العدوى فى
الصحيحين قال سمعت اذ نأى و ابصرت عينائى حين تكلم رسول
الله صلعم فقال من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فليكرم ضيفه
جائزة قبل وما جائزته قال يوم وليلة والضيافة ثلثة فمن كاذ
وراء ذلك فهو صدقة عليه وقال من كان يؤمن بالله واليوم
الاخر فليقل خيرا او ليصمت وزاد فى رواية فى اوله من
كان يؤمن بالله واليوم الاخر فليكرم جارة التاسع والستون الستر
على اصحاب القروف اى الذنوب لقوله تعالى ان الذين يحبون
ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا و
الاخرة والحديث سالم بن عبد الله بن محمد بن عمر عن ابيه فى
الصحيحين المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه ومن كان فى
حاجة اخيه كان الله فى حاجته ومن فرج عن مسلم كربة فرج الله
عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن ستر مسلما ستره الله يوم
القيامة السبعون الصبر على المصائب وعمما تنزع النفس الى
من لذة وشهوة لقوله تعالى واستعينوا بالصبر والصلوة وانها
لكبيرة الاعلى الخاشعين عن مجاهد وغيره انه اراد بالصبر الصبر

وقوله ولشبر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم
 المهتدون وقوله انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وغيرها
 من الايات وتحديث ابى سعيد الخدرى في الصحيحين قال جاء
 ناس من الانصار فسألوا رسول الله فاعطاهم قال فجعل لا يساله احد
 منهم الا اعطاه حتى نفذ ما عنده ثم قال لهم حين انفق كل شئ
 عنده ما لكم عندنا من خير فلن ندخره عنكم فانه من يستغف يعف
 الله ومن يستغن يغنه الله ومن يتصبر يصبره الله ولن تعطوا العطاء
 خيرا واوسع من الصبر وحديث عبد الله بن مسعود فيهما ايضا
 قال دخلت على رسول الله صلعم وهو يوعك فوضعت يدي عليه
 فقلت يا رسول الله انك لتوعك وعكاشد يد اقول انى اوعك كما
 يوعك رجلان منكم قال قلت ذلك بان لك اجرين قال اجل وما
 من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه الا حط الله عنه من سيئاته
 كما تحط الشجرة ورقها الحادى والسبعون الزهد وقصر الاصل لقوله
 تعالى فهل ينظرون الا الساعة ان ياتهم بغتة فقد جاء اشراطها و
 لحديث انس بن مالك وسهل بن سعد في الصحيحين بعثت انا والساعة
 كها تين وانشأ بصبغيه السبابة والوسطى وحديث ابى سعيد في
 صحيح مسلم ان الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها لينظر
 كيف تعملون فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فان اول فتنة بني اسرائيل

كانت في النساء وحديث ابن عباس في صحيح البخاري نعمتان مغبوتان
فيهما كثير من الناس الصحة والفراغ وانشد ابو عصية محمد بن احمد
السجستاني لنفسه في هذا المعنى

ابناء ناخير بنى آدم	وما على احمد الا البلاغ
الناس مغبون في نعمتي	صحة ابد انهم والفراغ

الثاني ^{سبعون} لسبعون الغيرة وترك المذآ لقوله ^{تشر} قوا انفسكم واهليكم ناراً وقوها الناس والحجارة
وقل للمؤمنات يفضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن وكحديث
ابي هريرة في صحيح البخاري ان الله عز وجل يغار وان المؤمن
يغار وغيره الله ان ياتي المؤمن ما حرم الله عز وجل عليه وحديث
امر سلمة في الصحيحين ان رسول الله صلعم كان عندها وفي البيت
صحت قال المحدث لاخي امر سلمة عبد الله بن ابي امية ان فتم الله لكم
الطائف فاني ادلكم على بنت غيلان فانها تقبل بأربع وتدبر بثمان
فقال رسول الله صلعم لا يدخل هؤلاء عليكم وروى عن ابي سعيد
الخدري عن النبي صلعم انه قال الغيرة من الايمان وان المذآ
من النفاق قال الحكيم هو ان يجمع الرجل بين الرجال والنساء ثم
يخليهم بما ذى بعضهم بعضاً واخذ من المذى وقيل هو ارسال الرجال
مع النساء من قولهم مذيت الفرس اذا ارسلتها ترعى الثالث ^{سبعون}
الاعراض عن اللغو لقوله تعالى قد افهم المؤمنون الذين هم ^{سبعون} فسلوهم
خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون وقوله والذين لا يشهدون

المعاني

المزور واذا امروا باللغو مروا كراما وقوله اذا سمعوا اللغو اعرضوا
 عنه واللغو الباطل الذي لا يعنيه ولا يتصل بقصد صحيح ولا يكون
 لقائله فيه فائدة وربما كان وبالأعليه وفي حديث ابي سلمة عن
 ابي هريرة وعلی بن الحسين عن ابيه عن علی رضی الله عنهم ان سول
 الله صلعم قال من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعينه قال ذوالنون
 من احب الله عاش ومن مال الى غيره طاش والاحمق يغدو ويروح
 في لاش والعاقل عن خواطر نفسه فتاش الرابع والسبعون الجود
 والسنة لقوله تعالى وسار عوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها
 السموات والارض اعدت للمتقين الذين ينفقون في السراء والضراء
 وغيرها من الايات ولقوله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا الذين
 يبخلون ويأمرون الناس بالبخل وقوله من بخل فانما يبخل على
 نفسه وقوله ومن يوق شحم نفسه فاولئك هم المفلحون وغيرها
 من الايات وحديث ابي هريرة في الصحيحين ما من يوم يصيب العباد
 فيه الاملكان ينزلان فيقول احدهما اللهم اعط منفقاً خلفاً و
 يقول الاخر اللهم اعط ممسكاً تلفاً الخامس والسبعون رحم الصغیر
 وتوقیر الكبير حديث جریر بن عبد الله في صحيح مسلم من لا يرحم
 الناس لا يرحمه الله وحديث ابي هريرة في الصحيحين جعل الله
 الرحمة مائة جزء فامسك عنده تسعة وتسعين وانزل في
 الارض جزء واحد فمن ذلك الجزء يتراحم الخلق حتى ترفع الفرس

حافرها عن ولدها خشية ان تصيبه وحديث عبد الله بن عمرو
في سنن ابى داود من لم ير حمر صغيرنا ولم يعرف حق كبيرنا فليس
مناور وينا في الصحاح في حديث القسامة كبر كبرا والكبر الكبر اى
يتكلم اكبركم وفي حديث الامامة وليوصكم اكبركم ^{السابع} ^{والسبعون}
اصلاح ذات البين لقوله تعالى لا خير في كثير من نجواهم الا من امر
بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس ومن يفعل ذلك ابتغاء
مرضاة الله فسوف نؤتيه اجرا عظيما وقوله انما المؤمنون اخوة
فاصلحوا بين اخويكم اى بين كل اثنين منكم وكحديث امر كلشوم
بنت عتبة بن ابى معيط رضى الله عنهما في الصحيحين ليس الكذاب
الذى يصلح بين الناس فيقول خيرا وينمى خيرا قالت ولم اسمعه
يرخص فى شى مما يقول الناس كذبا الا فى ثلث الحرب والاصلاح
بين الناس وحديث الرجل امرأته وحديث المرأة زوجها ^{السابع}
والسبعون ان يجب الرجل لاخيه المسلم ما يجب لنفسه ويكره له
ما يكره لنفسه ويدخل فيه اماطة الاذى عن الطريق المشار
اليه فى حديث ابى هريرة فى الصحيحين الايمان بضع وستون
او بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة
الاذى عن الطريق والحجاء شعبة من الايمان وحديث انس فى صحيح
البخارى لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه وحديث
جرير بن عبد الله فى الصحيحين بايعت رسول الله صلى الله عليه

واله وسلم على اقام الصلوة وابتداء الزكوة والنصر لكل مسلم انتهى
 ما في شعب الايمان للبيهقي رضى الله عنه وما في منتخبه لا يحضر
 القزويني رحمه الله تعالى وقد زيد عليهما بعض العبارات و
 الابيات والله المستعان واليه المرجع والمآب هـ

فصل در بيان عيوب نفس انسان

نفس سهگونه است یکی اماره قال تعالى حکایة عن يوسف عليه السلام
 ان النفس الامارة بالسوء وقال واما من خاف مقام ربه ونهى
 النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوی ودرین باب آیتهاست که دلالت
 میکند بر شر و نفس و قلت رغبت می در خیر و آمده که البلاء و الهوى و الشهوة
 معجوزة بطینة بنی آدم و قال تعالى وجاهد وافی الله حق جهادة
 مراد مجاهده نفس و منع او از اتباع هوى است **دوم** لوازمه قال تعالى
 ولا اقسر بالنفس اللوامة و این نفسی است که طامت میکند بر خیر و شر
 و صبر نمیکند بر سراء و ضراء و نادوم میشود بر مافات و لائم میگردد بر آن و میگوید
 لو فعلت یا لم افعل و همین است نفس فاجره مذمومه فلیس نفس بررة
 ولا فاجرة الا تلوم انکانت عملت خیرا قالت هلا نردت علیه وان
 عملت سوء قالت لیتنی لو افعل و این نفس لائم باشد در آخرت
 بر آنچه در دنیا کرده **سوم** نفس مطمئنة است که خدا را رب خود یقین کرده و ب
 وعده الهی مطمئن گردیده و تصدیق بقول خدا نموده و بر امر او سبحانه صبر فرمود

و این همان نفس مؤمنه است که خدا روی او سفید فرماید و نامه او بدست راست
 او برده پس مطمئن گردد و این نفس رضی باشد بقضاء خدا و قدر او و بخیر و شر
 و نفع و ضرر او و همین نفس راحق سبحانه ارجعی الی ربك مرضیه مرضیه
 فرماید یعنی خوشنودست از خدا و مرضی است از وی تعالی بعمل صالح و تصدیق

بوعده الهی

زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین	کین موت را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لک از ملائک رحمت خور و بگوش	هر دم ندائی ارجعی از آسمان رسد

حبر امت ترجمان قرآن عبدالمعین عباس رضی الله عنه را دفن کردند و برگشتند
 آوازی از غیب شنیدند که گوینده میگوید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی
 الایة و این نفس سابقین با نخیرات است و لو امة نفس مقتصدین است و اما ره
 نفس ظالمین و اما رگی نفس از عیوب نفس است و آن عیبها بسیار اند و شما
 چندی از آنها در اینجا مذکور میشود باقی را بران قیاس باید کرد البوعبد الرحمن
 سلمی قدس سره را بعضی از مشایخ از عیوب نفس پرسیدند وی مختصری درین
 باب تالیف کرد و نوشت که جمله آنها یکی توهم صاحب نفس است بانکه وی بر
 باب نجات است بنا بر قرع در قبول اذکار و اوراد و طاعات و دراز برای
 او کساده اند با آنکه چنین نیست بلکه وی بنا بر کثرت مخالقات در را بر نفس
 خود بند ساخته است قبل کیف ینجو العبد من عیوب النفس وهو الذی
 اطلق لها الشهوات ام کیف ینجو من اتباع الهوی وهو لا ینزجر
 عن المخالقات بعض اهل حکمت گفته اند لا تطعمه ان تصوم و فیک عیب

ولا تطمع ان تنجو و عليك ذنب و مداوات این حالت در قول سهری سقطی
ست که آن سلوک سبیل هدی و کمال تقوی و طیب غذاست و دیگر از عیوب
نفس تفرج و استرواح است نزد گریستن مداواتش ملازمت اندوه و مکد با بکا
ست تا فارغ نشود از برای آسایش و آن گریستن است در حزن و نه گریستن از
حزن چه باکی از حزن مستروح از بکا است و باکی را در حزن بکا حزن و مکد می افزاید

این سطر موجهها که بدریا نوشته اند | مضمون گریه است که از ما نوشته اند

و دیگر از عیوب نفس استکشاف ضرر است از کسی که مالک آن نیست و رجاء
نفع است از کسی که قادر بر آن نیست و اهتمام کردن است بر رزق خود با آنکه
رزق مشکفل اوست

بی گس هرگز نماند عنکبوت | رزق را روزی رسان پر می دهد

و مداواتش رجوع است بسوی صحت ایمان کما اخبر الله تعالی فی
قوله وان یمسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک
بخییر فلا سراد لفضلہ و قال تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی
الله سر رقها اخف بن قیس را گفتند بچه چیز سید قوم شدی با آنکه اکبر
ایشان در سن نیستی گفت لمر اقص فیما کلفت و لمر انکلف لمر کفیت
و قال تعالی فاعبدہ و توکل علیه و تصحیح این حالت در نظر کردن بسوی
ضعف و عجز خلق است باید که بداند که هر که محتاج است قدرت بر قضاء حاجت
نیز ندارد و هر که عاجز است اصلاح اسباب دیگری نتواند فیسلم من هذه
الحظنة و یرجع بالکلية الی سربہ سبحانه و دیگر از عیوب نفس تقصیر

و قدرت اوست در حقوق که بیشتر بدان متقدم شده است و اکثر العیب از آن کسی است که قدرت و تقصیر خود درین کار نمی بیند و عیب دار تر از وی کسی است که خود را با این همه قدرت و تقصیر متو فرگمان میکند و اعتقاد معاقب بودن خود از طرف خدا نمیکند و این از قلت شکر اوست در وقت توفیق قیام باین حقوق پس چون شکر کم کرد از مقام توفیر بسوی مقام تقصیر رانده شد و چون اولی نقصان او را ستر کرد و قبائح خود را مستحسن انگاشت کما قال تعالی افمن نرین له سوء عمله فراه حسنا و قال تعالی وهم یحسبون انهم یحسبون صنعا و قال تعالی و کذالك نرینا لکل امة عملهم و قال تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون و قال تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و خلاص ازین عیب دوام ابتهال بسوی تو و الجلال است بلازمت باب وقرات کتاب او

صبحی نبالی راه فلک بر نه بسته اند | هر چند دیر آمده در نه بسته اند

و حبست از بطعم و شرب و بلبس خود و تعظیم حرمت مسلمین و عاخوانستن از اولیای خدا بزرگسوی حالت اولی لعل الله ان یمن علیہ بان یفتح علیہ سبیل خدمت و طاعت و دیگر از عیوب نفس ایان است بو طائف و قیام است بطاعت خدا و نیافتن حلاوت و لذت آن بنا بر شوب طاعت بریا و قلت اخلاص در آن باینکه منتی از سنن و مداوتش مطالبه نفس است با خلاص و ملازمت سنت مطهره با تمام تصحیح بیاد می خیر از برای صحت منتی و غایات او دیگر از عیوب نفس جا خیر است از برای نفس در حضور مشاهد خیر بدون تحقق بسیر اهل شهادت بنا بر

شوم حضور خود بعض سلف را گفتند کیف رایت اهل الوقت گفت رایت
 قوما لو لا انی كنت معهم لرجوت ان یغفر الله لهم غرض که ظن اهل تقصیر
 بانفس خود این چنین می باشد و مداواتش دانستن این معنی است که هر چند او تعلق
 گنا مان او را مرزیده اما او را مرتکب خطایا و مخالقات دیده پس از وی سجان شکر
 باید کرد و بخود گمان بد باید کرد قال تعالی المر یعلم بان الله یری و یرا
 عیوب نفس آنست که زنده نکند آنرا از برای آخرت تا آنکه از دنیا بمیراند و
 حی نسازد آنرا تا آنکه از ایمان مات گرداند یحیی بن معاذ رازی گفته من یقرب
 الی الله بتلف نفسه حفظ الله علیه نفسه

کشتگان خنجر تسلیم را | هر زمان از غیب جانی دیگر است

و این احیاء و اماتت با نیتور میشود که از شهواتش بپزند و بر کاره بر خیزند آنحضرت فرمود حفت
 بالماکره و حفت النار بالشهوات و فرمود الدنیا سجن المؤمن
 و جنة الکافر و مداواتش سحر و جوع و ظمأ و دیگر مخالقات نفس و طبع و منع
 او از شهوات است یحیی رازی گفته الجوع طعام یقوی الله به ابدان
 الصدیقین و یرا عیوب نفس عدم الفت او بحق است ابد و طاعت خدا
 خلاف سجیه و طبع اوست و اکثر تولد این معنی از مطاوعت هوی و اتباع شهوات
 میشود و تا آنرا بکار و مجاهدات ذبح نکند زنده جاوید نمیگردد او تعالی جماعه
 بنی اسرائیل را گفته فتوبوا الی باسئکم فاقتلوا انفسکم و مداواتش قطع
 علائق اوست بالکلیة و لهذا خلیل علیه السلام ما مورثه بذبح ولد فلما اسلما
 وتلاه للجبین قیل له قد صدقت الرویا ثم فداه بذبح عظیم

جنید گفته حرم الله الجنة علی صاحب العلاقة وغایت دوا خروج است
 ازین تعلق بتمامه بسوی رب و تبدل الیه بتبلیا یکی را از سلف پرسیدند
 بنده چون بسوی خدا برآید بر کدام اصل برآید گفت بر آنکه عود نکند بسوی آنچه
 از آن برآمده است و خود را از ملاحظه چیزی که از آن تبری بسوی خدا کرده است
 نگاهدارد گفتند این حکم خروج وی از وجود است حال خارج از عدم چگونه باشد
 گفت وجود الحلاوة فی المستالف عوض عن المرارة فی التالف
 دیگر از عیوب نفس سکون اوست بسوی خواطر رویه و استحکام بر آن بر کوب
 شهوات و فعل مخالفات و مداوایش رد این خواطر است در ابتدا تا مخالفات
 استوار نگردد و این دست میدهد بزرگوارم و ملازمت خوف و علم بانکه اولی
 عالم شتر است چنانکه عالم علانیه تست پس از وی شرم گیر که از برای خلق موضع
 نظر آنها درست سازد و موضع نظر حق را صالح نکند آنحضرت فرمود ان الله لا
 ينظر الی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم و ابراهیم خواص گفته اول ذنب
 خطره است اگر صاحبش بتدارک آن کبر اهیت و اعراض از آن پردخت و زنه
 و سوسه شود پس اگر بمجاوده آن تدارک کرد و زنه شهوتها از آن با طلب بری
 برخیزد و شغل و علم و بیان را پوشد و دیگر از عیوب نفس اشتغال است بعیوب
 ناس و عمی از عیوب نفس خویش در مثل است عیب مردم نمودن عیب خود بمردم
 نمودن است و مداوایش رویت عیب نفس خود و دستن آن و شناختن بکار او
 خواهی که عیبهای تو روشن شود ترا | یکدم منافقان نشین در کین خویش
 و هم مداوایش صحبت صلحا و اهل حدیث و اتمار با و امر سنت است و اقل معاصی

این است که اگر بجاوات عیوب نفس خود نپردازد باری از عیوب ناس خاموش
 کرده و مردم را در آن عیوب معذور دارد و آنرا بر آنها پوشد بامید آنکه خدا
 عیوب او را اصلاح فرماید قال تعالی واذ امروا باللغو مروا کراماً

اگر من ناجوانم سر دم بگردار . تو بر من چون جوانمزدان گذر کن

و آنحضرت فرمود صلعم من ستر عورة اخیه المسلم ستر الله علیه
 عورته و قال من اتبع عورة المسلم تتبع الله عورته
 ثم یفضحه ولو فی جوف بیته و در سند این حدیث نظر کردنی است
 بزرگی گفته رایت اقواما کانت لهم عیوب تسکتوا عن عیوب الناس
 فستر الله عیوبهم و نزلت عنهم تلك العیوب و رایت اقواماً
 لم یکن لهم عیوب فاشتغلوا بعیوب الناس فصارت لهم دیگر از
 عیوب نفس غفلت و توانی و اصرار و تسلیف و تقریب اهل و تاجیل اجل است
 و مداواتش قول جعفر خالدهی است گفت جنید را پرسیدند که سبیل بسومی انقطاع
 الی الله تعالی چیست گفت تنویر بهر اصرار و خوف مزیل تسلیف و رجاء باعث
 بر سالک اجل و ذکر خدا در اوقات مختلفه و امانت نفس بقرب او از اجل و بعد
 او از اهل گفتند بنده بچه صورت باین طرف رو آورد فرمود قلب مفرد و توحید مجرد

حرص قانع نیست بیدل و زنه سباب جهان آنچه مادر کار داریم اکثری در کار نیست

و دیگر از عیوب نفس دیدن است بسومی او بنظر شفقت و مداواتش رویت فضل
 خداست برومی در همه حال تا رویت نفس از میان بنفید و اسطی گفته اقرب
 شیء الی مقت الله رؤیة النفس و افعالها و با جمله عجب و تکبر و اعجاب

مرو نفس خود بد بلائی است جز بتوفیق الهی از آن نتوان رست اکتساب این صفت
 از آئینه میتوان کرد که همه رومی بنید و خود را نمی بنید دیگر از عیوب نفس شتغال
 است تیزترین ظاهر و تشع بدون خشوع باطن و تعبد بغیر حضور و مداواتش حفظ است
 از برای آرائش انوار باطن بافعال ظاهر و درین حالت مزین شود بغیر زینت
 و مهیب گردد بغیر تبع و عزیز شود بغیر عشیره آنحضرت فرمود صلعم من اصله
 سریرته اصله الله علانیده دیگر از عیوب نفس طلب عوض است بر اعمال
 و مداواتش رویت تقصیر خویش است در عمل و قلت اخلاص و دانشمند در کردار
 کسی است که اعواض را خاستار نیست

تو بندگی چو گدایان بشر طمرد کن که خواهد خود روش بنده پروری اند

باید که بداند که آنچه مقدر است از برای او در دنیا و آخرت ناگزیر برسد آنچه برمی خیزد خلاص از است بد

آنچه نصیب است بهم می رسد اگر نستانی بهستم می رسد

دیگر از عیوب نفس فقدان لذت طاعات است و آن از تسقم قلب و تحویل سر
 باشد و مداواتش اکل حلال و مداومت ذکر و خدمت صلحار و دنا از انساو
 تضرع بسومی خداست تا او سبحانه منت فرماید بر دل او بصحت بزوال ظلمات
 استقام و باین منت لذت طاعت در یابد دیگر از عیوب نفس کسل است و میراث
 کسل شیع باشد چه دمی که نفس سیر شود توانا اگر در دو چون توانا شود حفظ خود
 گیرد و چون خط خود گرفت کسل بر دل نشیند و دل بنا بر وصول بجزاستی گزیند
 و مداواتش گر سنگی است چه زرد جو ع خط معدوم شود و نزد عدم حفظا توان کرد
 و نزد ناتوانی دل بروی چیره آید و نزد غلبه دل بر طاعت بر خیزد و کسل از

بیفتد و لهذا آنحضرت فرمود صلعم مائلا آدمی و عاء شراب من بطنه
 فان كان لا بد فثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس و بگر از عیوب
 نفس ریاست و تکبر و اقتحار است بدان و مباحات اندران بر بنا جنس و مداوات
 رویت منت خدایت بر خود در آنکه او را آوند احکام خویش ساخته و رویت تقصیر
 خودست در شکر نعم او بر خویش از علم و حکمت و التزام تو اضع و انکسار و شفقت
 بر خلق و نصیحت آنهاست در خبر است که هر که علم خواهد بنا بر نازش بعلما و مباحات
 با سفها یا صرف و جوه مردم بسوی خود وی جایی خود از آتش بگیرد سلف گفته
 اند هر که در علم افزود و در خشیت نیفزود وی نیفزود و از خدا مگردوری قال
 تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء و یکی را گفتند که عالم کسیت گفت
 هر که از خدای ترسد گویم در کتاب است ذلك لمن خشی ربه و این افاده
 کرد که بهشت جایی خاشیان است اللهم ارزقنا خشیتک و بگر از عیوب نفس
 کثرت سخن است و تولدش از دو چیز باشد یکی طلب ریاست که مردم فصاحت
 و علم او بنیند و دوم قلت علم با آنچه از کلام بروی میرسد و مداواتش تحقق است
 بانکه وی ما خودست بر کلام و کلام مکتوبست بروی و از وی مسؤل شود
 حق تعالی گفته و ان علیکم محافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
 و قال تعالی ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید و قال صلعم
 هل یکب الناس علی مناخرهم الا حصائد السننهم و قال صلعم
 البلاء موکل بالمنطق و قال کلام ابن آدم لا له الا امر بمعروف
 او نهی عن منکر و لهذا قال سبحانه لا خیر فی کثیر من نجا هم الایة

وافضیحتا از کلام فحش و سباب و شتم و بدی که در نامه اعمال مرقوم شود و
پیش او سجانه معروض گردد

هر چه بر آدمی رسد ز زبان | همه از آفت زبان باشد

و دیگر از عیوب نفس است که چون راضی درج کند مرضی عنه را فوق حد چون گم گیرد و ذم کند و تجاوز نماید از حد و مداواتش ریاضت نفس است بر صدق و حق و عدم تعدی در مجامع مرضی عنه و ذم مسخوط علیه و این در قلت مبالات در او امر و نواهی بیشتر باشد
قال تعالی ولا تقف ما لیس لك به علم وقال النبی صلعم احتوا فی وجوه المداحین الذراب و دیگر از عیوب نفس است که افعال او مسخر خد است و وی ساخط است به اختیار خدا از برای آن و مداواتش علم است بانکه وی از اشیا همین ظواهر را میداند و او سجانه عارف بواطن و خفایا را است و حسن اختیار خدا از برای او بهتر از چیزی است که بنده آنرا از برای نفس خود اختیار کرده مگر آنکه حالی منوط ببلایی باشد پس بدانند که مدیر او مدبر است و منوط مقضی علیه مغیر قضا و قدر نیست اینقدر بدانند و مستریح گردد و دیگر از عیوب نفس کثرت تمنی است و تمنی اعتراض است بر خدا در قضا و قدر او سجانه و مداواتش آنست که وی نمیداند که انجام کار این تمنی چیست بخیر می انجامد یا بسوی شر می کشد و بجانب رضای برود یا بطرف سخط می آرد و چون الهام عاقبت تمنی متیقن گردید تمنی او از نفس بقیاد و بسوی رضا و تسلیم گراید فیستریح و لذلک قال النبی صلعم اذا تمنی احدکم فلینظر ما یتمنی فانه لا یدری ما یکتب وله امنية وقال صلعم لا یتمنی احدکم الموت لضر

نزل به وليقل اللهم اجبني ما كانت الحياة خيرا لي وتوفني اذا
كانت الوفاة خيرا لي

بازمی خور روزگار بودم همه عمر	از سخت امیدوار بودم همه عمر
بی مایه بفکر سو و ماندم همه جا	بی وعده در انتظار بودم همه عمر

دیگر از عیوب نفس محبت و حرص او در اسباب دنیا است و مداواتش
اشتغال بذكر دائم در همه اوقات است تا او را از شغل دنیا و اهل
آن شاغل سازد و از حرص چیزی که اهل دنیا در بند آنند آزاد گرداند

گذشتم از سر مطلب تمام شد مطلب	حجاب چهره مقصود بود مطلبها
-------------------------------	----------------------------

و باید که بداند که این حالت متغیر شدنی است پس هر کس آن اولی آنحضرت فرمود من جنس اسلاف المرء
ترکه مالا یعینه دیگر از عیوب نفس اظهار طاعت نفس است و دوست
داشتن علم مردم باین طاعت و آنکه از وی این عبادت را به بنید و نزد ایشان
متزین باشد بدان و مداواتش آنست که بداند که خلق را بسوی نفع و ضرر
او دست رس نیست و نفس خود را با خلاص در اعمال مطالبه کند و سخت
مطالبه کند تا این عیب از وی زایل گردد قال تعالی وما امرنا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین وقال فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدًا وقال صلعم
حکایة عن ربّه انه قال من عمل عملا اشرك فیه غیری فانابرئ منه والذی اشرك

کلید در دوزخ است آن منازک	که در چشم مردم گزاری دراز
دیگر از عیوب نفس طمع است	

در آرد طمع مرغ و ماهی به بند	به بند و شره دیده هوشمند
و مداواتش دستن این معنی است که طمع در آرنده اوست در دنیا و فراموش ساز اوست از برای حلاوت عبادت ولذت طاعت و مزه عبودیت و قدر ربوبیت و بنده را بنده میگرداند بعد از آنکه حق تعالی او را از عبودیت خلق و رقیب مردم آزاد آفریده است و آنحضرت صلعم از طمع تعوذ فرموده و او تعالی بسبب این طمع بر دل او طبع میکنند و مهر میزند و باین معنی رغبت در دنیا و زاهد در آخرت میشود و باقی را در طمع برآوردید بعضی سلف گفته اند طمع فقر حاضر و غنی است بطامع فقیرست و فقیرست غنی طمع قاطع قاشع گوید	
تقطع اعناق الرجال المطامع	اتطمع فی لیلی و تعلم انہا

و دیگری گفته

طعت مطامعی فاستعبدتني	ولوانی قنعت لکننت حرا
ای قناعت تو نگرم گردان	که در اسی تو هیچ نعمت نیست
دیگر از عیوب نفس حرص است بر عمارت دنیا و کثرت از آن مداواتش آنست که باند که دنیا دار فقر نیست و آخرت دار قرار است و عاقل کسی است که کار از برای خانه قرار میکند نه از برای مراحل سفر چه مراحل منقطع میشود و مقام درستقر باقی است پس عمل از برای مآب باید کرد نه از برای خراب بیاب قال تعالی اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر الایة و قال و الاخرة خیر و البقی	

نزلنا هاهنا ثم ارجعنا	کذا الدنیا نزول و ارجعنا
-----------------------	--------------------------

یظن المرء فی الدنیا خلوا	خلود المرء فی الدنیا عجال
--------------------------	---------------------------

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود	پسیم مژه بر هم زدنی خاموش است
-----------------------------------	-------------------------------

دیگر از عیوب نفس استحسان چیزی است که مرکب آن میشود و استقبال چیزی

است که مخالف اوست و مداواتش اتهام نفس است چه وی امر است بندی و

و حسن ظن است بخلق بنا بر ابهام عواقب امور حکیمی گفته باید که بنده خود را از هر دو بزرگ

و بزرگ کمتر گیرد زیرا که خرد را گناه اندک است و این را بیشتر پس وی بهتر است

از وی و گناه خود را میداند و گناه برابر را میداند و معلوم مقدم است بر مجهول و

هر که کلان است طاعت او بسیار است و طاعت این کس کمتر پس وی اعلی و اکمل تر

باشد از وی و دیگر از عیوب نفس مهربانی بر نفس و قیاسم به تعهد اوست

نه از جور رقیب و نی ز خوئی پارتیتم	مراجی نازکی دارم ز خود بسیار می ترسم
------------------------------------	--------------------------------------

و مداواتش اعراض است ازین شفقت و فضل و قلت اشتغال بدان جد سلمی

قدس سره گفته من کرمت علیه نفس هان علیه دینه و دیگر از عیوب

نفس انتقام ستانیدن است از برای او و خصومت نمودن از وی و غضب فرود

از برای آن و مداواتش مبعوض داشتن نفس و محبت دین و غضب کردن بر از گناه

سناهی است از آنحضرت صلعم مروی است که انه ما انتقم لنفسه قط الا ان

تنتهک عاشره الله و کان ینتقم لله

ابی حکم شرع آب خوردن خطاست	وگر خون بقوی بریزی رواست
----------------------------	--------------------------

دیگر از عیوب نفس است اشتغال بصلاح ظاهر برای دیدن کسان و غفلت از

اصلاح باطن که نظر گاه خداست و مداواتش تیقن است بانکه خلق اکرام او توانند

کرد مگر همان قدر که حق تعالی در دلهای شان نهاده و باطن او موضع دید و او دید
 او سبحانه است پس سزاوارتر باشد باصلاح نسبت بظاهر که جای نظر خلق است قال
 تعالی ان الله كان عليكم رقیباً و یکر از عیوب نفس اهتمام اوست بر رزق
 با آنکه خدا صامن رزق از برای اوست و اهتمامش بفرایض خدا بروی قلیل است
 بانکه دیگری از وی بدان قیام تواند کرد و مدد او آتش علم است بانکه خدا خالق اوست
 و از برای او کفایت رزق راضا من شده قال تعالی الله الذی خلقکم ثم
 سر رزقکم پس چنانکه در خلق شک نتوان کرد همچنان در رزق شک نتوان بود و حاتم
 هم گفته هیچ با مدد نیست که شیطان مرانی گوید امر و زچه خواهی خورد و چه پوشی
 و کجا مانی من او را میگویم مرگ خورم و کفن پوشم و در گور ساکن شوم و این هر دو
 عیب اخیر پیشتر هم گذشته و لکن سلمی رح این هر دو را همچنین ایراد نموده و بگراز
 عیوب نفس کثرت ذنوب و محاکمات است تا آنکه دل را بپوشد و مدد او آتش کثرت
 استغفار و توبه در هر نفس و مداومت صیام و تہجد در شب و حرمت اہل خب و
 مجالست صالحین و حضور مجالس ذکر رب العالمین است یکی شکایت قساوت قلب
 پیش جناب رسالت بر دفرمودادن من الذکر نزدیک یاد خدا شوم

و روز بان و سونس جان ست نام یا | یکدم نمی رود که مکرر نہ می شود

انحضرت فرمود صلعم انی لا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و قال
 ان العبد اذا ذنب ذنبا نکت فی قلبه نکتة سوداء فان تاب
 و استغفر ذهب فان اذنب ذنبا نکت فی قلبه نکتة اخری
 قال ان یصیر القلب بحیث لا یعرف معروفاً و لا ینکر منکراً ثم

قرء کلابل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون دیگر از عیوب نفس
 حب کلام بر مردم و خوص در دقائق علوم است از برای صید دلهای اغنیا
 و صرف وجوه ناس بسوی خود بحسن کلام و مداواتش عمل است بر علم و وعظ
 مردم بفعل خود نه بقول خویش در خبر است از سید البشر صلعم که گفت
 مررت لیلة اسری بی بقوم تقرض شفا هم بمقام رض من
 نارقلت من هؤلاء یا جبریل فقال هؤلاء خطباء امتک یا مروان
 الناس بالبر و ینون انفسهم دیگر از عیوب نفس سرور و فرح اوست
 و بستن راحت و این از تاج غفلت است و مداواتش تیقظ است از برای
 آنچه پیشاپیش اوست و علم بتقصیر خود در امر و ارتکاب نهی و بانکه این خانه
 زندان است و در زندان سرور و راحت نبود پس باید که عیش او در دنیا
 عیش مسجونین باشد نه عیش مسترحین ه

غم و شادمانی به درویش نیست	که دنیا همین ساعتی بیش نیست
که ایانی از بادشاهی نفور	با بیدش اندر گدائی صبور

داؤ و طائی گفته ذکر یکی از دو خلود دلهای عارفان را بریده یکی بشر حافی را
 گفت چیت که ترا مفهوم می بینم گفت لانی مطلوب ه

غم دین خور که غم غم دین است	همه غمها سر و ترا از این است
-----------------------------	------------------------------

و دیگر از عیوب نفس اتباعش از برای هوا و موافقتش با رضای خود
 است و ارتکاب چیزی که از ان نهیش کرده اند و مداواتش همان است
 که حق تعالی در قول خود گفته و نهی النفس عن الهوی و ان النفس

لامارة بالسوء بزرگی گفته بحث الجبال بلاظافیرا هون علی من
مخالفة الهوی اذا تمکن من النفس

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی | فصادف قلبا خالیا فتمکننا

دیگر از عیوب نفس میل اوست بسوی مباشرت اقران و صحبت اخوان

بهار عمر ملاقات دوستداران است | چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها

و مداواتش علم است بانکه صاحب او مفارق اوست و این معاشرت انقطاع
پذیرد چنانکه در خبر است که جبریل علیه السلام جناب نبوت را صلعم گفت عش
ما شئت فانک میت واجب ما شئت فانک مفارقه و اعمل ما
شئت فانک هجری به

همه دوستان تا بدر با من اند | چون رفتم این دوستان دشمن اند
توئی آنکه تا من منم با منی | وزین در سبب دم تھی دامنی

اللهم انت صاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والولد و دیگر از عیوب
نفس عجب بطاعت خود و رویت استحسان اوست و مداواتش درستن این
معنی است که افعال و اخلاص نفس معلوم است و آن افعال خالی نیست از علل
و در رویت استحسانش چیزی است از خلل و دیگر از عیوب نفس انماک اوست در
اتباع شهوات و خطوات شیطان چه نزد مکن از ان نفس از طاعات و موافقات
می میرد و مداواتش منع نفس است از ارادات او و برداشتن وی بزرگاره و مخالفت
و می نمودن در مظلوبات او که این ممیت شهوات است از وی ابوحنس را
گفتند استجاب صلاح نفس بچه میکنی گفت بخالفتها فانها موضع کل آفة

دیگر از عیوب نفس امن از مکر شیطان و تسویل و وسوس اوست و مداواتش
تصحیح عبودیت با شرائط عبودیت باشد و تضرع نمودن بسوی خدا بآنکه منت
فرماید باین نعمت برومی قال تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و دیگر
از عیوب نفس ترسم است بر رسم اهل اصلاح بنیر مطالبه قلب با خلاص در آن ترسم
و مداواتش ترک خشوع و ظاہر است مگر بقدر خشوع باطن که در دل و سر دیده میشود
آنحضرت فرمود صلعم المتشیع بما لم یعط کلابس ثوبی نورا و دیگر از
عیوب نفس قلت اعتبار اوست بآنچه از امهال الهی در ذنوب و می دیده میشود
و مداواتش دوام خشیت است و علم بآنکه این امهال در حقیقت امهال نیست بلکه
از اعتبار بآپل خشیت اورا سوال کنند قال تعالی ان فی ذلک لعبرة لمن یحشی

قد غرها امهال خالقها	لا تحسبن امهالها امهالها
بوقت صبح شود همچو روز معلومت	که با که باخته عشق در شب و سحور
ستعلم لیلی ای دین تدانیت	و ای غریب فی التقاضی عزیزیمها

دیگر از عیوب نفس محبت اوست از برای افشاء عیوب اخوان و اصحاب
و اقران و جیران خود و مداواتش رجوع است درین باب بسوی نفس خود تا
دوست دارد از برای مردم آنچه دوست میدارد و نفس خود را و ناپسند کند
از برای کسان آنچه نمی پسندد از برای نفس خویش آنحضرت فرمود صلعم المسلم
الذی یرضی لآخیه ما یرضی لنفسه و دیگر از عیوب نفس ترک استراحت
ست از نفس خود در افعال و اقوال خویش و راضی بودن از نفس بآنچه در آن
بوده است و مداواتش حرص است بر طلب زیادت در افعال و اقوال بحسن قضا

بسلف علی کرم الله وجهه گفته من لم یکن فی زیادة فهو فی نقصان
گویم در قرآن کریم است رب زدنی علما و یکر از عیوب نفس است تحقیر
مسلمین و ترفع و تکبر بر ایشان و مداواتش رجوع است بسوی تواضع و اعتقاد
حرمت مسلمین قال تعالی لنبیه صلعم فاعف عنهم واستغفر لهم
و شاورهم فی الامر و همین کبر است که ابلیس را انداخت در آنچه انداخت
حیت قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقتہ من طین

تکبر عزایل را خوار کرد | بزندان لغت گرفتار کرد

آنحضرت صلعم نظر بسوی کعبه کرد و فرمود ما اعظمک و اعظم
حرمتک و المؤمن اعظم حرمة عند الله منك از تو یک چیز را
حرام کرد و از مؤمن سه چیز را دم و مال او و گمان بد کردن و یکر از عیوب نفس
کسل و قعود است از امر و مداواتش علم است بانکه وی با مورست از طرف حق
بدان پس باید که فرح این معنی حاصل او باشد بر نشاط در ادای امر این مجید
جد سلمی گفته التهاون بالاولی الامر من قلة المعرفة بالاصغر و یکر از عیوب نفس
ترزی است بزنی صاحبین و عمل باعمال فاسقین و مداواتش ترک زنیست
ظاہرست مگر بعد از اصلاح باطن و چون متزنی شد باین زنی باید که موافق
ایشان گردد در همه اخلاق و افعال یا بعض آن زیرا که وارد شد کفی بالجرجل
شرا ان یری الناس انه یحشی الله و قلبه فاجر و ابو عثمان گفته خشوع
الظاہر مع فجور القلب یورث الاصرار و از عیوب نفس است تزییع
اوقات باشتغال ببالا یعنی از امور دنیا و خوش دران همراه اهل دنیا و مداواتش

دانستن این معنی است که وقت او اعزاز شایسته برومی پس آنرا با عنایت
 اشیاء مشغول باید کرد و آن ذکر خدا و مداومت بر طاعت او و مطالبه
 اخلاص از نفس خود است در خبر است از سید البشر صلعم من حسن اسلام
 المرء ترکہ ما لا یغنیہ حسین بن منصور گفته علیک نفسک ان لم
 تشغلہ اشغلتک و از عیوب نفس است غضب و مداواتش حمل نفس است
 بر رضا بقضا چه غضب جمره ایست از شیطان مروی نزد رسول خدا آمد
 صلعم و گفت او صبی نسوود که غضب و غضب بنده را بسر حد ہلاک
 میرساند اگر از طرف او سجانه زجر و منعی همراه نبود و از عیوب نفس است کذب
 و مداواتش حمل نفس است بر صدق و ترک اشتغال بر ضا و سخط خلق چه حامل
 او بر کذب همین طلب رضا مردم و طلب جاہ نزد ایشان و زین از برای
 ایشان است سید البشر میفرماید صدق مادی است بسوی بر و بڑا دی است بسوی
 خدا و کذب مادی است بسوی فجور و فجور مادی است بسوی نار و از عیوب نفس است بخل
 و شح و این هر دو نتیجہ محبت دنیا است و مداواتش علم است با آنکہ دنیا اندک
 وفائی است و حلال او را حساب و حرام او را عقاب و شبہہ او را عتاب است در خبر
 است از سید کائنات صلعم حب الدنيا راس کل خطیئة و او تعالی خبر داد
 کہ دنیا متاع غرور است پس بخل و شح بدان معنی چه بلکه جہد در بذل آن باید کرد
 و از ان ہمانقدر اساک و نگاہ باید داشت کہ دفع وقت کند آنحضرت فرمود
 صلعم انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا و از عیوب نفس
 است بعدا مل و مداواتش تقرب اجل است بعض سلف گفته اند احب الله

ان لا یؤمن علی حال فاحذرہ علی الاحوال کلہا دیگر از عیوب نفس
 اغترار است بد اٹح باطلہ و مداواتش آنت کہ سخن مردم اورا بازی نہد
 با وجود چیزی کہ از نفس خود آنرا می شناسد و نشان ایشان بروی خلاف چیزی است
 کہ او تعالی از وی می شناسد و آنچه خدا از وی شناختہ است منجی او از تبعات
 مردم نیست دیگر از عیوب نفس حرص است و مداواتش علم است بانکہ وی استجلا
 زائد از تقدیر اسد بحرص خود نکند و بیش از قضاء او در رزق و عمل و سعادت
 و شقاوت نتاند و اللہ یقول ما یبدل القول لدی دیگر از عیوب نفس
 حسد است و مداواتش علم است بانکہ حاسد عهد و نعمت خداست آنحضرت صلعم
 گفتہ لا تحاسدوا و لا تباغضوا و نتیجہ حسد قلت شفقت است بر مسلمانان
 و از عیوب نفس است اصرار بر ذنب با تمنی مغفرت و رجاء رحمت و مداواتش
 علم است بانکہ او تعالی رحمت را از برای مسلمین و مغفرت را از برای تاہمین
 واجب ساخته حیث قال و استغفروا ربکم ثم توبوا الیہ و از عیوب
 نفس است عدم اجابت بسومی طاعت طوعاً و مداواتش ریاضت اوست
 بجموع و عطش و تقطع و اسفار و حمل بر بکارہ یکی ابابیریدرا گفت ما اشد
 ما لقیت فی سبیل اللہ گفت لا یمكن وصفہ گفت ما اھون ما لقیت
 فی سبیل اللہ گفت لا یمكن وصفہ گفت فما اشد ما لقیت من نفسک
 فی سبیل اللہ گفت لا یمكن وصفہ گفت فما اھون ما لقیت منک
 نفسک گفت اما هذا فنعم دعوتها الی شی من الطاعات فلم تجبني
 فصنعها الماء سنة و از عیوب نفس است حرص بر جمع و منع و مداواتش

علمت با بهام عمر و قرب اجل خود پس بر قدر یقین از عمر جمع کند و بر قدر
 حیات منع نماید و هر که بر نفسی از انعام خود امن ندارد او را جمع ساختن دنیا
 غرور و منع آن از برای غیر با حصول فناء نفس خود جهل است در خبر است از سر و
 عالم صلعم انه قال ایکم مال وارثه احب الیه من ماله قالوا لیس منا
 احد الا و ماله احب الیه من مال وارثه قال فما لك ما قدمت و
 مال وارثك ما اخرت بزرگی گفته طمع نکند و منع نکند و جمع نکند و از عیوب
 نفس است صحبت او با مخالفین و معرضین از حق و بد او آتش رجوع است بسو
 صحبت موافقین و مقبلین علی السید کائنات فرموده صلعم من تشبه
 بقوم فهو منهم

گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام	در بهار آفرینش رشته گلده ام
احب الصالحین ولست منهم	لعل الله یرزقنی صلاحاً
و فرمود من کثر سواد قوم حشر معهم بعض سلف گفته اند صحبت اشرار مورت سوخن است باخیار و بعض دیگر گفته اند ان القلوب اذا بعدت عن الله مقلت القائمین بحق الله دیگر از عیوب نفس غفلت است و بد او آتش علم است بانکه وی مغفول عنه نیست قال تعالی و ما یرک بغافل عما تعملون و بدانکه وی محاسب است بر خطره و همت و هر که باین معنی متحقق شد مراقب گردد و اوقات خود را و راعی شد احوال خویش را و باین حلیت عیب غفلت از وی زایل شود و از عیوب نفس است ترک کسب و قعود ازان و اظهار خلق که وی متوکل بر خدا شده است با آنکه استشراف از راق	

میکنند و نزد عدم اتیان رزق ساخط میگردد و مدد و اتش التزام قول رسول
 خدمت صلعم ان اطیب ما یأکل العبد من کسب یدیه پس باید که حال
 کسب در ظاهر باشد و توکل بر خدا در باطن تا همراه خلق در ظاهر بکسب بود و
 در باطن متوکل بر خدا باشد و از عیوب نفس است فرار از موجبات علم ظاهر بسوی
 دعا و احوال و مدد و اتش ملازمت علم است چه حق تعالی فرموده فان تناسرنا عنکم
 فی شیء فردوه الی الله و الرسول و آنحضرت صلعم گفته طلب العلم فریضه
 علی کل مسلم دیگر از عیوب نفس است استعظام عطا و بذل و اطمینان بدان
 برآخذ و مدد و اتش علم است بانکه وصل با ایشان ارزاق ایشان است و رازق عظمی
 در حقیقت خداست و وی در ایصال این حق بسوی مستحق واسطه بیش نیست

شکر بجا آر که همان تو روزی خود سیخورد از خوان تو

و از عیوب نفس است اظهار فقر با وجود کفایت و مدد و اتش اظهار کفایت است با
 قلت ذات ید سلیمی گفته سمعت جدی یقول کان الناس ید خلون
 فی التصوف اغنیاء فیفتقرون و یظهرون للخلق الغناء گویم در کتاب
 عزیز است محبه الجاهل اغنیاء من التضعف لایسا لون الناس
 الحافا و از عیوب نفس است دیدن فضل خود بر اقران و مدد و اتش علم است نفس خود
 چه بیچکی اعلم تر از وی بنفس نیست و با اقران کار بحسن ظن نماید تا حاصل او بر حقیقا
 نفس خودش باشد و اقران را فاضل تر بیند و این درست نیاید
 نشیند مگر و سیکه تمام خلق را پیشتر زیادت نگرد و خود را بعین نقصان نظر کند
 ابو عبد الله سجزمی گفته لك فضل ما لک ترفضه لك فاذا رایت فضلك

فلا فضل لك واز عيوب نفس ست را گردن نفس بر استجلاب جالب فرح
 و مداواتش علم ست بانکه او تعالی فرحین را مبعوض میدارد و در صفت نبوی
 آمده که دائر الفکر متواصل الاحران بود و فرمود ان الله يحب كل
 قلب حزين و وارد شده ان الله عند المنكسرة قلوبهم و مالک بن
 دينار گفته القلب اذا لم يكن فيه حزن حارب كما ان البيت اذا لم يكن
 فيها حربه

عم چه استاوه تو بر در ما	اندر آيا يار ما برادر ما
غمش در نما سخانه دل نشيند	بناز يکيه يسلي به محل نشيند

دیگر از عیوب نفس بودن اوست در محل شکوی وی گمان میکنند که در
 مقام صبرست و مداواتش رویت نعمتهای باری تعالیست بر خود در
 جمیع احوال ابو عثمان گفته الخلق کلهم مع الله فی مقام الشکوی و هم
 یظنون انهم معه فی مقام الصبر گویم هیچ یکی را از سلف و خلف ندید
 باشی که شاکی از زمان و زمانیان نباشد الا من رحمه الله تعالی و عصمه
 و هذا فی غایة الصعوبة و نهایة الاشکال فلک و دهر چه باشد که از وی
 شکایت و حکایت کنند این شکوی اگر نیک بشکافی راجع میشود بسوی خالق
 ارض و سماء و مقدر و قاضی فقر و غنا و از عیوب نفسست تناول خص
 تبات و بلیات و مداواتش اجتناب شبهاتست آنحضرت فرمود صلعم الحلال
 بین و الحرام بین و بینهما امور مشتهیات فمن اجتنبهن فهو اسلم
 لدينه و عرضه و من واقعهن و قعر فی الحرام کالمرا تعالی جانب الحمی

یوشک ان یخالط الحمی الا وان لكل ملك حمی وان حمی الله محارمه
 گویم لفظ این حدیث و دیگر احادیث متقدمه در بیان عیوب نفس غالباً است
 بالمعنی است الا ماشاء الله واصل آنها در صحاح است و از عیوب نفس است
 عفو عشرت و زلت که از وی واقع شود و در او آتش تدارک عشرت است
 باستغفار و توبه باسرع زمان تا متعدد همچو عشرت نگردد و ابو عثمان گفته بلاء
 عامه المریدین من اعضا لهم عن عشرة تقوا و هفوة و ترک او آتش
 در وقت سبب اعتیاد نفس است بدان و این اعتیاد مرید را از درجه اراده می اندازد
 و از عیوب نفس است اغترار بکرامات و در او آتش علم است بانکه اکثر این کرامات
 استدراج و اغترارات است حق تعالی فرموده سنستدرجههم من حیث
 لا یعلمون و بعض سلف گفته اند لطف ما یجاد به الاولیاء الکرامات
 و العونات و از عیوب نفس است محبت او بجالست اغیار و سیل بسوی آنها
 و اقبال برایشان و بزرگ داشتن آنها و در او آتش مجالست فقر است و علم
 بانکه آنچه در دست این تو نگران است از ان بوی بیج نمی رسد مگر بهانقدر که
 تقدیر الله دست پس طمع را از ایشان قطع کند و چون قطع کرد محبت ایشان و سیل
 بسوی ایشان از وی ساقط گردد و در یابد که او تعالی سید البشر صلعم عتاب
 فرمود در باره مجالست اغیار و اعراض از فقر و گفت اما من استغنی
 فانته له تصدی الایة و آنحضرت فرمود المحیی محیاکم و الممات
 مماتکم و فقر را گفت امرت ان اصبر نفسی معکم و فرود اللهم
 احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین

وعلى كرم اسد وجهه وغير اورا رضى اسد عنه امر فرمود عليك بحب المساكين
والذين معهم قال ابو عبد الرحمن السلمي ذكرت في هذه الفصول
بعض معائب النفس ليستدل بها العاقل على ما ورائها ويخرج منها
من يؤيد لا الله بتوفيقه وتسديده مع اقرارى انه لا يمكن استيفاء
معاييبها وكيف يمكن ذلك والنفس مفتونة بجميع اوصافها و
لا تخلوا عن عيب وكيف يمكن احصاء عيب من كله عيب وقد
وصفها الله بانها اما رة بالسوء الا انه ربما يصلح العبد من عيوبها
شيئا ببعض هذه المداوات فيسقط بذلك عنها عيبا من عيوبها
والله يوفقنا لمتابعة الرشد ويزيلنا عن موارد الغفلة والشهوات
ويجعلنا في كنفه وحيطه عصمته وحفظه ورعايته فانه القادر
على ذلك والواهب له انتهى كلامه رح واقول اللهم بصرنا بعيوب
نفسنا ولا تكلنا الى نفسنا طرفة عين واصلم لنا شأننا كله يا ارحم
الراحمين ه

فصل در طب روحانی

قال الله تعالى وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين
وقال هو للذين امنوا هدى وشفاء وقال شفاء لما في الصدور
وقال ويشف صدور قوم مؤمنين وعن عبد الملك بن عمر
مرسلا قال قال رسول الله صلعم في فاتحة الكتاب شفاء من كل

دأء رواه الدار عی والبيهقي في شعب الايمان وعن ابی هريره
 قال قال رسول الله صلعم ليس شی اكرم على الله من الدعاء رواه
 الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب
 وعن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلعم لا یرد القضاء الا
 الدعاء وعن ابن عمر یرفعه ان الدعاء ینفع مما نزل ومما لم یزل
 فعلیکم عباد الله فی الدعاء رواه الترمذی واستغربه واحد عن
 معاذ بن جبل وعن ابن مسعود رفعه علیکم بالشفائین العسل
 والقران رواه ابن ماجه والبيهقي في الشعب وقال الصحیح انه
 موقوف علیه وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم
 ان الله یرفع بهذ الكتاب اقواما ویضع آخرین رواه مسلم
 مراد باین کتاب قرآن کریم است ودر حدیث ابی سعید بن المعلی مرفوعا
 در باره سوره فاتحه آمده هی السبع المثانی والقران العظیم الذی
 اوتیته رواه البخاری ودر فضائل سور حدیثا آمده که در شکوة وجرآن
 مذکور است وهمه دلیل است برطب روحانی بازالہ ادوار واستقام باطنی ودر
 حدیث انس بن مالک آمده اذن رسول الله صلعم لاهل بیته الانصار
 ان یرقوا من الحجة والاذن واین در بخاری است ودرین باب در صحیح
 احادیث مرفوعه آمده ودر آن امرست باسرقارازعین وخصتت در
 ازهرجمه وآن همه اخبار دلیل اند بر جواز رقی وحصول نفع بدان وحدیث
 مرفوع در باب دخول سبعین الف در جنت بلا حساب بلنقط هم الذین

لا یسترقون رواة البخاری محمول است بر مقام تفویض و توکل و
 می تواند شد که رقیه معلوم المبنی والمعنی که بری از فحاشی و شرک و بدع
 باشد بکند و در امید نفع توکل بر او سبحانه نماید چنانکه در تدوی متوکل است
 بروی تعالی پس منافاتی میان این اخبار نبود و علی امی حال درین باب نخست
 از شارع علیه الصلوٰة والسلام وثبوت آن از کتاب عزیز و سنت مطهر هر دو
 است و آیات شفا مجرب است در ازاله امراض بلکه دعا را اثر بیشتر است از دوا و
 رقیه از آیت و حدیث و دیگر کلمات طیبه داخل است در دعا پس درین فصل
 چندی از رقی که بسند صحیح متصل از مشایخ کرام ثابت شده و نفع آن تجربه
 رسیده حواله خامه میشود زیرا که در حدیث جابر مرفوعاً آمده من استطاع منکم
 ان ینفع انما ھ فلینفعه رواة مسلم و در این حدیث در باره رقیه از
 عقب بوده است و در حدیث عوف بن مالک اشجعی است که آنحضرت فرمود صلعم
 لا یاس بالرقی ما لم یکن فیہ شرک و این نیز نزد مسلم است و در حدیث ام
 سلمه است مرفوعاً استرقوا فان بها النظرۃ متفق علیہ و ہم در حدیث
 متفق علیہ است مرفوعاً از عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہا قالت امر النبی صلعم
 ان یسترقی من العین گویم منذ الوقت حکیم امت مرحومہ شیخ احمد معروف
 بشاه ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ در کتاب قول جمیل و برادر عالیقدر وی
 شاه اہل اللہ در چارباب فصلی در اعمال و فضائل نوشته اند و اشیا نافعہ
 اندران ذکر نموده چون ما را اجازت آن اعمال و رقی و او را و فضائل از
 شیخ محمد یعقوب مهاجر مکی متوفی در ۱۲۸۱ هجری حاصل است در نجانبندی از آن

که بس انفع و محتاج الیه است ذکر کنیم باز یادت یسیر بر آن که در بایست آن
 ناگزیر است تا اگر دیگران بدان نیاورند باری فرزند آن بدان متعمل گردند
 و در عسر و یسر استعمال آنرا فراموش نسازند و باسد التوفیق **قال** رضی الله عنه
 فی القول الجمیل او صانی سیدی الوالد قدس سره بمواظبة یا معنی
 کل یوم مائة و الف مرة و سورة المزمل اربعین مرة فان لم
 استطع فاحدی و عشرة مرة و قال هذان حجران للغناء القلب
 و الظاهری کلیمهما یعنی خواندن یا معنی یازده صد بار و سوره منزل حمل
 بار هر روز تو نگر می بخش جان و تن است و چرا چنین نباشد که اول از اسرار
 حسنی است و احصاء آن در آرزو محصی بهشت است کما روای الشیخان عن
 ابی هريرة مرفوعا و هو حدیث متفق علیه و آخر تلاوت سوره قرآن
 است **قال** و او صانی بمواظبة الصلوة علی النبی صلعم کل یوم و قال
 بها وجدنا ما وجدنا یعنی هر چه یافتیم از حاجات دنیا و دین بطفیل درود
 یافتیم و این مطابق است بحدیث ابی بن کعب مرفوعا **قال** اذا یکفی هکذا
 و یکفر لک ذنبک رواه الترمذی و از حسن تهرانی شیخ است درین باب
 عدم ذکر تعداد صیغه صلوة تا چندا نکند بشیخ خوانند بهتر است در حدیث ابی هریرة
 است نزد مسلم **قال** قال رسول الله صلعم من صلی علی و احدی صلی الله
 علیه عسرا و چون بر یکبار خواندن ده بار خدا رحمت کند قیاس باید کرد
 که در زیادت تصلیه و تکرار آن چها که نیست

و در زبان و مؤلف جان است نام یار | یکدم نمی رود که مکرر نمی شود

قال وسمعتة يقول من قرء سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه
 فاقة گویم در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت صلعم من قرء سورة
 الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا وكان ابن مسعود يامر
 بناته يقرآن بها في كل ليلة رواه البيهقي في شعب الايمان قال
 وسمعتة يقول من قرء عند نومه ان الذين امنوا وعملوا الصالحات الى
 آخر سورة الكهف وسال الله ان يوقظه في اي ساعة اراد ايقظه الله
 فيها گویم در حاشیه گفته این عمل را دارمی در سند خود آورده است پس موافق حدیث
 شریف باشد و تمام آیه کریمیه است كانت له فرجات الفردوس نزل خالد بن
 فيها لا يبغون عنها حولا قل لو كان البحر مدادا للكلمات لنتفد البحر
 قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر مثلكم
 يوحى الي انما الهكم الله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا
 صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قال وسمعتة يقول هذا الدعاء
 امان من كل آفة يقرء صباحا ومساء بسم الله اللهم انت ربي لا اله
 الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم ولا حول ولا قوة
 الا بالله العلي العظيم ما شاء الله كان وما لم يشا لم يكن اشهد ان الله
 على كل شى قدير وان الله قد احاط بكل شى علما واحصى كل شى عددا
 اللهم انى اعوذ بك من شر نفسي ومن شر كل دابة أنت اخذ بناصيتها
 ان ربي على صراط مستقيم وانت على كل شى حفيظ ان ولى الله
 الذى نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين فان تولوا فقل حسبي الله

لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم گویم ترکیب اعضا
 این دعا از کلام خدا و سنت مصطفی است صلعم و از کلام غیر این هر دو در آن
 چیزی نیست و هر چند دعا با دعیه ماثوره اعلی و اولی و افضل و اکمل است اما شایسته
 علیه الصلوة والسلام زحمت فرموده است از بخواندن این پنج روز دعا بسپند و چنانکه
 در حدیث ابن مسعود در باره تشهد آمده ثم یتخیر من الدعاء اعجبه الیه
 فیدعوه متفق علیه قال و سمعته یقول من خاف ذا سلطان
 فلیقل کهیض کفیت حمسق حمیت ولیقبض کل اصبع من الید
 الیمنی عند کل حرف من اللفظ الاول و من الیسری عند کل حرف من
 الثانی ثم لیفتحهما جمیعاً فی وجهه من یخاف منه و این عمل با خود دست
 از کتاب غریز و در سبب و کثرت دست مضائقه نیست زیرا که عقد انامل و تحول
 ردا و در استسقاء از سنت ثابت است و آنرا داخل است در قلب حال و الله اعلم
 قال و سمعته یقول اذا عترضت لك حاجة فاقراء یا بدیع العجايب
 بالخیر یا بدیع الفاء و مائتی مرة اثنا عشر یوما فان الله یقضی حاجتک
 و هذه عزائم اجازنی سیدی الوالد بها فی جملة ما اجازنی گویم
 برای قضاء و طرد و رکعت نماز نفل و دعا بعد از آن نیز آمده و الكل کاف
 شاف انشاء الله تعالی قال و لقضاء الحاجات المهمة یکر اربع
 رکعات یقرء فی الاولى بعد الفاتحة لا اله الا انت سبحانک الکریم
 من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک نفعی المؤمنین
 مائة مرة و فی الثانية رب انی مسنی الضر انت ارحم الراحمین مائة مرة

وفي الثالثة وافوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد مائة مرة
 وفي الرابعة حسبنا الله ونعم الوكيل مائة مرة ثم سئل ويقول
 رب انى مغلوب فانتصر مائة مرة امام جعفر صادق عليه السلام فرموده
 اين هر چار آيه اسم اعظم است كه هر چه خواهد بود وسيله اش بيايد و عجب دارم از كسيكم
 دعا كند باين آيات و پذيرانشود **قَالَ** وللمسحور والمرضى الذى اعصى
 الاطباء مرضه يكتب فى اناء صيني ابيض يا حي حين لاسى فى ديعومة
 ملكه وبقائه يا حي فيمحوه بالماء ويشرب الى اربعين يوما **قَالَ**
 رايت سيدى الوالد يزيد عليه الفاتحة گويم در فاتحه شفا از هر دست
 چنانكه از حديث گذشت **قَالَ** واذا اردت ان تربي فى منامك ما فيه
 يخرج مما انت فيه من الضيق فوضها والبس ثيابا طاهرة ونمستقبل
 القبلة على يمينك واقرب الشمس سبع مرات والليل سبع مرات وقل هو الله
 احد سبع مرات وفي رواية بدل قل هو الله سورة التين سبع مرات ثم قل اللهم
 امرنى فى منامى كذا وكذا او اجعل لى من امرى فرجا وخرج جا وارنى فى منامى ما استد
 به على اجابة دعوتى فان رايت ما يريك والا فافعل مثل ذلك فى الليلة الثانية فان
 رايت والا ففى الثالثة الى السابعة لا يعدها الامر انشاء الله تعالى جوبها جماعة من صحابنا
 وباجمله اين ده عمل است كه تجر بر سعيده هر كه بدان عمل كند نفع و بركتش شامل و واصل
 وى گردد و اما فضائل پس در چار باب گفته ميشود عملى در اسلام بعد از تصحيح ايمان
 ضرورت و لازم از نماز است كه در حق آن حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى
 وقوموا لله قانتين آمده يعنى محافظت كنيد بر نمازها و بر نماز عصر و بايستى

در نماز از برای خدا خشوع کننده و امر اهلك بالصلاة واصطبر عليها
واقم الصلاة طرفی النهار و نزل فامن الیل ان الحسنات یدهن السیئات
ذلك ذکری للذاکرین و دیگر نصوص قطعیہ نیز واقع است و آنحضرت صلعم
فرمود فرق در میان مسلمین و کفار نماز است هر که ترک کند نماز را داخل شود در
حکم کافر و فرمود هر که محافظت کند بر نماز باشد روز قیامت او را نور و نجات
و دلیل بر ایمان و هر که نکند نباشد او را نور و نجات و نه دلیل و باشد وی
همراه فرعون و شداد و قارون و ابی بن خلف و فرمود هر بنده مسلم که نماز
گذارد و در شونداز وی جمیع گناہان وی مانند برگ درختی که در خزان می ریزد
و فرمود نماز پنجگانه مثل نہری است که جاری باشد بر دروازه یکی از شما غسل کند
در آن هر روز پنج بار باقی مانند بر جسد وی هیچ کثافت و حیرک همچنین از نماز پنجگانه
دور میشوند جمیع گناہان او و فرمود هرگز ترک مکن فرض را اگر چه پارہ پارہ کرده
شوی و سوخته گردی و هر که ترک کرد ہر آئینہ برمی آید از ذمہ عفو پروردگار تعالی
و فرمود نماز پنجگانه دور میکند گناہان را کہ در میان واقع شده باشد پس لازم است
بر ہر مسلمان کہ محافظت تمام نماید بر صلوات خمسہ تا باشد کہ از عذاب الیم دخول
جہنم خلاص شود و بدرجات عالیات بہشت مشرف گردد

روز محشر کہ جان گذاز بود | اولین پرستش نماز بود

و یکر روزہ دہشتن ماہ رمضان فرض عین است بر ہر مسلمان کہ کریمہ کذب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم فمن شہد عنکم الشہد
فلیصمه و من کان منکم مریضا و علی سفر فعدۃ من ایام آخرنازل است

در شان آن و آنحضرت فرمود هر که روزه ماه رمضان از برای خداوار و بخشیده شود
 همه گناهای پیشین وی و هر که قیام رمضان کند آمرزیده شود و تمام ذنوب سابق او
 و روزه سپردن پناه است از آتش دوزخ و در شب در روزه ایست ریای نام که جز
 روزه داران دیگری داخل آن نشود و هر حسنه روزه چند تا هفتصد چندست مگر صوم
 که او تعالی فرموده اند لی و انا اجزی به و در هر شب رمضان خدا را آزادگان
 اند از آتش دوزخ و در آن شبی است بهتر از هزار شب محروم از خیر آن شب محروم
 است از همه خیر و هر که قیام کرد در شب قدر از راه ایمان و احتساب بخشیده شود گناهای

رین دیده شب زنده دار خوشترینم کلمه که در برای تو خواب شیرین را

لکن

همسے دل مرده اگر رات کو جاگے تو کیا چشم بیدار تو ہے پر دل بیدار نہیں

و بکر زکوة دادن از مال فرض است بر هر آدمی او سجانہ می فرماید و لایحسب
 الذین یبخلون بما اتاهم الله من فضله هو خیر الهم بل هو شر لهم
 سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة و فرمود و الذین یکنزون الذهب
 والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فلبشرهم عذاب الیم یوم محمی
 علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا
 ما کنزتم لانیفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و کنز همان مال است که
 از وی زکوة نبر آرند و در مال جز زکوة نیز حق است و صدقه دادن و دفع میکند
 غضب خدا را در حدیث است انفق ابن ادم انفق علیک متفق علیه
 من حدیث ابی هریرة مرفوعاً

زکوة مال بدرکن کہ فضلہ زر را چو باغبان ببرد بیشتر دہد انگور

و فرمود لا تلام علی کفافی و ابدا بمن تعول و این نزد مسلم است از ابی امامہ مرفوعاً یعنی در اساک کفافی ملامت نیست و این مختلف باشد باختلاف احوال و اشخاص و ازمان و بدایت بعیال و اہل خود می باید کرد کہ اول خویش بعدہ درو و دیگر حج خانہ کعبہ فرض است بر ہر مسلمان در تمام عمر خود یکبار بشرط استطاعت کہ عبارت است از زاد و راحلہ حق تعالی فرمودہ و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلاً و آنحضرت فرمود صلعم ہر کہ حج گزارد و فسق و فجور نکند بازگردد از حج خود پاک و پاکیزہ مثل روزیکہ زاد او را مادر او فرمود حج مبرورہ را جزا نیست مگر خبت و عمرہ در رمضان برابر حج است و حج مبرور آنست کہ در آن آمیزش آثم و تمہور یا نبود و رفت و فسق نباشد

جمال کعبہ مگر سدر ہر روان خواہد کہ جان خستہ دلان سوخت در بیابانش

و ہر کہ بر مدینہ منورہ گذرد وی را سنجب است کہ مسجد شریف نبوی در آید و بر مرقد نور سلام و صلوة عرض فرماید بآبی ہو و اعی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ز بعد کعبہ نظیری زیارت ماکن کہ دلبر مکین است در مدینہ ما

و دیگر بیچ عملی در سلام بہتر و فاضلتر از ذکر حق سبحانہ و یاد کردن او تعالی نیست فا ذکر و نی اذ کر کہ و اشکر والی و لا تکفرون یا ایہا الذین امنوا اذکروا اللہ ذکرا کثیرا و سبحوہ بکرة و اصیلآ و آن مجید و فرقان حمید مملو و مشحون است از فضائل ذکر و مناقب فکر و احادیث وارده درین باب بیشتر از آن است کہ در احاطہ ضبط و شمار در آید آنحضرت فرمود صلعم سبقت کردند

و از آنجا کہ در این کتاب مذکور است و در این باب نیز

و بیشتر وی نمودند در راه آخرت کسانی که بسیار یاد میکنند او تعالی را و فرمود
 بهترین اعمال نزد یک خدا و بلند کننده ترین درجات شما و آسان ترین جمله طاعات
 یاد کردن او سبحانه و تعالی است و فرمود اگر همیشه باشید شما در ذکر حضرت حق مصفا
 کنند با شما ملائکه و فرمود بهترین اعمال آنست که بمیرد آدمی و زبان وی ترو تازه
 باشد بذكر خدا و فرمود نیست هیچ چیز نجات دهنده تر از یاد او ذکر خدا حتی که جهاد
 در راه خدا نیز بپایه آن نمی رسد و فرمود چون گذر کنید بر ریاض خبت بگردید گفتند
 ریاض خبت چه باشد فرمود حلقه های ذکر و در حدیث قدسی است انامع عبدک
 اذا ذکرنی و تحرکت بی شفتاه رواه البخاری عن ابی هریره و بگر
 هر چند یاد کردن خدا بر وضع و بهر طور که باشد نیکتر و بهتر است از جمله طاعات
 و عبادات خواه بدل باشد خواه بزبان خواه بجوارح باشد خواه بجان اما آنچه
 اولیاد است و پیشوایان طریقت و مقصدایان حقیقت وضع کرده اند و تکرار داو
 بهترین اوضاع و فاضلترین اطوار است بنا بر آنکه مطابق ظاهر شریعت و باطن
 سنت آمده و سد الحکم گفته اند کمال آدمیت و شرف انسانیت موقوف بر سه چیز است
 اول تزکیه ظاهر دوم تصفیه باطن سیوم تخلیه قلب گویم اول اسلام است و ثانی ایمان
 و ثالث احسان که حدیث جبریل علیه السلام مشتمل است بر آن اما تزکیه ظاهر پس
 عبارت است از آن که ظاهر خود را بجمیع احکام ظاهر شریعت متصف سازند
 و یک سر مو از دایره شریعت که بنا بر اساس طریقت بروست بر نیانند چه فعل یا مورات
 و چه ترک منهیات و درین باب کتب فقه سنت و دواوین حدیث کافی و روانی و
 شافی است و تصفیه باطن عبارت از آن است که از باطن خود جمیع اوصاف رذلیه

این تصفیه باطن را در کتب طریقتی و تصفیه باطن
 که درین باب کتب فقه سنت و دواوین حدیث کافی و روانی و
 شافی است و تصفیه باطن عبارت از آن است که از باطن خود جمیع اوصاف رذلیه
 صاف نمودن
 ۱۲

اسم ذات را که عبارت از کلمه است با دست با دوشد با دل خود بگوید و ضرب سازد که
 اثر گرمی آن در دل پیدا گردد و در هر بار و هر مرتبه تصور کند که هیچکس غیر از
 مقصود و محبوب و مطلوب و معبود نیست تا آنکه دل خود را از محبت ماسومی
 خالی بنید و وجودات عالم و عالمیان را معدوم داند و ذکر و مذکور یکی گردد و ذکر
 هستی خود را فانی در هستی مذکور پندارد و چون چنان کرد باید که علی الدوام در محبت
 این نسبت علیا بکوشد جدد و ایما آنکه بقول لا اله الا الله اشارت است
 بدان و قل الله ثم ذرهم فی خوضهم بلعبون کنایت است از ان
 قال تعالی و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خفیه و دون الجهر
 من القول بالعدو و الاصل و لا تکن من الغافلین یعنی خدا را همیشه بد
 خود یاد کنی و صبح و شام بذكر او سبحانه پروازید و از غافلان نشوید حاصل
 آنکه او تعالی با جمیع بندگان خود نزدیک تر از زنگ گردن است كما قال تعالی
 نحن اقرب الیه من جبل الوریذ حجاب دوری محض از غفلت است هرگاه
 این غفلت بر طرف شود خلاصه عبادت که ما خلقت الجن و الانس الا لیعبون
 در شان اوست حاصل آید چه سلوک که در وسیع آدمی است تا اینجا است بعد از ان
 فضل الی محیب استعداد و ارادت از لی فائض میگردد و السعی منی و الا لتقام
 من الله و در مبادی سلوک اسم ذات را تا دوازده هزار بار و نسی و اثبات را یک
 هزار و یکبار همیشه مواظبت داشتن شمر آثار عجیب است و نتیجتاً غریب و اسرار
 علم با صواب و بگیر هر کلمه و هر دعا که مشتعل بر ذکر است باشد همه موجب اجرو
 باعث ثواب میگردد اما النسب و اولی آنست که از اذکار و ادعیه آنچه در کتاب است

یعنی دل را که عبارت از
 از نظره
 صورت باین
 زیبا پستان
 چپ با اندازه
 دو انگشت
 بزرگ
 در این
 ع در دل
 که در این

و سنت رسول الله صلعم فضیلت آن مخصوص است اختیار باید کرد و چنانچه لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که در شان هر واحد ازین کلمات فضل و ثواب با حدیث صحیح ثابت شده که در غیر آن نیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بگوید لا اله الا الله و بمیرد بر همین اعتقاد داخل گردد در بهشت هر چند گناها ن کبارتر از مثل دزدی و زنا که عظم ذنوب است مرتکب باشد و فرمود بهترین ذکر لا اله الا الله است و فرمود گواهی دادن ب لا اله الا الله کلید درهای بهشت است و فرمود او تعالی موسی را خطاب کرد که ای موسی اگر بهشت آسمان و بهشت زمین را در یک پله نهند و کلمه لا اله الا الله را در پله دیگر بر آید آن پله که در آن کلمه لا اله الا الله است گران آید و فرمود خدا عذاب میکند از بندگان خود مگر گردن کش سخت را که انکار کند از گفتن کلمه لا اله الا الله و فرمود که سبحان الله پر میکنند نیمه ترا و را و الحمد لله پر میسازد تمام آن را و لا اله الا الله میرسد نزدیک خدا بغیر حجاب و فرمود هر که بگوید هر صبح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر دور شوند گناها ن او مثل درختی که میریزند برگهای آن و فرمود دو کلمه سبک و آسان اند بر زبان و سنگین و گران تر اند در میزان و مقبول و محبوب تر اند نزد رحمن و آن سبحان الله و بحمد الله سبحان الله العلی العظیم است و فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیر عرش است از خزانه بهشت و نیز فرمود که واروست از نود و نه عرض که آسان ترین آن غم باشد انتهى و این احادیث کتب سنن و جز آن موجود است و در باره گفتن لا اله الا الله و حد لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير در حدیث متفق علیه از ابو هریره

ع
 هر که بگوید
 سبحان الله
 و الحمد لله
 و الله اکبر
 و لا حول
 و لا قوة
 الا بالله
 العلی العظیم
 در هر روز
 صد بار
 بخواند
 از هر گنا
 ایستادگی
 پاک شود
 و در روز
 قیامت
 از او
 عذاب
 دور است
 و در بهشت
 از او
 عذاب
 دور است
 و در بهشت
 از او
 عذاب
 دور است

مرفوعاً چنین آمده که هر که آنرا در یک روز صد بار گوید او را بر عتق دو گردن باشد
 و صد نیکی از برای او نویسند و صد بدی از وی دور کرده شود و آنروز در جز
 و حفظ باشد از شیطان تا شام و احدی فضل تر از وی نیارد مگر کسی که بشیر از وی
 گفته باشد و بگوید خدایان و دونه نام است هر که همیشه خواند و در دگر آن را
 داخل شود در بهشت و این متفق علیه است از حدیث ابی هریره و ترمذی در سنن
 و بیهقی در دعوات آنهمه را ذکر کرده اند و هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن
 الرحیم الخ و ختم این اسماء بر اسم صبور است مطابق روایت مذکور اگر چه ثبوت
 رفع آن سخن است قال تعالی قل ادعوا الله او ادعوا للرحمن ایاماً تدعوا فله
 الاسماء الحسنی و تمام کلام درین مقام صاحب جوانز و صلوات سر انجام داده
 فراجعه در چار باب گفته جمیع اهل تکسیر و اهل دعوت اتفاق دارند بر آنکه هر اسمی که
 ازین اسماء بسیار ذکر کند آثارش در قاری یا در کسی که بنیت آن بخواند ظهور میکند
 مثلاً اگر بنیت مهم عزت و جاه اسم ملک و عزیز و مغز و متکبر و رافع و علی و عظیم و
 کبیر و متعالی و آنچه درین معنی است بسیار ذکر کند صاحب عزت و شوکت گردد و اگر
 خافض و منل و قهار و قابض و امثال آنرا بنیت قهر اعداء بخواند اعدایش مقهور
 و خوار گردند و اگر بنیت فراخی رزق و کثالتش روزی اسم واسع و باسط و
 غنی و منعی و رازق و وهاب و امثال آن بسیار خواند در مال و رزق وی وسعت
 زائد روی نماید و بر همین قاعده بهر مطلب خود اسمیکه موافق آن باشد بسیار خواندن
 موجب حصول آن مقصود است و بعضی کسان از برای هر اسمی عددی بحساب بجد
 و شراطی و ساعاتی مقرر کرده اند و باعث سرعت مطلوب میشوند بهر حال عمده

درین باب کثرت آن اسم است بنیت حصول مقصود و اسد اعلم گویم آنچه اهل تکسیر
 و اهل دعوت اسما با اسما و صفات میکنند عینی و اثری از آن درست صحیح
 یافته نمیشود و چیزها از آن مکسر و داعی ابیدعتهها میکشد پس اصح احوال درباره
 اسما حسنی اصار آن است خواه بقلب باشد یا تبتلاوت و مراد بقوله تعالی
 فادعوه بها نه این دعوت مصطلح است بلکه خواندن او تعالی بان نامهای نیک
 فقط و چون غالب این اسما در قرآن کریم و حدیث نبوی موجود است در ذیل فحاش
 و مطاوی الفاظ و عبارات پس تالی کتاب و مشتغل بسنت بی نیاز است از احداث
 بچو محذات که اصلی از شرع ندارد و دیگر تلاوت فرقان عظیم و قرآن کریم است
 و قرأت آن افضل ترین عبادات با سنت آن حضرت فرمود صلعم هر که یک حرف
 از قرآن بخواند ثواب آن یک حسنه بیاید و ثواب آن حسنه راده چند کنند میگویم
 که الم یک حرف است بلکه الف یک حرف است و لام یک حرف است و میم یک حرف است و
 این را ترمذی و دارمی از ابن سعور روایت کرده اند و ترمذی گفته این حدیث
 صحیح است گویم و در وی اطلاق حرف است بر کلام خدا و فرمود بخوانید قرآن را
 که روز قیامت شفاعت خواهد کرد اصحاب و قاریان خود را و فرمود روز قیامت
 خواننده قرآن را بگویند که قرآن بتربیل بخوان و در درجات بهشت ترقی کن مکان
 تو آنجاست که تمام کنی قرأت را و فرمود خواندن قرآن شریفی بهتر است از تکبیر و
 تسبیح و صوم و صدقه و فرمود میگوید رب تعالی هر که قرآن از یاد و سوال من
 مشغول دارد او را بهتر از سالکان بدیم و فضل کلام خدا بر سایر کلام همچو فضل
 خداست بر خلق او و این نزد ترمذی و دارمی و بیقی در شعب الایمان از ابی سعید

مشکوة و غیره مذکورست و یکسر هر چند هر آیت قرآن مجید کافی و وافی است بر آن
 هر مطلبی که خواند که در شأنش خذ من القرآن ما شئت لما شئت واقع است
 اما تمام خواندن قرآن در هفت روز برین ترتیب اسرع در اجابت است روز جمع
 از فاتحه تا آخر مانده و روز شنبه از انعام تا آخر توبه و روز یکشنبه از یونس تا آخر مریم
 و روز دوشنبه از طه تا آخر قصص و روز سه شنبه از عنکبوت تا آخر صافات و روز
 چهارشنبه از زمر تا آخر رحمن و روز پنجشنبه از واقعه تا آخر قرآن چون ختم کند
 سجده نماید و از حضرت حق تعالی مطلب خود خواهد و از سوره آیات هر چه در معنی
 موافق مطلب خود بپاید و از مشایخ نیز عمل آن ثبوت یافته بود اختیار آن اولی و
 انسب است چنانچه ختم سوره فاتحه و سوره نیس و سوره اخلاص که از برای هر مطلب
 کافی است و آنچه در باب حصول مطلب خواه جلالی باشد خواه جمالی در حکم کبریت احمر
 است و اسم عظم شمرده اند آیه کریمه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 است آنحضرت فرمود صلعم که این دعائی ذوالنون علیه السلام است که در شکم ماهی کز
 و دعائی کند باین آیه هیچکس از مسلمانان در هر امر که باشد مگر که قبول میشود دعای
 وی و الحق که این دعوتی است بغایت مجرب التاثير و نهایت سریع الاثر در هر باب و
 هر امر که خواهد بدین آیه دعا کند و مشایخ بر سرعت تاثیر و عدم تخلف آن اجماع و اتفاق
 دارند و طریق آن بانواع متعدده ذکر کرده اند آسان ترین انواع آنست که تا دوازده
 روز به نیت حصول مقصود دوازده هزار بار بخواند و اگر نتواند یک هزار و دویست
 بار بخواند اول و آخر چند بار در روز لازم گیرد و طریق دیگر آنست که یک لک است
 هزار بار بخواند بهر حال در قوت و تاثیر آن شک و ریب نیست و هیچ عمل که ثبوت

کتاب و سبب و
 در حدیث از ابی هریره
 در حدیث از ابی هریره
 در حدیث از ابی هریره
 در حدیث از ابی هریره

آن هم بقرآن و هم بحديث و هم باقوال مشايخ باشد غير از اين يافته ميشود که
 در شان آن فاستجبنا له ونجينا له من العمد و كذلك نجى المؤمنین
 مخصوص گشته است و چون ذوالنون آنرا کيبار يابسه بار بطريق استغفار گفته باشد
 هر که تکرار آن صد بار يا یک لک بار کند ظاهر است که چه قدر در انجلاج مرام کار و اثر
 خواهد نمود و باسد التوفيق و نظير اوست ختم صحيح بخاري نزدا فوات و حوادث و بر آن
 نيز علماء حديث و مشايخ طريق اتفاق کرده اند و در حفظ از حرق و غرق و دفع ديگر بليات
 و جلب منافع تریاق مجرب يافته چنانکه در مواد العوائد و هداية السائل ذکر کرده ایم
 و ديگر استغفار کردن و آمرزش خوشتن از حق سبحانه و تعالی بهترين اعمال است
 در قرآن مجيد و فرقان حميد مثل واستغفر و الله و استغفر له هر زياده از حد
 و عدو ارد شده آنحضرت فرمود صلعم خوشی و خوبی کسی است که يافته شود در نامه
 اعمال او استغفار بسيار و استغفار کننده از گناه خود پاک ميشود بر وجهی که گویا
 پنج نکرده است و فرمود توبه کنيد و استغفار نمايد هر آينه من توبه ميکنم در هر روز
 صد مرتبه و فرمود هر گاه بنده اقرار ميکند گناه خود و رجوع مينمايد باو تعالی به
 آمرزش ذنوب خویش می بخشايد او سبحانه بروی و فرمود هر که مداومت کند
 بر استغفار حق تعالی هر تنگی دين و دنيا را بروی آسان گرداند و روزی رساند
 بغير گمان و فرمود سيد الاستغفار را هر که هر روز بگويد و بميرد بيشی گردد و هر که در
 شب بگويد و بميرد نيز بيشی گردد و اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
 و انا عبدك و انا على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر
 ما صنعت ابوء لك بنعمتك على و ابوء بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب

قبول کردیم
 دعای او را فرمود
 حاجات او را
 در از غم و غم
 حاجات میدهد
 دیگر ایام از آن
 را

الآنست و این نزد بخاری است از حدیث شداد بن اوس مرفوعاً و فرمود هر که در مجلس نشیند و لهو بسیار از وی سرزد شود پس بگوید در آخر مجلس خویش سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب اليك بخشیده شوند گناهان او که در آن مجلس واقع شده باشد پس لازم است بر هر مسلمان که همیشه استغفار بر خود لازم گیرد که آنحضرت صلعم با وجودیکه بخشیده شده بود جمیع گناهان او هر روز زیاده بر هفتاد بار استغفار میکرد و رواه البخاری عن ابی هریره رضی الله عنه و یکر در دو فرستادن است بر رسول خدا صلعم و آن از بزرگترین طاعات است قال تعالی صلوا علیه و سلموا تسلیماً و آنحضرت فرمود هر که یکبار بر من درود فرستد رحمت فرستد بروی خدای تعالی ده بار و بلند شود او زاده در جهنم و درود کرد و از نامه اعمال او ده بدی و نزدیکیترین مردم از من روز قیامت کسی خواهد بود که درود بر من بسیار فرستاده باشد و احق بشفاعت وی صلعم کسی است که درود بسیار فرستاده است بروی من این مقام را در موارد العوائد باید دید و دلیل آن از دلیل الطالب باید جست و حسن صیغ صلوٰة صیغه است که در تشهد نماز خوانده میشود و هر چند هر صیغه در هر کلمه درود وافی و کافی و شافی است اما آنچه ماثور است اعلی و افضل است از غیر آن و لابد است از آنکه شتمل باشد بر ذکر آل تا اتمثال امر بر وجه تمام و کمال دست بهم دهد فضیلت قاعده کلیمه در باب طاعات و عبادات آنست که هر عملی و فعلی که در آن یکی از این صفات باشد موجب ثواب باعث اجر میگردد و سبب باشد مژد که است تعالی را و دوستی و تعظیم و انقیاد احکام او سبحانه را و مذکر بود باحوال حاجت و امور آخرت و باعث بود بر نفع خلق الله و نفع اید

در روایت این
کلمات بسیار
آمده در بعضی
روایات این کلمات
هم افزوده عملت
سوا و ظلمت بعضی
فاغفر لی انه لا یغفر
الله و اتوب الیه

از ایشان و دور کننده باشد از اوصاف رذیله مثل بغض و حسد و کبر و ریاء و طمع و
 حب دنیا و غفلت از عقبی و غیبت و کذب و نمیمه و فحش و لغو و نزدیک گرداننده
 بود بصفتا جمیله چنانچه صبر و توکل و رضا و تسلیم و ذکر و فکر و قناعت و امثال ذلک
 پس هر فعلی و عملی که در آن یکی ازین امور یافته شود موجب اجر آخرت میگردد اما
 بشرطیکه بوجهی از وجوه منع شرعی در آن وارد نشده باشد و مقرون بود به نیت
 صحیح که هیچ عمل بدون نیت قلب مقبول نمیشود که حدیث انما الاعمال بالنیات
 نص قطعی است انتهى مافی الباب الثالث من کتاب اربعة ابواب و اسد علم بالصواب

نیت اعتبار
 کتاب اربعة ابواب
 این کتب در این
 دین آمده
 دل گویند گفتن
 بزبان گفتن
 صورت نیت
 ع دل دانه
 دین دانستن
 و در این کتاب

فصل

در طب جسمانی

اصل درین باب حدیث ابی هریره است رضی الله عنه مرفوعاً ما انزل الله
 حاء الا انزل له شفاء و رواه البخاری و علمای حدیث بارک الله فیهم
 ولهم و علیهم از برای این مقصد کتاب الطب را در دو اوین سنت مطهره عقد
 کرده اند و در آن بذكر ادویه نبوت از برای ادوا جسد ذکر نموده مثل آنکه
 شفا در شربت عسل و شرطه محجم و حبه سودا و عود هندی و قسط بحری است این
 همه در احادیث مرفوعه در صحیح بخاری است و بخاری کتاب المرضی جداگانه بسته و
 در آن دلالت است بر جواز معالجه امراض با ادویه نافع از حشائش و عقاقیر و خبر آن
 هر چه را در ازاله مرض دخل است مگر دوا می حرام و خبیث که از آن نمی آمده و تمام
 تنقیح این مبحث در دلیل الطالب مذکور است و چون معالجه مرض از قول و فعل

+

نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام ثابت شده پس بر بنابر این ثبوت درین فصل علاج چند مرض که درازاله استقام کثیر الوقوع مجرب است و از حذاق طبایا رسیده نوشته می آید که در خبرت خیر الناس من ینفع الناس

معجون

یقوی الاعضاء الرئیسة ویفرح و ینفع من وجع الظهر و یمنع من سیلان اللعاب من الفم و هو نافع من الرعشة و الفأجر و اکثر الامراض الدماغیة و سیمی بالمعجون اللقمانی صفته

زر باد سنبل الطیب زعفران من کل واحد مثقالان مصطکی ثلثه فلفل زنجبیل مکد مثقالان و اچینی اربعة خولجان انیسون گل بابونه بوزیدان عود قماری مکد ثلثه رازیانچ کمون مکد مثقالان چغوزه ناهیل مکد سبعة خصیة الثعلب ثلثه سعد مثقالان قرنفل جوزبویه مکد ثلثه کبابه مثقالان تخم جذر و تخم کرف مکد ثلثه بسا مثقالان عاقر قرحا ثلثه یتق و یخبل و یعجن بثلثه اشال الادویة من لیس الشربة منه درم

معجون اکلنتیت

نافع من الرکبة صفته

سنبل الطیب مرچ خراسانی مرچ سیاه حلنتیت ناسخواه سیلینه
 ه٠ مانک ه٠ مانک ا٠ مانک ا٠ مانک ه٠ مانک
 عمل سه چند ادویه معجون کنند خوراک پنج ماش

معجون بی آتش

قیل انه نافع لضعف المعدة و منع تصاعد البخار عنها و سمعت بعض الثقات یمدحه

الدعوى بالکبر
 حتى سواد و تیره
 تخلفات بعد
 یومین من
 النوبة بالاولی
 یقال لها
 بالهندیة
 تجاری

مدحا بلیغا صفتہ

اوراق الورد اصل اسوس مقشر غبار کرده سنبل الطیب طباشیر سفید

۴ درم ۳ درم ۲ درم ۱ درم
مصطکی یک درم گلکند آفتابی ۳۰ درم -

تذوق الادویہ حلحہ و تخن بحریریم صبح الوزن و تخرج بکلنجبین بشریب من ستہ
ماشجات الی اثنتی عشر فی کل صباح بالمیاء المناسبتہ ولو اضعیف الی ہذہ الادویہ
السنار الملکی درہمان کان اقوی تلیبنا۔

جوارش

ینسب الی الحکیم محمد شریف خان مقوی معده و قلب و دماغ و مشہی و مانع
صعود انجرہ و راع مواد از سر و جمیع عوارض لاحقہ مفید صفتہ
الہ مرئی ہلہ مرئی بکلاب و آب بچوشا نند تا مہر اشود و از پارچہ گزرائند
کہر بابی شمعی یک تولہ زہر مہرہ حطائی دو تولہ مروارید یا سفیدہ یک تولہ طباشیر
سفید دو تولہ صندل سفید دو تولہ کشیر خشک دو تولہ تخم خرفہ مقشر دو تولہ
ابرتیم مقرض نہ ماشہ گل گاوزبان دو تولہ دانہ ہیل یک تولہ دارچینی کوفتہ
بہختہ یک تولہ عنبر اشوب چار ماشہ ورق نقرہ شش ماشہ ورق طلا سہ ماشہ
نبات سفید یک وزن ادویہ غسل مصفی یک وزن ادویہ شیرخشت یک وزن
ادویہ اضافہ نمودہ بدستور جوارش سازند۔

جوارش فودنج

چید للہضم مقول للاعضاء الرئیسة مورت للاشتماء ینسب الی علویان لہختہ

میخورانیذ صفتہ

پوست ہلیہ زرد پوست ہلیہ پوست آملہ ہلیہ زنگی باویان نمک لاہوری

۴ لولہ ۴ لولہ ۴ لولہ ۴ لولہ ۴ لولہ ۳ لولہ

نمک سانجھ نمک گجراتی نمک کوکنی سناسی مکی

۳ تولہ ۳ لولہ ۳ لولہ ۵ لولہ

ادویہ کوفتہ بنجیہ سفوف سازند و اگر مزاج خواہش ترشی نماید در آب لیمون
قرص بندند والا در سرکہ انگوری و اگر آن ہم ہم نرسد کھارن خود ہمین حکم دارد
و خوراک از ششش ماشہ تا یک نیم تولہ موافق مزاج۔

نسخہ چورن

کہ ہاضمت

سوندھا سوئجھر سانجھر لانا	کوکنی لون جو کھار ملانا
سونٹھہ الاچی باسی بڑنگ	ہڑ بہیڑا آنولہ سنگ
پیل مرچ اجمود ملاؤ	بیر برابر گولی کھاؤ
گولی باندھو لیمون سات	کھانا کھاؤ دن اور رات

اگر این ادویہ یک یک دام باشد ورق نقرہ یک ماشہ داخل نمایند و
اگر ادویہ زیادہ باشند موافق آن ورق نقرہ افزود کنند و ورق نقرہ
بالای گولی ہا پیچیدن رونقی دیگر نرساید۔

معجون

یسمی بلا عجز آرمیسی یقوی الاعضاء الرئیسیۃ ویزید فی الشبق ویمیأ صفتہ

۱۱
۱۲

سے
نہایت
مہربانی
کے ساتھ

یا قوت مروارید یشب سبز ابرشیم مقرض کربابی شمعی طباشیر
۴ ماسہ لولہ ۴ ماسہ لولہ ۴ ماشہ لولہ
صندل سفید گل سرخ بادرنجبویہ لسان العصافیر حلو مرجان دارچینی
لولہ لولہ لولہ لولہ ۴ ماسہ ۴ ماسہ ۴ ماسہ
کبابہ بوزیدان پوست ہیلیدہ کابلی ہمنین تودرین ثعلب شقائق
۴ ماسہ ۴ ماشہ لولہ لولہ لولہ لولہ لولہ
خرفہ مقشر تخم ہلیون خشک مدبر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ زعفران
لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۵ ماسہ
عنبر اشہب مشک خالص ورق طلا ورق نقرہ مغز سرکنخشک قضیب گاو سودہ
۵ ماشہ ۵ ماسہ ۲ ماسہ ۵ ماسہ ۵ ماسہ ۲ لولہ
مایہ شتر اعرابی مایہ روبیان ریگ مایہ تال مکھانہ تخم انگن
۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ
تخم سمندر سوکھہ رُب گذر رب بہ عسل مکی نبات
۵ ماسہ نیم وزن اجزا = مساوی اجزا مساوی اجزا
بقوام آورده نگاہ دارند و اگر سکر خواهند روغن جزو اعظم آمیزند۔

قاعده کلیتہ

لمعالجۃ من عجز عن الاقتضاض بسبب الخفضۃ وحدث فی عضوہ
شکل غیر طبیعی ومتی یبول یتبعہ دمراومدة او تجرى المدة من
العجری لیلا ونهارا نسخته

خارخسک	شعر الغول	کلتی	اوراق الحنار	احل السوس
۱ لوله	۶ ماسه	۳ ماسه	۳ ماشه	۳ ماسه
سپستان	بذر انجیرین	تخم خربزه	تخم هندبا	نبسات
۱۰ عدد	۱ لوله	۶ ماسه	۳ ماسه	۱ دام

اوویه را در نیم آمار آب جوش داده صاف نموده شکر آمیخته بنوشند.

ضماد

يقوى ويزيد في الحجم

سوزج عاقرقرا تلخی جنگلی عروسک حب القطن المتقشر خراطین علق چربی کلینه نازیل
 ۵ ماسه ۵ ماسه لوله ۶ ماسه توله لوله ۱ عدد ۲ لوله ۲ لوله
 يدق ولسحق وینخلط بلبن المعز حتى يصير مثل العجين ويكمد عند الحاجة
 ثم يضمدها يكمد به ويخفف بورق التانبول ويشد بخيط شد اخفيا
 ويجعل بعد ساعة و يغسل بالماء الحار او بطيخ بذر الكرفس و يوجه ما يبر

طلاء جید

للا نعاظ قیل انه من اجود النسج في هذا الباب صفته

دند گندک آنوله سار دارچینی سباسبه جوزبوا قزفل دار قزفل
 - مار ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۳ لوله
 عاقرقرا پوست بنج کنیر سفید انگوزه اعلی بیچناگ
 ۱ لوله ۹ لوله ۲ توله ۲ لوله

اول دند را مع القشر یک شبانه روز در آب آرد برنج سفید کرده نگاهدارد

در بیان
 دام پاره شده
 ماشه باشد
 بیرون
 بیرون
 بیرون

ع
جوزبوا لوله
ع
برنجبوا لوله
ع
روغن بنجبا

بعده در آب لبن حامض یک شبانه روز بگذرد در آب سرگین گاو کزک بعد
او ویع دند جرش^{له} نموده در شراب دو آتشه قندی تر کرده یک شب بگذارد
پس بر آورده در سایه خشک نموده وین اکل چهار دام اندازند و اگر بجای آن روغن بنجبا
باشد نعم البدل است بعده در شیشه آتشی انداخته بچکانند و هر قدر بر آید در ظرف
چینی یا شیشه بگذارد فان کان احدی بحب ان یوضع تحت السماء اربعین
یوما ولیله ثم یطلى بمقدار یسیر جدا ما دون الکمره و یخصف بورق
التانول و یشد بخیط شد اخیفا فان احمر العضو یطلى ثلثة ایام و
یترك یوما و هكذا و تلزم الحمیة من الماء البارد و الجماع —

حب ممسک

خولنجان لوله جوزبوا لوله ایون مصری توله شنگرف لوله — کوفته لعسل
حب بندند و یبلع حب واحد قبل ان یقصد بثلاث و نصف ساعة و لا یاكل
الغذاء و الماء اكل الحب بعد اكله و ان غلبه شهوة البطن فی شرب اللبن
و من الفواکه التین و البطیخ و الانب و جوزیر و ان اكل قلیلا من الموز لا بأس
به و لا یدخل الشنجرف من هو حار المزاج —

علاج الضعف

من برودة الآلات قال الشارح الجدید معجون هندی عجرب فی تسخین
تسخین الآلات و تحصیل التوقان صفته
خصیة الشعلب تسعم و اچینی خمسم قزفل ثلثه م زرباوم زنجبیل
اربعه م و ارفل ثلثه م مال کلانه درمان لسان العصافیه اربعه م

اشكن سنبل الطيب كمد در بهان بزرا بصل م بزرا الشبث م بزرا رجم م
 عصف حبه كمد ثلثة دام دوالم نارمسك در بهان تخم زردك
 بسباسه در بهان سافج در بهان حمص مشوي مقشر اربعة م صندل
 اربعة دام لب النارجيل ثمانية م لب اللوز ثلثة م لب الفستق در بهان
 لب حب الصنوبر ثلثة م خشخاش ثمانية م قشور الخشخاش اثنان وستون م
 ونصف افيون ستة ماشجات كافور ثلثة ماشجات بابونج ل تمرطري ثمانية
 زعفران شقالان قائلتين كمد اربعة دام لبن البقر رطل ونصف سكر ابيض
 ثلثة وربع م غسل مصفى رطلان ونصف يغلى التمر في اللبن حتى يتهرى ويصفي
 ويقوم ويؤخذ حبة من عطر القنب يقال له چرس بمقابلة كل توكجة من
 صحيح تلك الادوية فيلت به الادوية وتعجن بالقوام المذكور ويستعمل
 على حسب تحمل المزاج فانه ينوب العنة الحادثة ان شاء الله تعالى

ورم شقال رطل طمانك دانگ اوقية
 ٣٠٠ م ٣٣٣ لوله ١٢٠ م ٢٠٠ م ٤٠٠ م

حلي عندى

بعض المجردين ان من عجز من الاقتصاض بسبب الخفضضة وضعف قوة
 شبقة فله ان ياخذ طائر اولودا ويقطع حول استه ويؤجر فيه ساعتين
 فانه يبرء ان شاء الله تعالى

علاج الضعف لقلة الماء والمولد

تاخذ من الحساك اليابس ما شئت ويسيح ناعما وينقع في ماء الحساك

الاسم الحلي
 شقالان و
 خورده
 بزر

الطری و یجفف فی الظل فتأخذ منه ثلاثة مر و یخلط مع دواء
الترنجبین و شیء من السكر الطبرزد و اما من مزاجه بأرد فلیستقی
مع قلیل من الزنجبیل -

دواء المسک

ینسب الی الحکیم محمد علی خان الاورنگ آبادی یقوی الاعضاء الرئیة و المعدة
مروریدنا سفته مرجان کربا درونج عقربی ابریشیم مقرض زرباد
۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم
بمنین قرنفل اشنة سنبل الطیب بلیدہ سافج ہندی دارچینی
۲ درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم
زعفران مصطکی طباشیر سفید صندلین عنبر اشب مشک
نیم درم نیم درم نیم درم ۱ درم ۱ درم نیم درم
عسل سه چنید ادویہ بدستور معلوم معجون سازند -

سنوف

یلین الطبیعة بلا مضرة ینسب الی الحکیم محمد رضا الاورنگ آبادی صفته
ساکلی اناروانہ ترش بلیدہ زرد آلمہ مقشر زیزہ سفید پودینہ مشک
۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ ۲ لولہ
نمک سیاہ نمک لاهوری کوفتہ نجیة سنوف ساکن
لولہ لولہ
الشربة ثلاثة ما شجات الی اثنتی عشر ما شجات -

سفوف الاسهال

ینفع من جميع الفواعل وهو مما جرب مراراً فوجد له منفعة عظيمة لمنحته

بالا بیل خام خشک کرده کز بره مقلو پوست خشکاش افیون بر نیاده
۵ ماشه ۵ ماشه ۵ ماشه ۵ ماشه

کمون ابیض مقلو رازیانج مقلو بلبله سیاه بروغن زرد بریان کرده مژور بھلی
۵ ماشه ۵ ماشه ۹ ماشه ۲ ماشه

آله برشته بروغن زرد خسته انبه کراچال تال کھانه سعد کوفی
۹ ماشه ۵ ماشه ۵ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه

پوست انار ترش گل سرخ مازو مقلو بزر قطونا مقلو بزر الشاه سفرم مقلو
۳ ماشه ۵ ماشه ۳ ماشه ۵ ماشه ۵ ماشه

اتیس کلی صمغ عربی لسان العصفایر حلو گل دھ اوری
۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه

سوامی بزر قطونا و بزر شاہ سفرم ادویه کوفته بخیتہ ہر دو تخم غمیر مدقوق
مذکور بدان آینه سفوف سازند قدر شربت یک تولہ بہ آب سرد۔

سفوف

نافع لضعف المعدة یقبض البطن نسخته

انار دانه بریان جفت بلوط پوست سماق زیره کرمانی بریان حساب لاس
۵ ماشه ۰۲ ماشه ۳ ماشه ۰۲ ماشه ۰۲ ماشه

کشیر خشک بریان آرد کنار زرشک منقی اگر غرقی مصطکی
۰۲ ماشه ۰۲ ماشه ۰۲ ماشه نیم ماشه نیم ماشه

کشیر مطبوخ بریان
افیون بر نیاده
بزر قطونا
بزر الشاه سفرم
۱۶

تخم حماض پوست بیرون پسته آمله - کوفته بنجیته سفوف سازند
 ۰۲ ماسه ۰۲ ماسه ۰۲ ماسه و هفت ماشه بخورند -

مطبوح

لضيق النفس جيد منسوب الى الحكيم محمد منعم خان قيل انه از استعمال
 لا يعود المرض سنة كاملة

غناپ سپستان موز منقی انجیر زرد خشک اصل السوس
 ۵ دانه ۹ دانه اوله ۴ دانه اتوله
 نیمکوفته شعر الغول تخم خطمی کوفته زوفای خشک بهدانه
 ۹ ماسه اوله ۵ ماسه ۳ ماشه

در نیم آتا آب شب تر نموده صبح جوش دهند چون ده دام آب بماند مالیده
 صاف نموده نیم گرم بنوشند غذا کچھ طری کم روغن و اگر تپ باشد بی روغن -

سنون

نافع ينسب الى معزالدين خان قيل انه ينفع من جميع الامراض الاسنانية

چوب پتنگ کباب چینی بامی بزرگ زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز
 اوله اوله اوله اوله اوله

بیراسیس عاقر قرحا پوست هلیله زرد پوست بلیله نمک لاهوری
 اوله اوله اوله اوله اوله

آمله نیله آتوتہ اول نیله آتوتہ در ظرف آهنی مثل کر پیسہ و
 اوله اوله کڑا ہی خوبا بوزند تاکہ دود بر آمدن از او متوقف

شود بعدہ جمیع اجزا را کوفتہ و بختہ بانیلہ آتوتہ آمیختہ سنون سازند۔

سنون

نافع للثة الدامیة و یبشدا الاسنان و ینفع من حرارة الفم۔

گلنار گل سرخ مازو پشگری بریان اصل السوسن کباب چینی

۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ

الانچی دانہ گیرو عاقرقرا پوست ہلبیلہ زرد پوست سماق

۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ ۲ ماسہ

سپاری چھالیہ صندل سفید کوفتہ بختہ سنون ساختہ

۲ ماسہ ۲ ماسہ استعمال نمایند۔

عرق الکاذی

یصلح فساد الدم و یبشدا و ینفع الاورام و البثور و بالجملہ ہونا فاع

للامراض التي سببها تغير الدم الى حالة غیر طبیعیة ینسب الی

الحکیم مسیح الدولہ الاورنقا بادی صفتہ

ورق خوشہ کاذی گاؤزبان شاہترہ گل نیلوفر تخم کاسنی برادہ صندل

۲۵ عدد ۱۲ لولہ یکونیم پاؤ پاؤامار پاؤامار ۹ لولہ

ادویہ راشیش آثار آب تر کنند و از قرع انبیق دو سیر عرق بگیرند و ہر روز پنج تولہ

با دود باشد زہر مہرہ استعمال نمایند۔

عرق

کہ مقوی و منفتح است و سید غلام علی آزاد رحمہ اللہ تعالیٰ استعمال میکرد

لک مغسول	مروارید ناسفته	بادیان	تخم بادرنجبویه
۲ ماسه	۲ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه
مصطکی رومی	زرورد	دروغ عسری	ابریشم مقرض
۲ ماسه	۲ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه

قند مساوی ادویہ شربت ارششماشہ تا یک تولہ۔

قرص نافع

للحمی الدائمة الخفية المادية وهو جيد ينسب الى الحكيم مسير الدولة
الاورنق ابادی صفتہ

اوراق الورود	رب السوس	سنبل الطيب	طباشير	عصارۃ الغائث
۶ دم	۴ دم	۲ دم	۲ ماسه	۴ ماسه

يقرص بالماء الذي طبخ فيه الزبيب المنزوع العجم ووزن خمس
ماشجات فانه يلين الطبع ويقلم المآدة۔

نسخة الجرب

قيل هي جيدة في هذا الباب

لوبان ابيض يقال لها في الهندية كوريا توتيامي هندی زبيق
اجزاء سواء تخلط وت سحق حتى يتلاشى الزبيق وهذه الحالة تحت
بعد سحق يومين ثم تمزج الادوية في عطر الصندل الخالص وتمزج مرارا

نسخة للجرب مجربة

جيدة لليابس والرطب منه

بایچی فلفل اسود کبریت اصفر توتیای بندی سیندر
 ۱ لوله ۲ ماسه ۲ ماسه ۲ ماسه ۳ ماسه
 زرد البقر سبعة فلوس يغسل الزبد ويبالغ فيه وتدق الادوية
 وتخلط معه وتصرخ به الاعضاء ويجلس في الشمس -

حب يخرج البلغم اللزج

قال شارح الجديد للاسباب والعلامات وهو الحكيم عابد السهرندي
 انه يخرج البلغم قطعة قطعة الاهليلج الاصفر عروق الصفر
 صلح الطعام مكد اجزاء سواء تدق وتنقع في ماء الخنظل ثلثة ايام
 ويعمل حبا كالبنق الصحراني ويسقى حبا الى سبعة حبات -

حب

نافع لاكثر امراض العين كالرمد وضعف البصر والغشاء الرقيق
 وابتداء النزول قيل قد جرب في هذه الامراض - نسخته
 مرچ سیاه پانصد عدد گل کنج صحرانی سفید پانصد عدد غنچه یمن بستانی
 پانصد عدد افیون مساوی الوزن مرچ شب یانی ایضا مساوی الوزن
 مرچ حصن^{۵۰} ایضا مساوی الوزن مرچ مغزیمبولی ایضا مساوی
 الوزن مرچ برگ نیم دوشنت همه ادویه در آب لیمون سحق بلوغ نمایند
 وادنی دور وزست بعد سحق هر گاه غلیظ شود خوب بندند بقدر تمس و در آب
 سائیده در چشم کشند یک حب ده دوازده مرتبه را کافی است -

طریق ساختن سر امانت خانی

که از مدت آن تاریکی چشم بود و وحدت بصر پیدا آید و برای دیگر امراض چشم
 مفید خریطه پارچه گنده دوته ساخته سرمه را در میان آن انداخته سر خریطه را
 دوخته بند نمایند و تا چهل روز در طعامهای مختلف به پزند مثلاً وقتی که قلیه نیم
 شود خریطه سرمه را در میان آن بنیدازند بعد از آن که قلیه تمام نچته شود و از دگر
 فرود آرد خریطه را بر آرد و همچنین در دال و در دیگر طعامها مگر در دال آرد و ماهی
 نباید انداخت اما در پلاو خریطه را در ته سبکدارند و بعد نچته شدن بر می آرند و چون
 سرمه مذکور چهل روز نچته شود سرمه را در آب بادیان صلاویه کنند و اگر بادیان سبز
 و تازه بهم رسد بسیار خوب بر گهای او را گرفته سائیده آب آنرا بگیرند و در شیشه
 نگاهدارند و ضابطه آنست که برای یک سیر سرمه نیم سیر آب بادیان می باید و اگر
 نیم آمار سرمه باشد آب بادیان پا و آثار می باید و علی هذا القیاس مطریق سائیدن
 اینست که سرمه در کهرل خوب نرم نرم بسایند و آب بادیان را در میان آن بتدریج
 انداخته باشند تا تمام آب بادیان در سرمه خشک شود بجزده یک آمار سرمه را بیک آمار
 گلاب بهمین طریق بسایند و اگر نیم آمار سرمه باشد نیم آمار گلاب باید انداخت و علی
 هذا القیاس و باید که سرمه را در جایی بسایند که گرد و غبار آنجا نباشد و در یک آمار
 سه ماشه مروارید خورد باید انداخت باین طور که اول مروارید خورد صیل را در
 کهرل باریک بسایند بعدش در سرمه انداخته خوب سائیده باشند که با سرمه یک نخت
 شود و باید که مروارید غیر مستعمل باشند و الا آنرا بنوعی پاک کنند که اثر روغن در آنها

نماند و در یک آثار سرمه دو ماشه مشک با یک سائیده بیند از نذو چنان بسایند
 که یک لخت شود و اگر نیم آثار سرمه باشد یک ماشه مشک باید انداخت و علی هذا القیاس
 و در یک آثار سرمه شش ماشه مایران انداخته نیک بسایند و اگر نیم آثار سرمه باشد
 سه ماشه مایران باید انداخت و قس علی هذا و باید که مشک خالص و مایران اصلی
 باشد این ست ترکیب سرمه بعد طیار شدن یک هفته در سرمه وان باید گذاشت و
 استعمال این سرمه در وقت خواب بغایت نافع است سه میل در چشم است و سه در
 چشم چپ بکشند و بخسپند

نسخه

سرمه طوطیای هارونی هر یک چهار توله سنگ بصری زرد پشت کف دریا
 شش ماشه مایران قرنفل مرج سفید هر یک دو ماشه هر دو را علی که گفته
 بخته وزن نموده با هم آمیخته تا دو هفته در شیر بادیان که جوشانده بر آرنج چنانکه در
 آثار آب نیم آثار بماند در کهرل سنگ سماق یا سنگ دیگر سحر نماید چون مشک شود
 شیر مذکور بقدر حاجت می ریخته باشند و شب بسیل بست یا غدا چشم کشند
 تاریکی و سرخی و خارش چشم و غشاوه برود و همه امراض چشم نافع است۔

نسخه دیگر

معنی از عینک این ست خاک سرخ دیگران حلوانی یک ماشه فلز گریه نیم
 برگ درخت نیم دو عدد و این همه را از دسته جست بر چشم کنند یا پیش حق تلفی

بکار برند

من جامع العلوم للقاضی عبد النبی احمد نگر

کحل

يقلم البياض ويذهب بالظفرة والسبل وله فوائد اخرى في امراض
العين قطعة الاناء الصينى جزء الشب اليمانى نصف جزء الشويح
القلبي جزء يسخن سخقا بليغا وليستعمل

مرهم اعجاز

که جهت زخم بندوق ومانندان و جهت ناسور و هر گونه جراحت خسير البر و قروح
خبيثه و سودا و بيه که بهيچ دوا شفا نيافته باشند سودا و معمول حکيم ارزاني بود
و حق اين است که اين مرهم عدیل ندارد و با وجود وی بمرهم ديگر حاجت نيست
کات سرخ پا پړيا رال روغن کنجد آب چاه شيرين تازه هرکي پنج توله
شب يمانی توتيامی هندی هرکي یک توله و سه ماشه نخت آب و روغن ا
يکجا کرده در ظرف کانسکه معمول هندیست بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود
بعده اجزاء ديگر که هرکي را جدا گرفته بار یک نخته موازنه نموده باشند در آن آميزند
و کي پاس ديگر بلکه دو پاس کف دست همي مانند تاجله کيان شود و بقوام مرهم آيد
پس در ظرف چيني يا نقره نگهدارند و وقت حاجت استعمال نمايند و بهتر است که وقت
شب نمک در خرقة پخيده و گرم کرده حوالی قرصه و جراحت تکيد ميکرده باشند که معين
عمل اوست و قد يعرض انشقاق في القبل من شدة الطلق و عسر الولادة
او الافتضاض وهذا المرهم ينفعه و هخر ساق البقر الشمع الابيض شحم
کلية المعز شک جراحت يمزج بعضها ببعض بالطريق المعروف
حتى يصير مرهما

جيدة لدفع الاسهال

عود غرقى	سنبل الطيب	سعد كوفى	حب الآس	قرنفل	مشك
۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۱ ماسه
عفص نج	فلاح الاذخر	زعفران	بزر الحامض	شبه يمانى	ثمره الطراف
۵ ماسه	۵ ماسه	۱ ماسه	۲ ماسه	۵ ماسه	۲ ماسه
قشر الرمان	الحامض	صعتر	گل سرخ	نشاسته	فلفل سياه
۲ ماسه	۱۲ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۳ ماسه	۱ ماسه

قد جرب هذه النسخة فوجدت العمدة في بابها بحيث تسد ابواب الاحتياج الى غيرها مقل ازرق جزر شيرگولر اربعة اجزاء يسحق سحقاً ناعماً فاذا غلظ وصار له قوام يجيب بقدر الحمص قيل انه نافع لتغليظ المنى وتقوية الباه وله فوائد تشهد بعد الاستعمال

طريق ساختن آچار سيف خانى

انبه پر مغز خام که خسته او از نرمی سنجتی گرا میدان گیر دو مهنوز سخت نشده باشد و آنرا در عرف جالی کاغذی گویند بیا رند و پوست او را بجا رد دور کنند نوعی که اثر سبزی مانند وسط او را هموار کنند که شکل بعضی بنظر آید بعدش آنرا دو پارچه سازد و انبه چاه عدد و نمک سانمهر یک آثار کوفته در سبوی پاکیزه کرده سه روز در آفتاب نگاه دارند و هر روز چند مرتبه سوراخها بنماید انبه و نمک را زیر و بالا کنند و بعد سه روز انبه را بر آورده بپارچه سفید صاف از نمک پاک کنند و آنرا در روغن سر شش

از زردی
خام
در جابجاء
کچیل
بغلی
بغلی
بغلی

اندازند و شو نیز و سیر در داخل نمایند و بخورند۔

نسخه معجون عصمت

صفت غسل آب انار شیرین ۲۵ رطل از رطل نود و شقال آب انار ترش
 ۱۰ رطل آب سیب شیرین ۱۰ رطل آب سیب نیم خام ۱۰ رطل آب انگور صافی
 ۲ رطل نبات ۲ رطل این همه آبها در ظرف سنگین نهاده بر آتش نرم گزارند
 تا بقوام غسل آید بعد از آن بگیرند گل سرخ خشک ۱ رطل گل بنفشه ربع رطل
 در آب باران ۱۰ رطل نجیسانند و آب ریحان تازه نیم رطل و آب نعناع تازه نیم
 رطل و آب مرزنگوش تازه ربع رطل و آب گاوزبان تازه یک رطل همه یکجا
 کرده نجیسانند و بر آن اضافه نمایند آمله منقی دو وقیه و قرفل سوخته یک وقیه
 و بعد یک شبانه روز ببالند و صاف نمایند و از غسل مدبرند کوره بالاسه رطل داخل
 کنند تا چون غسل بجوش آید پس بشک اذ فر یک نیم درم عنبر اشوب دو درم اضافه
 نمایند و فرود آرند و این دوا را اول است۔

و درم بگیرند بلیله کابلی مقشر یک رطل آب خیارشمار ربع رطل بیخ سوسن
 دو وقیه دانه مورد دو وقیه نیکوب نجیسانند در آب شیرین ده رطل کیشانه
 روز پس بر آتش نرم گزارند تا نصف بماند بعد از آن مالیده صاف نمایند و دو
 رطل از غسل مدبر اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید پس مصطلکی یک وقیه و طباشیر
 یک وقیه کوفته داخل نمایند و بقوام معجون سازند۔

سوم بگیرند آمله منقی یک نیم رطل بلیله سیاه نیم رطل دار چینی۔ خولجان
 جوز بوا این ادویه را کوفته در ده رطل آب انگور کیشانه روز نجیسانند و با آتش

نرم بچوشانند تا نصف برود پس مالیده صاف کرده سه رطل عسل مدبر
اضافه کنند -

چهارم بگیرد آب فوئج تازه یعنی پودینه و آب زرشک دو رطل آب زرشک
بچوشانده مصفی کرده دو رطل آب کرفس نیم رطل آب هندوانه یک رطل بخیانند
در افسنتین رومی نیم رطل زوفاسی رطب ربع رطل بکیشبانه روز پس باله
وصاف کند و عسل مدبر دو رطل تا سه رطل اضافه نموده با آتش نرم بچوشانند تا به
قوام آید -

پنجم بگیرد اسطوخودوس تازه نیم رطل زرشک نیم رطل فجاج اذخر
سه وقیه کوقیه درده رطل آب شیرین بخیانند و اضافه کنند بان انیسون سه وقیه
و کیشبانه روز بگز از ند پس بچوشانند تا منعقد شود -

ششم بگیرد لعاب بز قطنو نیم رطل لعاب بیدانه مثل او و کتیر ایک وقیه
و صمغ عربی سه وقیه این صمغها را در گلاب حل کند و سه رطل از عسل مدبر اضافه
کند و بر آتش نرم بقوام آرد -

هفتم بگیرد سنبل هندی یک وقیه دارچینی قره کبابه از هر یک سه وقیه
زراوند طویل زراوند حرج از هر یک یک وقیه سنبل سفید و زرد و
سرخ از هر یک یک اوقیه و نیم در آب شیرین پنج رطل بخیانند تا قوت آید و
بیرون آید پس خوب باله و صاف کند و از عسل مدبر سه رطل اضافه کند
با آتش نرم منعقد سازد -

هشتم بگیرد ریوند چینی سه وقیه درونج عقری یک وقیه لک منقش یک وقیه

صندل سرخ و سفید از هر یک یک وقیه کوفته در ده رطل آب بنجیسانند
تا وقتیکه قوت ادویه بیرون آید پس بالدمالیدن سخت و صاف نماید و از بل
در بر سه رطل اضافه نماید و آبش نرم منعقد سازد -

بدانکه چون ساخته شد این هشت دوا با عسل مدبر جمع کند و اضافه کند بوزن
همه تر هندی و پاک سازد از پوست و دانه و بگوید تا چون آب شود پس دیگر
بزرگ همه را یکجا کند و شش رطل گلاب در آن ریزد و برفق آتش کند تا چون بگرم
شود پس روغن بلبان یک وقیه عنبر اشهب پنج مثقال مشک از فر هشت
مثقال سحوق یا قوت رمانی و یا قوت کبود و یا قوت زرد از هر یک شش مثقال
مروارید غیر مشقوب صلایه کرده نیم وقیه ورق طلا محلول یا مسحوق هشت مثقال
داخل کند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی کند بعد از آن که تخیر کرده باشد به عود
هندی ده مثقال پس بکیشب در شماره نگاه دارد و شبی که ماه خالی باشد از
نخوست و خالی از سیر نباشد و تحت الشعاع و در عقرب نباشد و اگر در شرف بود
بسیار خوب است پس بالای طعام بکیشقال و بناشاد و مثقال میخوردده باشد
و ترکیبی دیگریست که آنرا چون ساخته باین هشت دوا داخل کند بسیار بهتر
استانداوز بهر حیوانی پنج مثقال جدوار خطائی هفت مثقال لعسل بدشی
چهار مثقال ابریشم قرص شش مثقال زعفران چهار وقیه لاجورد مغسول
چهار مثقال سنگ یشب صلایه نموده پنج مثقال و نقره و ورق طلا و مغز
پسته شش وقیه هشت وقیه قرص افی سنی مثقال و منسطا کبرینجا مثقال
داخل نمایند پس این ادویه را کوفته و بجته لعسل مدبر پنج رطل به توأم عسلی

آورده بطریق معمول همچون سازند و در وقت آسبختن هشتاد و این را هم اضافه کنند.

فصل

شعرا عجم را اشعار رائقه و ابیات فائده است در رضا بقضا و عدم شکوه و شکایت از خدا و دیگر صفات علیا و سمات حسنی خدی از ان حکیم ان من الشعر الحکمة و ان من البیان لسحر و اینجا انشا کنیم و باین نغمه دلربا و ساز جان نواز شکستگی و لهامی پریشان را بوسیله حکمت درست نماییم و در پایان این فصل حکایت حال ماضیه و شکایت حال حاضر بر گزاریم و غم و غصه اندرون را باین حیلہ بیرون نهیم و گوئیم مرزا محمد علی صاحب میفرماید

در گلو گریه گریه چون شودت دانه شمر
 غبار حادثه را طوطیا توانی کرد
 که گوشمال پدر خیر خواهی لیسرست
 شکایتی ست که تیر کج از کمان دارد
 اگر چو رشته بساز می تیج و تاب اینجا
 روشکر کن بسا د کزین هم بتر بود
 که گریستیزه کنی روزگار بستیزد
 گوهر غلطان صدف را و شکر و این بید
 یا قوت چو سائیده شود قوت روح
 که رخنه است کزینجا غبار می آید

شکوه رزق کن همچو تنک حوصلگان
 اگر وطن بمقام رضا توانی کرد
 شکایت ستم چرخ ناجوانمردی ست
 حکایتی که ز گردون کند بی بهران
 سر از دریچه گوهر بر آوری فردا
 روزی اگر نیرست تنگدل باش
 بر آستانه تسلیم سربنه حافظ
 چون تپیدستی ز حد گذشته سامان بند
 در فطرت کامل نکند حادثه نقصان
 صفای دل طلبی چشم از جهان بر بند

عزیز

حافظ

نایب قاضی

ملا بیک

سلیم

در قیامت سپر آتش دوزخ گردد
 بزرگانی که مانع میشوند از حاجت را
 چون غنچه گرچه فروبتگی است کار جهان
 امروز بخشش از پی فردا بهانه است
 حمایت ضعیف مانع پریشانی است
 دست دعا بود سپر ناوک قضا
 همین بس است ز قهر خدا برای بنجیل
 حرص را نکند نعمت دو عالم سیر
 تراز جان غم مال امی عزیز بیشتر است
 از آن زرد امن مقصود کوه افتاده است
 پاندهوس حاجت زنجیر ندارد
 با خستی که لازم از باب دولت است
 دنیا داران سلامی احسان ندهند
 این طائفه سوختنی همچو تنور
 هلال اگر بلب نان خوشین میساخت
 قارون ز بار حرص بروی زمین نماند
 در حفظ آبرو ز گهر باش سخت تر
 لبی که ز فرم نه خواستن بود سازش
 آبرو یک قطره آب است چون از چهره ریخت

از دم مهری اگر برب سائل زده
 بچوب از آستان خویش میرانند دولت را
 تو همچو باد بهاری گره کشامی باش
 دست کرم براه عدم پیشیانه است
 و گرنه رشته سزاوار قرب گوهرت
 در کار خیر همت مردانه صرف کن
 که فقر دارد و از مرد فقر نو میدست
 همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
 علاقه تو بدستار بیشتر ز سرست
 که پیش خلق درازست دست حاجت ما
 دام است همین موج غسل با پی گس را
 دشنام میدهند بسائل غنیمت است
 جز حالت تب نان بفقیران ندهند
 تا گرم نگردند بکس نان ندهند
 ز حرص شهر بشهر اینقدر میگردید
 دل و گران سبک بته چاه میرود
 کین آب رفته باز نیاید بجوی خویش
 صدای ریختن آبروست آوازش
 پایه ایوان عزت را کم از سیلاب نیست

صابر
 حافظ
 دیگر
 صابر
 صابر
 ناصر علی
 واعظ
 مرزا مهدی
 قاصد کلینی
 دیگر
 صابر
 صابر
 و تید

اگر بیرون کنی از سر هوای مال مردم را
 بهنتم هست رساخت اگر کوتاه است
 از جناب آموزم هست را که با صد احتیاج
 در زیر بار منت بال همسار و
 لب را بخوانستن نکشایم به نزد کس
 تا میتوان ز آبله دست رزق خورد
 شاه را به بود از طاعت صد ساله عمر
 شکست شیشه دل را گوی صدانی نیست
 درستم قوت نمی خواهد سرشت بد نهاد
 پریدانه ز خرمن باسیا افتاد
 مقصود صحبت ست ز گل و رنه بوی گل
 ستاب روی ز هم صحبتان که تنهایی
 نیست اکسیری به از صحبت کامل عیاش
 رفیق اهل غفلت عاقبت از کار میماند
 بجود دوری ز همجنسان نشاطی که طمع داری
 مکن بادوستان از آشنائی تسلط افزون
 باعث آزار باشد صحبت منعم بلی
 بود صحبت نادان بلا که یوسف را
 اهل صحبت نا اهل زیانها دارد

خط پیشانی از بهرت دعا در سر باشد
 پشت پایم رسد ارد دست بد نیازسد
 خالی از دریا بیرون آرد سبوی خوشیش را
 مسند نشین سایه دیوار خویش باش
 ترسم که موج ریختن آبرو شود
 بهر چه خوشه چین تر یا شود کسی
 قدر یک ساعت عمری که درود داد کند
 که این صد اقیامت بلند خواهد شد
 پشه هم در حد ذات خود کم از مژده نیست
 ز همزمان موافق جدا نباید شد
 انصاف گر بود ز صبا میتوان شنید
 لطیفه ایست که از بهر خود گزید خدا
 گفته ام حرفی که میباید به آب زر نوشت
 چون یک پانخت پانی دیگر از زقمار میماند
 چومی بینی جدا از یکدگر لبها میخندان را
 در آید چون درون دیده قرگان خار میگرد
 رشته از وصل که در چو تابان تابست
 طرب سرای ز لیلیا نام زندان است
 آب در کوزه ناپخته کل آلود شود

تفسیر
 حکیم
 و کبری
 حافظ
 صاحب
 و کبری
 صاحب
 ریح
 زمین
 نفسی
 بحر
 زمین

با مخالف مشربان یکجا نشستن خوب نیست
صائب با نجات سائل بزمینم در کرد
کسب کمال اهل جهان کسب زر بود
عرض مطلب نرمی گفتار انا می کند
بر سر با بسکه بی برگی هجوم آورده است
کی سبک سگیشتم از با خویش ز رسیدم
قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا
گویند به آدمی هوسری باید
اینها همه در زمان سابق بودند
خواهی که دل دلبر تو گرم شود
زاری مکن و زور مکن ز زلف نریست
گر اینهای غفلت لازم افتاد دولت
و دیده ننگ کند فخر دنیا می سیس
غنامی طبع بود کیمیای روحانی
چند پرسی مردم دنیا که این تهراند
هر کسی حاجت خود را بدر عرض نمود
جز خراش جگر و چهره خونین صاب
تواضع نکند اهل دول قامت خم
نسبت دنیا بزندان این همین کز قیدان

الان
صائب
بزمینم
بیکدل

رباعی

رباعی

صائب

این غلط مجموعه را شیرازه بستن خوب نیست
بی زری کرد بمن آنچه بقارون کرد
علامه آن بود که زرش بیشتر بود
حرف ناموزون مارا کرد موزون احتیاج
در گره مانند فی واقف فغان داریم ما
کوه می بودم اگر زر در کمر سیداشتم
بسکه این راه گران بود سبک ساخت مرا
یا اصل نجابت از پدر می باید
بالفعل درین زمانه زرمی باید
وز پرده برون آید و بشیرم شود
زر بر سر فولاد نهی نرم شود
که در جوش بهاران خواب سنگین بشوید
خس و خاشاک شر را رگ گردن باشد
چو مال نیست میسر بدل تو نگر باش
جملگی با هم برابر همچو دندان خرانند
دست در یوزه ما برد استغنا زد
دیگر از نام چه در دست عقیق مینیست
نیست در آب گهر قاعده پل بستن
هر که شد آزاد میل باز گردیدن شد

دنيا باهل خویش ترحم نمیکند
 زرمیندوز که چون خانه پراز شهد شود
 چون صبح زندگانی روشن دلان دست
 دولت دنیا گوار نیست بر روشندان
 نتوان بقیل و قال زار باب حال شد
 دنیا بزرگ باشد در دیده غلط بین
 کاروان عمر دارد لبکه در رفتن شب
 عزت شاه و گدازیر زمین یکسان است
 این جهان گذران جای فراغت نبود
 کف دریا نشود پنبه داغ ماهی
 خوش باش که عالم گذران خواهد بود
 این کاسه سرها که تو بینی امروز
 از تن چورود روان پاک من و تو
 انگاه برای خشت گور دیگران
 گره بباد فزن گرچه بر مراد وزد
 چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
 بهوش باش که هنگام باد استغنا
 پاک بین از نظر است بمقصود رسید
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست

آتش امان نمیدهد آتش پرست را
 آن زمان وقت جلای وطن زنبورست
 اما دمی که باعث اجیامی عالمی است
 تاج زرتا هست بر سر شمع را گریان بود
 منعم نمیشود کسی از گفتگوی گنج
 اندک بچشم احوال بسیار می نماید
 همچو ریگ شیشه ساعت دو منزل سرف
 میکند خاک برای همه کس جا خالی
 خواب در خانه زمین کس تواند کردن
 به که مفلس نکند تکیه بر ارباب کرم
 روح از پی تن نعره زنان خواهد بود
 زیر قدم کوزه گران خواهد بود
 خشتی دو نهند در معاک من و تو
 در کالبدی کشند خاک من و تو
 که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت
 سخن شناس نه دلبر خطا اینجا است
 هزار خرمن طاعت به نیم جو خیزد
 احوال از چشم دو بین در طبع خام آید
 روپس نکرد و هر که ازین خاکدان گذشت

نقعی

رباعی

رباعی

مانند

همچو

جهان بگشتم و آفاق سربردیدم
 برین رواق ز برجد بنامه خورشید
 که ای بدولت ده روزه گشته مغرور
 شتی که تاج مرصع صباح بر سر داشت
 ز حادثات جهانم همین پسند آمد
 دارند بسکه خلق بصاحب ز اعتقاد
 حدیث اهل دل مشهور عالم میشود بیدار
 مردی که نشد حریص حرص و شهوت
 در اهل دل و اهل دول گزنگری
 اهل دنیا نتوانند بعقبی پرداخت
 طاس حمام است این دنیا می دون
 ابراز دهقان که زاله میروید ازو
 خلد از صوفی و حور عین از زاهد
 کس را پس پرده قضا راه نشد
 هر کس بطریق عقل چیزی گفتند
 چشم پوشیده توان کرد سفر
 غنچه تا او شود از هم پاشد
 گرورد تو لا اله الا الله دست
 صراف ز قلب کجا بتانند

رباعی

رباعی

رباعی

رباعی

نه مردمم اگر از مردی اثر دیدم
 نگاشته سخن خوش بآب زرد دیدم
 مباش غره که از تو بزرگ تر دیدم
 نماز شام و راختت زیر سر دیدم
 که خوب وزشت و بد و نیک گذردیم
 هر کس که مالک دو درم شد ابو دست
 ز دریا چون برون آید گهر نهان نیمانند
 هرگز ضررش نمیرسد از دولت
 فرقی نبود بغیر حرف علت
 غیر مردار شکاری نبود که گس را
 هر زمان در دست ناپاکی دیگر
 دشت از مجنون که لاله میروید ازو
 ما و دلگی که ناله میروید ازو
 وز سر قدر هیچکس آگاه نشد
 معلوم نگاشت و قصه کوتاه نشد
 چه قدر راه فنا هموارست
 فرصت عیش همین مقدارست
 بی باطن پاک کی بجنب راه است
 هر چند برو سکه نام شاه است

هر روز که میرسد شبی و نبالش
 مرگ است که میرسد به تسلیم وجود
 دنیا مطلوب طالب دین نه شود
 بار دل عارف نشود جلوه دهر
 ناز قصر فرمودند در غربت ترا یعنی
 مردان خدا میل به هستی نکنند
 اینجا که مجردان حق می نوشند
 ز دل محبت دنیا قدم برون نهاد
 آیه بطلان به شان ز ریشان آمده است
 ای مسلمانان حذر از صحبت ارباب جاه
 ازین نود و نمان چشم کرم هر کس که میدارد
 آخر مال کار ترقی تنزل است
 پر تو عمر چراغی است که در بزم وجود
 تسکین دل از صحبت روشندان طلب
 غافل مشوز گل که فرورفتگان خاک
 آتشاه که خویش را هلاکومی گفت
 بر کنگره سراسر ای او فاخته
 ز رشته نفس پاره پاره معلوم است
 دریا گشتم جباب دیدم خود را

چون نیک کنی تقصص احوالش
 عمرت که میرود با استقبالش
 شیدای آن شیفته داین نه شود
 آئینه ز عکس کوه سنگین نشود
 براه دوست می باید یکی کردن منزل
 خود بینی و خوشیتن پرستی نکنند
 خمسانه تهی کنند و مستی نکنند
 فغان که دوستی مانصیب دشمن شد
 باطلا صاحب طلا صدق نذا باطلاست
 جز شکست کعبه دل ناید از اصحاب فیل
 بدان ماند که جوید کور آب از سای چاهی
 جز کاستن بطالع ماه تمام نیست
 به نسیم شره بر هم زدنی خاموش است
 آئینه بیقراری سیاه می برد
 این نامه را بخوان دل انشانموده اند
 واز کبر و منی سخن به ابرو میگفت
 امروز نشسته بود کوه کو میگفت
 که دل بهستی ناپا ندارد توان است
 صحرای گشتم جباب دیدم خود را

در خواب شدم کمال غفلت دیدم
 اسی ذره یکی قصدره گردون کن
 اسی دانه که خوشه می توانی گردید
 از سایه دیو باد خورون تا چند
 سخن اقرب بگوشش من میگوید
 آمد مرا ز خنده گل این سخن بگوش
 چون قبله نما خضر ره اهل جهان باش
 شناوری ست که بستند گبر پایش
 گوهر نمایی جوهر ذاتی خویش باش
 طبع دون از ره تقلید بیکان نرسد
 مرد اگر لاف از اب و جد میرند بی شریست
 عیب زندان مکن ای نه اهد پاکیزه شریست
 خواهی زبان تیغ شود مدح خوان تو
 آدمی زاد اگر بی ادب است آدم نیست
 ز هزار ز تر و تیغ نه گردی شادان
 زن صاحب فرزند چو شد علت تست
 بدگفتن من شد هنر حاسد و منکر
 عمر گر خوش گذرد زندگی خضر کم است
 می پذیرند بدان را بطویل نیکان

بیدار شدم بخواب دیدم خود را
 وی قطره یکی میل لب همچون کن
 در خاک چه مانده سری بیرون کن
 غیر از یک ذات ذکر کردن تا چند
 موجود بمائی رگ گردن تا چند
 باشد دل کسی که سر سیر باز کرد
 سرگشته خود راه نامی دگر ان باش
 مجردی که گرفتار که خدائی شد
 خاکش بس که زنده بنام پدر بود
 یا اگر خواب کند چشم نخواهند او را
 ز آنکه اسجد در حقیقت به طفل مکتب است
 تو چه دانی قلم صنع نبات چه نوشت
 شاد می لقتل دشمن بی دست و پا مکن
 فرق در نفس نبی آدم و حیوان ادب است
 باشد عز بی مایه راحت به جهان
 دشوار بود علاج ام الصبیان
 صد شکر که عیلم هنر بی هنران شد
 ورنه با خوش گذرد نیم نفس بیارست
 رشته را پس ندهد هر که گهر میگیرد

بازی

بازی

بازی

مرد آراوه بگیتی نکند میل دو چیز
 زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدیند
 آدمی زاده نادان بچه ماند وانی
 ظهور خشم بزرگان تهنی ز رحمت نیست
 اسباب جهان در نظرم عرضه نمودند
 تا صدف مهر خموشی ز نذر لب خویش
 خموشیم پر پرواز جوهر هوش است
 تو ان بخاموشی از عجز کام دل بردن
 نقد جان را لب خاموش نگهبان باشد
 دلی که ز خاموشی روشن شود مردن نمیداند
 بغیر شهد خموشی کدام شیرینی است
 در جوانی بطرب کوش که این موی سیاه
 میشود ز ندگی از قامت خم پابرکاب
 خضاب پرده پیری نمی شود صائب
 چو ماه نو قدم گشته بر سپهر وجود
 طمع مدار ز دندان ثبات در پیری
 مرگ گوارا شود موی چو گرد سفید
 پیری است نه کافری نمان نتوان کرد
 در ظلمت شب هرا آنچه کردی کردی

تا همه عمر وجودش سلامت باشد
 وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
 نسخه معتبر خوش خط و بسیار غلط
 غبار چهره گردون دلیل باران است
 چیزیکه در آمد نظر قطع زبان بود
 آب در حوصله اش گوهر غلطان نشود
 چراغ انجمن دل زبان خاموش است
 دراز میشود این رشته از گره خوردن
 رخنه مملکت دل لب خندان باشد
 خموشی آتش سنگ است افسردن نمیداند
 که از حلاوت آن لب بکند گر چسپد
 شب تارست با فسانه بسر باید برد
 تیرا شهپر پرواز کمان میگردد
 بکمر و حیل خزان را باز نتوان کرد
 اشاره ایست که آماده باش رفتن را
 که این ستاره درین صبحگاه میریزد
 لذت دیگر بود خواب دم صبح را
 چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد
 در روشنی روز همان نتوان کرد

بر دل پیران قیامت میکند عهد شب
 نیست دندان آنچه میریزد که در پیمان عمر
 دشمن زندگی ست موی سفید
 بچشم کم بین در نامه اعمال مازاهد
 واعظ نه ترا پای گفتمار بلندست
 این کنج عزلتی که گرفتست شیخ شهر
 ای که ای خانقه بر در که پیر معان
 چون در دگستان با ده پرستی کردند
 ز قند برون ز خویش و مستی کردند
 زاهد فی خشک هست اندر تب و تاب
 او سبوح شمار گشت و من با ده گسار
 ناصح بلامت چه پی ما گردی
 دستار بسرنهی و عاشق بشوی
 در عالم عاشقی حساب دگرست
 در مذهب ما نماز باشد نه ریا
 جیبی ز شوق پاره نکردند زاهدان
 بیچ کار زاهد ما حسبه شد نیست
 غم مخور می خور که پیش ریزش بر کرم
 شیخ در عزت و نظر بر خلق

رباعی

رباعی

رباعی

رباعی

طاق نسیان جوانی کن قدم گشته را
 عقده از رشته طول امل و اسکینم
 روی دشمن سیاه باید کرد
 که مبار و ازین ابر سیه باران رحمتها
 آواز تو از گنبد دستار بلندست
 در چشم اهل دید کمینگاه شهرتست
 میدهند آبی و دلها را تو نگر میکنند
 بر ساغر باوه تیز دستی کردند
 از لای شراب نفی هستی کردند
 من سرخوش و تر دماغ از باوه ناب
 او عالم خاک جست و من عالم آب
 آن به که ازین راه غلط و اگر دی
 گرد سر معجز ز لیخا گردی
 رسم دگرست و احتساب دگرست
 پیغمبر عشق را کتاب دگرست
 بر دست شان ز سبوح سلاسل نهاده اند
 این ریاضتها که می بینی بر اجنت
 نامه عصیان با نقش بر آبی پیش نیست
 لنگ گردید لیک کور نه شد

نباید از دعای زاهدان خشک سیدن
 دانه بسیار در کارت بر صید خلق
 بهیزم تربقیات نخرند امی زاهد
 خبر زنده دلی نیست اهل مدرسه را
 بگری خنک زاهدان مرو از راه
 زاهدنداشت تاب جمال پری رخان
 ناز پرورده چو تاب ستم عشق نداشت
 زاهد بهوای خلد سرگردان ست
 گویند که در دوغم نباشد به بهشت
 نه تنهایی پرستان انداز زاهد دل آرزو
 بدام زاهدان اقدام از بهوار ظلم
 نیدانند اهل غفلت انجام شراب آخر
 فساد روی زمین از شراب می زاید
 بنومیدی مده از دست خود و امان شهبارا
 بندگی کار جوانی ست به پیری مگذا
 در شبستان فنا صبح امید می میشود
 هر قطره شبنم بچمن دانه ذکر می ست
 سرمایه زندگی عبادت باشد
 آواز مؤذن چو شنیدی بتاب

که از شمشیر چوبی بیج بوی خون نمی آید
 حق بدست زاهدست از سحر راصد دانه
 بیج سودی ندهد شانه و سواک ترا
 که دل بسان گس در کتاب می میرد
 که سحر در کف این قوم حب کافور ست
 کبخی گرفت و ترس خدارا بانه نشت
 یا رانام جفا پیشه و بدگیش نهاد
 دوزخ محک تجربه مردان ست
 معلوم شد که جای بیدردان ست
 دل تسبیح هم از دست شان سوراخ ست
 ندانستم نام تیغ این قوم از عصا باشد
 با تش میروند این ابلهان از راه آب خمر
 کدام دیو که در شیشه نیست صهبارا
 که از خاک سیه گلهای رنگین میشود پیل
 در شب تار بره رو که بیاسانی صبح
 هر نفس که ز زندگانی حرف استغفا شد
 هر غنچه درین باغ سرز انوی نگر است
 خوش آنکه دلت مامل بلاعت باشد
 کاین بانگ حمای خوان احت باشد

اسی آمده گریان تو و خندان بهم کس
 امروز چنان باش که فردا چو روی
 غافل از ذکر مشو گر نبود سبوحه بدست
 از دست خویش دامن شب اچو سیدی
 ملکش سر از خط فرمان که گردون بلند ختر
 تو مست خواب و قدجهای فیض دل شب
 نخواهی شد و گر محتاج دامگیری مردم
 شب زنده دار باش کزین باغ دل فریب
 بدار عزت موی سفید پسران
 باین تر و دانی در حشر گر از خاک بر خیزم
 طاعت کند شرک ندامت گناه را
 دل درستی اگر هست آفرینش را
 میتوانی دوزخ خود را بهشتی ساختن
 افتند در بهشت بدوزخ اگر روند
 در گناه اشک ندامت ز جگر بر خیزد
 از جرم ما پسر چه مقدار و چند بود
 بر هر چه جز خدای دل خویش بسته
 گنه به ارث رسیده است از پدر ما
 صد فکر اثر ز طاعت هم بردارد

عجبی

جیب

عالمی

بسی

وز آمدن تو گشت شادان همه کس
 خندان تو برون روی و گریان کس
 رشته بند بر انگشت مکرر بستند
 شوکت لباس کعبه دل امن شب بست
 ندارد فرصت خائیدن سر از سجود اینجا
 تمام چشم که دستی شود بلند اینجا
 اگر کیبار در دامن شب مردانه آویزی
 آن غنچه فیض برد که پیش از سحر شکفت
 ز جای خویش بتعظیم صبحدم بر خیز
 خطر با آتش دوزخ ز دامن ترم دارد
 بارش سفید میکند ابر سیاه را
 همان دل است که از خجالت گناه شکفت
 کوشی نقدی ز چشم اشکبارت اده اند
 جمعی که شرمساری تقصیر برده اند
 این سجابی است که از دامن تر بر خیزد
 ماکوه قاف را بتسرا ز و گدا شتیم
 آئینه وام کرده غباری گرفت
 خطاز روز ازل رزق آدمی اوست
 صد سهو سر از عبادت تم بردارد

با این وسواس نیتیم نیست دست
 ندامت گنهم دوست را رحیم کند
 سوی مسجد بند نفس بدم راه هنوز
 با دامن تر شدم به محشر
 سهو و خطای بنده چو گیرند در شمار
 ایام شباب و وقت عشرت بگذشت
 از رفتن هر چه رفت غم نیست مرا
 توبه باران نفس باز پسین دست روت
 افسوس که گشت عمر بهیوده تلف
 رنجید خدا و خلق را ضعیف نه شده
 خم شد قد و تو بسجده خم نشدی
 رفتی از کار در پی کاری باش
 یکچند بعشق و معصیت یار شدم
 در حالت نزع توبه آمد یادم
 سر پیش فلکدن زگنه داد نجسام
 رحمت آنجا که کند وسعت خود را ظاهرا
 ز بحر معصیتم ابر مغفرت خیزد
 بردر که دوست هر گناهی بخشند
 عفو گنهم بنا تو انی گردید

غسال مگر جنابم بر دارد
 شکست توبه ام آواز الکریم کند
 گر چه از بار گنه ساخت چو محراب مرا
 گفتند در آفتاب نشین
 معنی عفو و رحمت آمرزگار صیفت
 دوران طرب زمان راحت بگذشت
 افسوس ز عمری که بغفلت بگذشت
 بیخبر دیر رسیدی در محمل بستند
 دنیا بعبت گذشت و دین رفت زلف
 ضائع کردیم پاره آب و علف
 از هم پاشیدی و فراهم نشدی
 ریشیت جو و گندم شد و آدم نشدی
 در کعبه ترانه سنج ز نار شدم
 چون قافلک کوچ کرد بیدار شدم
 صد طاعت نا کرده بیک سجده ادا شد
 هر که تقصیر کرده ست گناه کار ترست
 که زیر سایه شرم گناه خوشترست
 صد ساله گنه بسد آهی بخشند
 ز نیجاست که کوه را بجای بخشند

ربعی

ربعی

ربعی

ربعی

ربعی

یکسر مودلت سفید نه شد
 ای حسن توبه آنکهی کردی
 از کرده کس خجل نشود روز بازخواست
 دارد بزرگی بجهان هر کسی امین
 در گنه کز جانب من بود تقصیری برت
 در پایی گنه شد دل مسکینم پست
 اندر علم آنچه ترا شاید نیست
 عرق شرم گنه داشته ام چند سبو
 تا قب اگر چه مانگد شتیم از گناه
 عاشق همه دم فکر غم دوست کند
 ما جرم و گنه کنیم و اولطف و کرم
 آنها که بد کنند سزاوار دوزخ اند
 آنجا که کند ابر کرم قامت خود راست
 با سیه رویی نیم نوید از حسن قبول
 تا فرعه سبز آسمان خواهد بود
 هر تخم که ریشیه برون خواهد داد
 روزی که قد اهل گنه خشم گردد
 دانی که چیرا جزا بفرود افتاد

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

گر چه موی به تن سیاه ماند
 که ترا طاقت گناه نماند
 گر پریش گناه ز من ابتدا کنند
 من در خطا بزرگم و او در عطا بزرگ
 چون در آمرزش که کار است تقصیر کند
 یارب چه شود اگر مرا گیری دست
 اندر کرمت آنچه مرا باید هست
 چون بایرم بهین آب بشوئید مرا
 خواهد گذشت رحمت او از گناه ما
 معشوق که شمه که نیکوست کند
 هر کس جزیری که لائق اوست کند
 دوزخ چه کرده است که شائسته من است
 عصیان چه غباری است که از پاشیند
 عنبر دریای رحمت خال عصیان من است
 تا خرمی باغ جهان خواهد بود
 شکر کرم ترا ز بان خواهد بود
 خوش باش که لطف او مقدم گردد
 تا فاصله شود غضب کم گردد

رباعیات اردو

سید

پیدا کرے ہر چند تقدس بندہ
 جنت میں ہی اکل و شرب کب ہو و نجات
 اسی درد یہ جھینکا جو آکر دیکھا
 مانند مژہ اوٹھ گئی صف کی صف سے
 اسی درد بہت کیا پر کیا سامنے
 بیانی نہ تھی تو دیکھتے تھے سب کچھ
 جب سے توحید کا سبق پڑتا ہوں
 اس علم کی انتہا سمجھنا آگے
 اسی درد سہوں سے بر ملا کہتا ہوں
 ملا کو بھی اس میں نہیں چھٹے انکار
 دریا پہ عبث جامی ہے ساتی سے کو
 آنکھیں تیری یوں نشے سے حاتی چڑھی
 کچھ آپ ہی گرا کے آپ ہی کچھ خپتا ہے
 اسی درد ہمیشہ یہ دل دیوانہ
 کب جس میں ہو دنیا کی طلب بیہ سکے
 تسکین شہود حق سے ہوتی ہے نصیب
 سعدوم کے دل پہ کیوں گرا نی کیجئے
 نی غم کو بستانہ شادمانی کو ثبات

شکل ہے کہ حرص سے ہو دل برکنڈہ
 دوزخ کا بہشت میں ہی ہو گا دہندہ
 کچھ تو ہی بتا کہ دل لگا کر دیکھا
 مہنے تو جد ہر نگہ اوٹھا کر دیکھا
 دیکھا تو عجب جہان کا لیکھا مہنے
 جب آنکھ کھلی تو کچھ نہ کیا مہنے
 ہر حرف میں کتنی ہی ورق پڑتا ہوں
 اسی درد ابھی نام حق پڑتا ہوں
 توحید نہ میں چھپا چھپا کہتا ہوں
 بندہ بندہ خدا خدا کہتا ہوں
 لے آئینہ دیکھ ظالم اس عالم کو
 جون کشتی چڑھاؤ پر کھچی حسابتی ہو
 کہتا ہے کچھ آپ آپ ہی کچھ سنتا ہے
 کیا کیا کچھ اودھیرتا ہے اور بتا ہے
 جس دل میں ہوں بھری وہ کب بیہ سکے
 اوٹھ جاے نظر سے خلق تب بیہ سکے
 موجود ہے کیوں نہ شادمانی کیجئے
 بسطن بسر ہو نہ گانی کیجئے

خاک اپنے کو سمجھنا اکسیر ہے تو یہ ہے
 نزدیک عارفون کے تدبیر ہے تو یہ ہے
 دل مرگ سے آشنا کیا ہے مینے
 پر خاک سے اوکو بہر دیا ہے مینے
 پر سوچ کے غفلت کے سین روو گے
 جاگو ٹک میر پر بہت سوو گے
 اوٹھ جائے گی یہ بیٹھی ہوئی اکباری
 افسانہ ہے پل مارتے مجلس ساری
 خونابہ کشتی مدام کی ہے ہمنے
 مر مر کے غرض تمام کی ہے ہمنے
 ستر وک جہان ہم ہیں وہ سب کا محبوب
 ہے کچھ ہی مناسبت کا باہم اسلوب
 ٹکڑے ہے جگر جیسے لباس درویش
 پھر کل تو ہمیں ہے اک قیامت درویش
 جامی دندان کو ہمنے خالی پایا
 پیری نے عجب سما، سین دکھلایا
 میخانہ میں جوش بادہ نشان دیکھا
 دیکھا تو محلہ خموشان دیکھا
 جس روز کہ ہم جائیں گے اس عالم سے

اخلاص دل سے رکھنا تسخیر ہے تو یہ ہے
 سب کام اپنے کرنے تقدیر کے حوالے
 دامن عزلت کا اب لیا ہے مینے
 تہا چشمہ آب زندگانی نزدیک
 اب وقت عزیز کو تو یوں کہو وگے
 کیا خواب گران پر میل روز و شب ہے
 کچھ خواب سی ہے میری صحبت داری
 کیا آنکھوں کو کہو لا ہے ذرا گوش کو کہو
 ہر صبح عمون میں شام کی ہے ہمنے
 یہ مہلت کم کہ جسکو کہتے ہیں عمر
 ہم میر بڑے اتنے ہیں وہ اتنا خوب
 ہم ممکن اوستے وجوب کا رتبہ
 اندیشہ مرگ سے ہے سینہ سب لیش
 ہاتھوں سے جو آج ہو سکے کر لیجئے
 زانو پہ قدم شدہ سر کو لایا +
 آنکھوں کی بصارت میں تفاوت آیا
 مسجد میں تو شیخ کو خروشان دیکھا
 اک گوشہ حافیت جہان میں ہمنے
 یارون کو کدورتیں ہیں اب تو ہم سے

اوس روز کھلے کی صاف سب پر یہ بتا
 اک جلوہ تھا جس محل میں قندیلوں کا
 کل رقص کمان تھے جن منڈیرون پر پو
 غنبت نہ کہی حاضر و غائب کرنا
 ہے سنگ محک کو روسیا ہی حاصل
 سمجھے رہے آپ کو بشر یا برکاب
 دو گھوڑوں کی چوکی ہے پی عمر و ن
 خم آگیا قد میں ابروؤں کی صورت
 غم کہا یا جوانی کا یہ مینے دن رات
 دنیا کو سمجھ نہ کاروان یوسف
 انبای جہان سے خوب آگہ ہون میں
 کچھ فکر مال کار ہیسات نہیں
 کیا صبح و مسازیت گٹی جاتی ہے
 افسوس پیام مرگ لائی پیری
 کیا یہ عصا قد خمیدہ کیا
 اسباب تجمل کی جو طیار می ہے
 غافل یہ بوجہ اپنے سر پر نہ اوٹھا
 انسان میں عقل نوریزدانی ہے
 افزائش عقل میں عرق ریزی کر

اس بزم کی رونق تھی ہمارے دم سے
 اوسکی چھت میں ہے گہرا بلیون کا
 ہے آج وہاں پر آشیان چیلون کا
 ہے جرم بیان حال فاجر کرنا
 ہرگز نہ کسی کا عیب ظاہر کرنا
 طلی منزل ہستی ہوئی جاتی ہے شتاب
 ابلق ہے شیب اور ادہم ہے شتاب
 سب لٹ گئے عضو گدیوون کی صورت
 سب گر گئے دانت آنسوون کی صورت
 اسی دوست یہ ہے دشمن جان یوسف
 بہائی سب ہیں برادران یوسف
 اندیشہ مابقی و مافات نہیں
 مقراض حیات ہیں یہ ذرات نہیں
 دکھلاتی ہے شان جانگزا ئی پیری
 ہے تیر و کمان بدست آئی پیری
 کیا فائدہ ناحق کی گرانباری ہے
 جانا تجھے دور ہے سفر باری ہے
 یہ نور نہیں تو پھر شیمانی ہے
 خوشبو جو نو گلاب میں پانی ہے

<p>ہر ایک کی ایک طرح کٹے ہے اوقات شیحی و کرامت ہے بن آنے کی بات مجھ فاحشہ پر تو نہ یہ جی جامہ توڑ اب رات نہیں صبح ہوئی ہے بس چھوڑ آوارہ ازین کوچہ بان کو کب تک بالفرض ہو ایون ہی تو پھر تو کب تک</p>	<p>تہے زیر فلک جتنی کہ یہ موجودت اسی شیخ کیا خوب یہ ہمنے تختسیتق دنیا ہمیں کہتی ہے کہ دل مجھ سے موڑ ڈاڑھی کی سیاہی یہ سفیدی ڈوڑھی سودا پی دنیا تو بہر سو کب تک حاصل ہی اس سے ہے کہ دنیا ہو</p>
--	--

دنیا کی طلب میں دین کو کر بیٹھے ہو کر گسراہ
کرنا ہی نتھا جو کام سو کر بیٹھے اسی عقل تباہ
ہے عارضی خانہ جسم خاکی سودا بی شبہ و شک
سو مالک ہی اس کے آپ ہو کر بیٹھے سبحان اللہ

<p>ڈھونڈے ہی تو حشر تک پائے نواب فرمائے کس کے در پہ جائے نواب آمرزش کل ہے تیری ادنی سی ادا عاشق بے گناہ پر سرے رحم ترا گر غور کرو تو ہے وہ آب خالص نواب وہ بیشک ہے شراب خالص کعبہ کا سفر نخت رسانے چاہا دیکھو چاہیں گے گرخدانے چاہا</p>	<p>حضرت سانبی کہان سے لائے نواب جب آپکے دروازے سے محروم پھرے رحمن و رحیم تجھ سے ہے کون سوا کیونکر نہ خوشبش کہ ازل سے یارب کہتے ہیں جسے لعل نذاب خالص ہم تو نہ پین گے جز شراب کوثر بوجہ وفا ادا قصانے چاہا ہے ترک علاج ان بتوں کامون</p>
---	---

کہ دین میں تھا لقب یگانہ اپنا تے بت سے خفا
 گا ہی صنمون میں ہم نے جانا اپنا اسدری خطا
 سب دیر و سرم کی خاک چھانی مومن کیا خاک کہین
 دیکھا تو کہین نہیں ٹھکانا اپنا جی بیٹھ گیا

پیری میں کہاں وہ نوجوانی کا فرا	ہے عہد شباب زندگانی کا فرا
باتوں میں جو باقی ہے کہانی کا فرا	اب یہ بھی کوئی دن میں فسانہ ہوگا

مومن دل سا مکان جبر باد کیا مانند جناب
 ان سنگد لون کو دے کے کیا خاک لیا جرنج و عذاب
 یعنی وہ مکان کہ تھا خدا کا مسکن کر نذر بتان
 برباد کیا اوستے یہ کیا کام کیا ای خانہ خراب

یہ ذکر جہان ہوا ہوا جی بیتاب	ہے شرم گنہ سے جان کیسی بیتاب
یارب ہے ترا بندہ عاصی بیتاب	یارب کہ موثر ہو یہ کہنا میرا
کیا تاب کہ دے سکے کوئی تجھ کو جواب	اسی خواجہ خواجگان دم خشم و عتاب
انصاف سے کر اپنے کرم کا بھی حساب	کر جرم کا میرے وزن کرنا ٹھہرا
پھر کیا ہے ضرور سب کی کیسیان فہید	یہ کچھ رہ سنت نہ طریق تو حید
حیوان ہیں حقیقت میں یہ اہل تقلید	ہم سمجھے ہیں معنی حقیقی یعنی
بخوابی ہر روز سے میں ہوں خرسند	کیا ڈر ہے اگر نیند نہ آئے کیچند
منظور نہیں کہ میری آنکھیں ہوں بند	معلوم ہوا ابھی خدا کو میرے
توحید و بودہی کا نکرنا مذکور	مومن ہے اگر چہ سب اوسے کا یہ طلور

یعنی کہ بنائے ہیں خدا نے بندے
 ہے بکہ محبت رسول مختار
 آتا ہے قیاس میں حق اہل حدیث
 مؤمن شوق گناہ گاری کب تک
 مان اپنی خدا کو باز آ بہر خدا
 آ باب حدیث کا میں فرمان برہون
 مقبول روایت ائمہ نہ قیاس
 جنت میں ہے روز حشر جانا مؤمن
 ہر رات نہ مل روی صنم سے آخر
 مؤمن یہ اثر سیاہ مستی کا نہ ہو
 توحید وجودی میں جو ہے کیفیت
 کب تک ربط تہان دلجو کی نباہ
 آتا ہے یہ جہین چوڑ سب کچھ مؤمن
 مؤمن خلقت لباس پر مرقی ہے
 عامر ہے فی عصا نہ جبہ حضرت
 مؤمن لازم ہے وضع مرغوب بنے
 کیا خرقہ و عمامہ ہے ابد اسد
 نظر سے بری ہے کبریا فی اوسکی
 وہ بندہ نفس جو انا اللہ کے

ساکر

بندے کو خدا بنائے کسکا مقدور
 مذہب کو میں سوچتا ہوں لکن ہر با
 ہر چند قیاس سے نہیں ہے سروکار
 اسی تیرہ درون سیاہ کاری کتبک
 اسی دشمن دین بتوں سے یاری کتبک
 تقلید کے منکروں کا سرد فتر ہوں
 یعنی کہ فقط مطیع پیغمبر ہوں
 نادان نہ بن کہ تو ہے دانا مؤمن
 اک دن ہے خدا کو مونہ دکھانا مؤمن
 اندیشہ کہی بلند و پستی کا نہ ہو
 ڈرتا ہوں کہ حیلہ خود پرستی کا نہو
 کب تک فکر حصول حشمت و جاہ
 اک کونے میں بیٹھے کیجئے اللہ اللہ
 سر پائون یہ دامن کی طرح دہرتی ہے
 پیروں کی یہی وضع ہو اگر تہی ہے
 جو رنگ ہو آدمی خوش اسلوب بنے
 جب شکل بگڑ گئی تو تم خوب بنے
 آئینہ گداز خود منسانی اوسکی
 زینبہ اوسکی کو ہے خدائی اوسکی

میں خاک ہوں خاکسار ہوں تیرا ہوں
 زاہد مجھے کیوں کرے ملامت یارب
 شب عیش سے کاٹ کر سحر کی تو بہ
 تو بہ کا کھلا ہے در تو جاتی ہوگی
 فانی ہے جہان تو جستجو پھر کیوں ہے
 دنیا کو کہا ہے پنج روزہ سالک
 رونے سے غم دین میں مزا ملتا ہے
 وہاں آنکھ کھلی جمال یوسف دیکھا
 بیگانہ دیکھا ہر اک یگانہ دیکھا
 جسکو دیکھا غرض غرض کا اپنی
 کیا جانے کوئی زاہد و نکلی کہا تو نکو
 دن کیوں نہ بڑھے رات نہ کیوں نکر کم ہو
 جب تک تھے گرہ میں احمقوں کے پیسے
 مفلس جو ہوئے تو پھر کسی نے امی ذوق
 امی ذوق کر گیا کوئی دنیا کیا ترک
 ممکن نہیں ترک ہو کسی سے دنیا
 امی ذوق کہی تو نہ خوش اوقات ہوا
 تھا جبکہ جوان تھا جوان بدست
 ان آنکھوں سے روی لالہ کون بھی دیکھا

رحمت کا امیدوار ہوں تیرا ہوں
 مانا کہ گناہگار ہوں تیرا ہوں
 دن کی گنہوں سے شام کمر لی تو بہ
 دن رات میں دو مرتبہ اپنی تو بہ
 پھر نایہ خراب کو بکو پھر کیوں ہے
 امی خانہ خراب آرزو پھر کیوں ہے
 یعقوب سے کچھ رتبہ سوا ملتا ہے
 یان بند ہوں آنکھیں تو خدا ملتا ہے
 اپنے مطلب کا سب زمانہ دیکھا
 دنیا کا عجیب کارخانہ دیکھا
 تمیز ذرا چاہیے ان باتوں کو
 روزوں کے عوض کہاتے ہیں راتوں کو
 سب کہتے تھے اونکو آپ ایسے ایسے
 پوچھا نہ کہ تھے کون وہ ایسے ایسے
 دنیا ہے بری بلا ارے کیسا ترک
 جب تک نکرے آپ او سے دنیا ترک
 اکدم نہ ترا صرف عبادات ہوا
 جب پیر ہوا پیر خرابات ہوا
 اور انکو پیراز سرشک خون بھی دیکھا

کیا کیا دیکھا نہ رنگ ہمنے امی ذوق
 دنیا کے الم ذوق اوٹھا جائیں گے
 جب آئے تھے روتے ہوئے آپ آئے تھے
 ہر چند ہوں پیر اور سر پر ہے اجل
 ہے رشتہ عمر مختصر سا لکن
 ہو سب میرے دل کو ویا ہو آرام
 فاقون سے تباہ میری حالت ہے مگر
 غفلت میں گذر گئی جوانی افسوس
 وہ ولولے اب خزان پیری میں کہاں
 گلزار جہان کا کیا تماشا دیکھوں
 مثل گل رعنا ہیں نظر میں شب و روز
 وہ لطف چمن وہ سیر گلزار کہاں
 پیری نے تمام کہو دیا حسن شباب
 جو لوگ گذر گئے اونہیں یاد کریں
 ہر دم ہے ہجوم یاس و حسرت صفد
 جو مرتبہ درد و الم جانتے ہیں
 بیدار کو درد کی کہاں ہے لذت
 دنیا فانی ہے زندگانی فانی
 صفد رکھی فال بھی جو ہنسنے دیکھی

نہج

نواب صفدر علی خان

یوں ہی دیکھا جہان کو وون بھی کیا
 ہم کیا کہیں کیا آئے تھے کیا جائیں گے
 اب جائیں گے اور وون کو رولا جائیں گے
 تس پر نہیں پیٹ کے سوا فکر غسل
 شیطان کی آنت ہے میرا طول امل
 جز ذکر خدا نہیں ہے مجھ کو کچھ کام
 آنتیں پڑھتی ہیں قل ہو اللہ مدام
 کچھ قدر شباب کی نجانی افسوس
 افسوس بہار زندگانی افسوس
 اشکِ شبیم کہ گل کا ہنسنا دیکھوں
 دو روز کی ہے بہار کیا کیا دیکھوں
 وہ نعمہ وہ می وہ بزم وہ یار کہاں
 وہ ناز کہاں وہ ناز بردار کہاں
 یا الفت خوبان پریرا د کریں
 فرصت اتنی کہاں کہ دل شاد کریں
 دنیا کی بقا کو کالعدم جانتے ہیں
 جو ذائقہ اس میں ہے وہ ہم جانتے ہیں
 یہ ساز طرب یہ کامرانی فانی
 نکلا کلمہ ہی کہ فانی فانی

اما حکایت حال غایب و شکایت وقت حاضر

پس اجالتش اینقدر بسند باشد که زمان طفلی در شرم و تهیدستی و فاقه مستی گزشت
و عمر شباب در تب و تاب انواع غموم و هموم بسر آمد اکنون که عهد پیریست
هر چند در ظاهر عمر بنابر نعمت میگذرد اما تبعات این حالت باطن را خیلی
پر ملالت دارد

طفلی که زمان بازی می آر است دامن افشاند
آنگاه جوانی که دواش پدید است گل کرد و نماند
اکنون پیری نفس شماری دارد بیدل چه علاج
زین نسخه هم آخر ورق چند بجاست باید گرداند

و اما تفصیلش پس فرصت دراز میخوابد قدر کفایت از آن همین قدر می توان
بود که هستی تا پانصد درین صدرینو بهم که همروش هزاران آلام فتن است و هم
آغوش طرفه غربت های اسلام تقدیر کرده اند یالیتنی کنت شجرة تعصد
و نوزدهم جادوی الاولی ۱۲۴۸ که روان پاک را با تن خاک پیوند مستعار بخشیدند
و بی مانگی و غربت و بی تعلقی خاطر و آزادگی طبع و تجرد دل و تفر و آب و گل و
وحشت از زخرفت این سنجی سر او برداشتنی خاطر از دنیا و ما فیها و محبت فنا و
ذوق بقا همراه دادند الحمد لله علی کل حال پدر عالمی که هر که خاکش سبز باد
در ۱۲۵۳ به عمر چهل و سه سالگی بر حمت حق پیوست نخبه اهل بیت بود و میرا از
کیت و ذیت رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة منزله و منزله و مشواه جز

مادر و یک برادر و سه خواهر در خانه قریبی دیگر نبود و اُمّ الفت توأم بجاذبه
 محبت مادری قیام بخصانت فرمود و آنچه بالیست و توانست در اموحن علم
 و دانش کوشش و کوشش نمود و بر نماز و روزه تنبیه و اقامت کرد و چند پاره آ
 سی پاره قرآن مجید و فرقان حمید و اندکی از پارسی نامها یاد گرفت و در کسب
 علوم الهیه از صرف و نحو و جبران بحوالی وطن همچو فرخ آباد و کانپور سالی چند
 سرگروان مانند آرادتمندان پذیر تکفل مایحتاج بودند شوق حضور در مجالس
 و عطف و محافل درس و حضور مساجد در سر بود چاره نداشت جز دیدن اهل علم
 و صلاح و شنیدن کلام مردم دانشمند صاحب فلاح در فرخ آباد مولوی ان علی
 بدایونی را دید و در کانپور شیخ سلامت اسکشفی و مولوی سخاوت علی جونپوری
 و مولوی خرم علی بلهوری و شیخ عبدالحکیم لکنوی و دیگر اهل فقه و فلسفه را از
 وارد و صادر همچو زین العابدین آله آبادی و فخر الدین واعظ در اوقات مختلفه
 دریافت و مقدار علم و فضل هر یکی را بجای خود در خاطر آرزو مند سجید و در قنوج
 مولوی محمد علی واعظ برادر مولوی حیدر علی مرحوم نزیل بلده ٹونک و مولوی
 فضل الرحمن صوفی ساکن ملاوه و مولوی بشیر الدین قنوجی را دریافت و هم مولوی
 ولایت علی و مولوی عنایت علی و یحیی علی و فیاض علی عظیم آبادی و دیگر رفقاء
 ایشان را در پنجاب رجناب سفر غزو دید و مواعظ و اندرز ایشان شنید مولوی
 عنایت علی ترغیب قرارت بلوغ المرام دادند الحمد لله تعالی که بعد از عمری در از
 توفیق شش مسک الختام نام رفیق شد و علاوه آن دواوین بسیار در صول
 و فروع سنت مطهره و قافوقاً جلوه ظهور گرفت که سامی آنها در تراجم مخرر سطور در

کتاب مؤلفه اش مذکور است و پس از آنکه یکم ذی حجه ۱۲۶۹ هجری از کانپور سفر
 دہلی گزید زانوی ادب بخدمت مفتی محمد صدر الدین خان صدر الصدور دہلی
 تہ نمود و در اینجا جمعی را از اہل کمال در فنون مختلفہ ملاقی کردید از ملوک بہادر شاہ
 قلند نشین دہلی و اولاد و احفاد او را و از امران و اب امین الدین خان و برادرش
 ضیاء الدین خان و نواب مصطفی خان رئیس جہانگیر آباد را و از شعرا غالب و ذوق
 و صہبائی را و از وعاظ و فقہاء مولوی نواز شمس علی مہاجر و مولوی عبدالخالق مولوی
 محبوب علی و مولوی مخصوص اللہ و کریم اللہ و خواجہ ضیاء الدین و مولوی قطب الدین
 و سید نذیر حسین و حاجی محمد محدث و شیخ فیض الحسن بہار پوری و ملا نواب
 تریل حال مکہ مکرمہ و ارشاد حسین رامپوری و مولوی فضل حق خیر آبادی مولوی
 فضل رسول بدایونی و مولوی سنا الدین و مولوی شیخ محمد تھانوی را و از شایخ
 و فقہار شاہ احمد سعید و شاہ عبدالغنی و از اطباء حکیم احسن اللہ خان و حکیم ماملان
 خان را دریافت و صحبتہا رو داد و گفتگو ہائید و استعداد بہر واحد را در اثبات
 سنت و اثبات بدعت ادراک کرد و در حضور مجالس و مساجد لطیفانہ دست
 و لطیفہا آموخت اکنون یاد آن صبح و سانسہ در ایغ و نسوس بخاطر شکات
 میگذارد و خیال آن جلسات شیرین و حکایات مکین جسرت بر جسرت می افزاید

سقی اللہ وقتا کنت اخلاوا بوجہکم	و تغیر الہوی فی روضۃ الانس ضاحک
اقمنا زمانا والعیون قریرة	واصحت یوما والجنفون سوراب

در حین نزول این بلد ماہول علاوہ شغل درس و قرات توفیق زیارت قبور
 مبارکہ حضرات مشایخ علیہم الرحمۃ نیز دریافت بر مرقد شریفی خواجہ قطب الدین

تختیار کاکلی و شیخ نظام الدین اولیاء و شیخ نصیب الدین چراغ دہلی و شیخ
عبدالحق محدث دہلوی و میرزا منظر جانان و شاہ ولی اللہ محدث دہلوی
و اولاد امجاد ایشان و دیگر بزرگان طریقت و شریعت حاضر شد و در اوقات
فرصت مکرر باین سعادت شرف اندوز گردید و قباب تربت ہامی ہمایون
پادشاہ و گنبد منصور علیخان و دیگر بلوک و امرا را بچشم عبرت نگریست گاہ گاہ
بسیر و گلگشت اجمار و انہار و حدائق و از بار آند بار پر داخت و تختی ذالقتہ
ہمزبانی بایران رنگین طبع و دوستان اشقہ خاطر و آشنایان با مزہ ادراک کرد
و لطف زندگانی و حلاوت ایمانی برداشت نہ فکری از زمان و جاہہ بحسب
آمدی نہ یاد یار و دیار راہ اندیشہ زوی عمر شباب بود و صحبت صحبت جہا
و شغل شغل درس کتابہ

عیش وصال و ذوق کنار آرزوی کسیت | ہائیم و خرف بوسی آن آستان بلب

فراع از تحصیل علوم عقلیہ و نقلیہ و کتاب فنون ادبیہ و درسیہ مہین بود و
برگشتن بوطن بہین فراق مادر مہربان غفر اللہ لہا دل از غربت بر کند یکبارگی
دہلی و بایران دہلی را خیر باد گفتہ ہشتم رمضان ششم ہجری زوی بسوی خانہ
آوردم ہیچ میرس کہ جدائی آن دیار چہ کرد و تنہائی این ویرانہ بر سر چہ آوردہ

مگر ناگفتہ احوال و لم فہم کسی ورنہ | بگفتن ہر چہ آید رست حال بکیران باشد

از آنجا کہ سہشت این وابستگان و عزیزان مقصود بر کوشش من افتادہ بود
و وجہی از برای کفاف در دست موجود نہ دل بر سفر بست و عزیمت ہو پال کرد
نہ یاری کہ درین سرمایگی جو آمدی نماید و نہ غلساری کہ درین افتادگی

دستگیری فرماید در یاب هر که را بجز د چشم کشودن و دیده و اگر دن بی پیری
 ربوبیت کند و در خانه از نام در هم و دنیا ریشتری میسر نبود و احدی از اقا
 همدرد دل نباشد و راهی بسوی کسب قوت لایوت نکشاید و بهتری که آله زرق
 و زندگانی تواند بود حاصل نبود و بار جمله خورد و بزرگ خانه و ماند و بود خوش
 و بیگانه بر سرش افتد حالت دل آن بیچاره پراکنده خاطر چه خواهد بود

نه قاصدی نه صبائی نه مرغ نامه بری | کسی ز بسکیسی مانمی بر خمبیری

کینما اتفاق بعد از بست پنج روز بهو پال منزل شد رخت سفر در خانه کرایه
 فرود آوردم کسی نبود که مراد حضور رئیس مرحومه نواب سکندر بیکم تقریب کند
 یاب نایبان ریاست شناساگردانند آری عایت درمی و قلمی و قدمی اندیش
 چارنا چاز خامه بدست گرفت و حرفی خید از حال دردمند خود بخند دست
 مدارالمهام محمد جمال الدین خان بهادر نایب اول ریاست سرود سه

کس نیست که خارم ز دل ریش برآرد | این خارگر آتشی از خویش برآرد

ایشان با مقتضای کرم جلی وسعت خلق و محبت اهل علم و دین نوازش فرمودند
 و در حضور معفور حکایت عالم رسانیدند مخیم دولت و احتشام در آن هنگام
 باغ فرحت افزا بود و همانجا مطلوب شدم وقت شب بود و محفل از اهل دربار
 و اغیار تھی همین چند نفر خاص انخاص شرف اندوز حضور بودند بر خوردم از هر سخن
 رفت و از سلیقه هر کار و بار پر سجوی بمیان آمد چون وقوف بر احوال ذاتی و
 اضافی دست بهم داد فرمود این غریب بخوشی من می ارزد وانی علاج نیست که
 دیگری پیش از وی برضا و قرار داد صدر نامزد شده است ناظر از آنکه نیزنگ

تقدیر بعد از دو وزده سال همین تدبیر سرانجام دهد صبح آن شب که روز آدین
 بود باز فرمان حضوری امضا یافت چاشت هنگام حاضر شدم نواز شها فرمود
 والتفات ما کرد و در جویها نمود و از غره رمضان ۱۲۸۳ هجری در ملازمان آستانه
 خاص خویش با داد و بجد متنی که نوعی از قرب و حضور داشت بنواخت چندی برین
 حال بسر آمدیم فرائض و وظائف خود بجای آوردیم و هم در مسجد ابراهیم خان مردم
 را وعظ و اندرز میفرمودم بآری بخود گفتم فراق وطن و دیار و این سی رویه
 ماهوار و بستگان که چشم در راه و گوش بر آواز اند چه خوردند و من حکیمم دل بر ترک
 خدمت بستم و فی السماء سر ز فکر و ما توقع عدون بر زبان راندم ناکه رسا بود
 که همدران نزدیک خدمت میرفتی ریاست فارغ شد با هموار پنجاه رویه در انجا
 نشانیدند و خلعت قیام مقام این خدمت نواختند تا تجربه کاری همراه بود خلعت
 نذر دزدی شد و چیزی در دست نماند سالی دیگر برین حالت روز شب آوردم
 ناگهان با تقضای طبیعت طالب علمی و شوق مباحثه بگفته این و آن باشی
 علی عباس چپریا کوئی در سنده قلیان کشتی سخن در میان آمد و می و تامل
 با باحت بود و من ناقل کراهت بیفانده آن یار عزیز طرف شدم و
 محسن قدیم را که باعث این ملازمت بود بر سر اسارت آوردم صحبت با هم
 گیرانیتاد نوبت این ناخوشی بغزل من کشید بیکار شدم شانزدهم محرم ۱۲۸۳
 از بهوپال بغرم وطن سومی هوشنگ آباد بر آمدم و بیمار افتادم بعد از صحت
 باز از راه بهوپال رگه ای منازل ساگر شتم چاکری همراه و یاره سرمایه
 بر یابوی کرایه آن ماهوار از انسا راه بگرخت تنها ماندم و در حجره مسجد آنجا

پاشکستم مصاعب حضر و مصائب این سفر شرح نتوان کرد و باری خدا را
شکرست که ازین عزل و فصل وجد و نهرل نه در دل رنجی بود و نه نجات گزندی

هرگز بسینه خانه لیلی نکند میسل در سایه دیوار خود آنکس که غنچه دست

پنجم ربیع الاول ۱۲۳۰ و وصول کانپور دست بهم داد رسیدن همان بود و در کشتن
جنود ناپه بود از دولت برطانیه همان هنگامه عجیبی و فتنه غریبی و معرکه سترگی
و مقاتله بزرگی بر روی کار آمد و آقعه طلبان از هر سو راج موش در رنگ جراد
منتشر و فتنه جوانان در غارتگری اهل جلده خود غیر بمقصدت آنچه شد و گردید
انچه گردید و آنچه شد همه بجای شد و هر چه گردید جمله نامر اگر وید امان خیران
خود را بوطن رسانیدم و بگوشه عافیت کشیدم سه

غالب بریدم از همه خواهم که زین پس کنجی گزینم و بپرستم خدای را

نیزنگ تقدیر را دیدن است که با آنکه مردم این بلده می سرخلافت نبرد استند
و حرفی از بغاوت بر زبان نرانند با یک پیکار مختصری که فوج کمپنی را با سیاه
سه بندی فرخ آباد که در گوشه این شهر از طرف رئیس ناهموار آنجا قیام داشت
پیش آمد آنگونه در بوع غربا شهر همه بتاراج لشکر سکه و پنجا بیان رفت خانه را
نیز دین شور و غوغا فارت نمودند و از جمله ما را سبکدوش نشد بودند

چه خوش بروی دل تنگ مادری و اگر خدا دراز کند عمر خرم کاری ما

روز دیگر نوامی قتل عام شهر شهرت پذیرفت یاران پدر ما را با مادر و خواهر
بتقصیه بگزارم پنج گروهی قنوج آنسوی دریای گنگ بودند چند ماه درین
بجمله میدان پوره اتفاق آفاست افتاد بزرگ جانه سیاه رنگ بر تن و مان نشاند

شب هنگام در دهن بگیر میج نبود اللهم اجننی فی مصیبتی هذه واخلقنی
 خیر امنها درین فرصت از غره رجب ۱۲۴۲ چند پاره از کلام اسد از بر یاد
 گرفته شد چون عود بوطن گشت دوم ذیقعد ۱۲۴۲ بنا بر ناداری و بسکاهی
 بمرزا پور شدم و همان جناب اکبر علی خان سوداگر گشتم سابقه معرفت با پدر
 میربانی ما کردند و اتفاقاً آنها نمودند درین میان نامه رئیس موصوفه در طلب رسید
 در عین بارش براه جلیپور قصد بوبال کردم مصائب این رحلت بیچ میرس
 روزی در رودی میان صحرا یک گریه با سپ باب فرود رفت نزدیک بود که
 دریا بردشوم رحمت الهی دست گرفت و از ان ورطه هلاک بساحل نجات رسانید
 سنگی کلان میان رود حاصل سیل جبار گردید شب در کریچه تنگ از ان یکی از
 صحرائشینان نشسته با ما داشت بارش فرصت نفس راست کردن نمیداد
 غرض که هر چه بود مبلول گردید

از برشکال هند کسی افرغ نیست	یک خانه نیست کز گل این فصل دافع نیست
ترشد هر آنچه بود از اسباب و جامه ما	چیزی که خشک ماند بغیر از دماغ نیست

آخر ماه صفر صدر و رود بوبال اتفاق افتاد رسیدن همان بود و
 نفاذ حکم بدو رفتن همان خود بی طلب ازین طرف خواندند و خود در سلام و کلام
 مضاافه نمودند

جزین قدر توان گفت در حال تو عیب	که خال مهر و وفا نیست روی زیبارا
چار و ناچار بفرمای حکم حاکم مرگ مفاجات بادل شکسته و خاطر خسته و بال و پر	گسته در بقیه همان بارش محل سفر بجانب جیپور برستم و الحمد لله علی کل حال

و فی کل حال گویان بر آدم در ضمن طی مراحل گذر بر سر بلده لئونک صورت
 بست سافرانه در خانه سید حمید الدین مرحوم فرود گشتم سید اسمعیل خوش
 سید احمد قدس سره نیز بانی فرمود و بکاشانه خود برد و دو ماه چند روز لطفی
 سید القوم خاد مهم ضیافت نمود وزیر الدوله باد که خدایش بسیار
 خواهی نخواهی باعث شد بر اقامت و پنجاه روپیه ماهوار معین فرمود هشت ماه
 در آن الکه بسر آمد سید زکریا فرزند مولوی حیدر علی مرحوم دلجوئی هایسکو و
 مولوی امام الدین را در نیجا دیدیم و سراج الرحمن را سنجیدم از اهل علم آنکه در خود
 ذکر باشد کسی آنجا در آن وقت جلوه آرا بود همین شتی سادات پیر قدری خلق میکرد
 منشی ظهور علی مرحوم پیری تین و جهان دیده بود و باید شنا سابد را پیش
 آمدی درین حصص مبین که خاطر باند و بود آنجا بوجه چند رضا میداد ناگاه باز
 نامه رئیس سابق الذکر غفر الله لهما در طلب آمد و آن شکوک و او نام که در مره اولی
 بسعایت بعض اهل غرض بخاطرش خریده بود زوال پذیرفت سه

از طرف چمن نسیم اقبال و زید	وز گلبن امید گل لطف مید
یعنی که رحمن طالع و نجت سعید	پروانه التفات عاشر بر سید

دستوری گرفته رگرای عرصه مقصود شدم از لئونک تا نیمه راه سروخ معیت
 حاجی دیوان شمس الدین سلمه الله تعالی بود بسی انسانیت فرمود و خیلی رحمت
 داد چون از سروخ برآمده سیزدهم محرم ۱۲۵۵ او را در بوپال گشتم حضور رسید
 التفات عظیم فرمود و رعایت مصارف راه نمود و از آنچه گذشته معذرت
 کرد و مهتاد و پنجره روپیه ماهوار تعیین فرمود و خدمت تاریخ کاری سپرد عمری

دراز کاغذ با سیاہ کر دیم و تحریر دستور العمل بران فرید شد درین بین
 ملاحظہ خدا پرستی و حق گزینی مدار المہام بران آورد کہ با ہم قرابت رود
 این ماجرا در شہ ۱۱۷۰ صورت بست حق تعالی در مطاوی آن ایام ولیالی دو سپہ
 و یکدختر عطا فرمود و دختر دیگر بر حمت حق آسود بعد از چند سال مادر مہربان
 را با خواہران و شوہران ایشان از وطن پیش خود خواندم ہنگامان با شیخ حسینی
 کہ رفیق و خادم پدر مہرور بود و خیلی عابد و زاہد و متقی تشریف آوردند بدیدار
 حضرت ام و اخوات محبت تو ام شکر خدا مودعی نموده آمد کہ بعد از عمر دراز کجایی
 دست بہم داد و لکن نیز نگ قدرت و بازی تقدیر را چہ تو ان کرد کہ در نور و
 شش ماہ جناب والدہ ماجدہ و خواہر کلان و وسط متعاقب یکدیگر سفر آخرت
 گزیدند و در جوار قدس رحمت الہی آسودند

گر نقضا بود کہ با ہسم رویم | میرسد آنوقت کہ ما ہسم رویم

رئیسہ مرحومہ دلجوئی ہا میفرمود و ما ہوار را بصد رو پیہ رسانید و نیز نہ ما را
 ملازم گرفت بسی بر نیامد کہ خودش ہم خانہ نشین جملہ گوشہ و شست سخت
 دامن دل گرفت پانزدہ سال کامل در خدمتگذاری و فرمان برداری ایشان
 ماندم میان جلد متوسلان ریاست تعظیم و تقدیم تسلیم و دیگر امور تکریم اغراض
 می افزودند و با آنکہ مزاج شریف ایشان با سیاست و شدت بسیار موافق
 اقتادہ بود این ہیچیز را گاہی از نظر التفات محروم نپسندیدند

نگاہ تست بازاد بیش از دیگران | غلام مقتد حسن ہتسیاز توام

چون جناب رئیسہ معظلمہ حال نواب شاہجہان بگیم حفظہا اللہ و سلم بست ہفتہم

شعبان ۱۲۸۵ هجری است رازیب و زینت تازه و رونق بی انداز نخبید
 هوای سفر حجاز سیمت طراز جان ناتوان را مضطر ساخت و شوق حسین
 شریفین زادشرفها و تادیه فریضه حج و زیارت مسجد مدینه منوره و مرقد مطهر
 علی صاحبہ الصلوٰۃ و التحیة نعل در آتش گردانید

نزدیک شد که عشق نهان بر بلا شود | چشم نیاز و ناز بهم آشنا شود

داستان این سفر مبارک در کتاب اتحاف النبلا و حوادث این غربت در
 رساله رحله الصدیق مرقوم است اعاده چه حاجت چون بعد از هشت ماه
 وصول به وپال دست بهم داد و اهتمام مدارس سلیمانیه را منتخب گردیدم و این
 خدمت را نظر بشغل علم بهتر از جمله خدمات سابقه و لاحقہ دیدم و میکہ کیال
 برین ماجرا گذشت میرفتی ریاست پایہ عزل درآمد هر چند سر باز زوم و جادو
 انکار سپردم سو دندنیقتاد با کراهه تمام مراد خورد این کار دیده بجای
 او منصوب ساختند و بخطاب میردبیر و خانی و اضافه معاش مقدار دو صد و
 ماہوار نواختند چاره نبود بجز صبر کردن و شکیبا بودن سال دیگر چون اسیر
 آمد رئیس مصلحت در آن دید که مرا بزوجیت خود اتمیاز نخبید بعد از اطلاع
 گورنمنٹ و استحصال مرضی امالی صدر این امر خیر به وقوع آمد

مرا برسد بسم می نشانند | الهی بر سر آن کوی شمیم

خدا آگاه است و دل بیاب و چشم حیران گواه که مرادین معامله بیچ چاره گری
 و معاجم در میان نبود بلکه خود بانوی کاشانه دولت و اقبال را پیش ازین
 فکرتی درین باب بخاطر خطور میکرد هر چه هست از آثار و کان امر الله قدر

مقدور است این وصلت سبب شد بر ترقی منصب و عروج منزلت و حصول
 قبول بست چهار هزار روپیه سال و خطاب معتد المہامی و عطار خلعت گرامی و
 متعاقب آن بعد از چند ماه خطاب نوابی و امیر الملک و الا جاہی باشک ہفتہ
 فیرو دیگر مراتب متعلقہ این عروج ارزانی گردید و اقطع کک روپیه سال
 مراعات شد و سلسلہ بر سلسلہ افزود و اطلاق سابق پیرایہ تقیید لاحق گرفت
 و حریت قدیم نوعی از رقیت جدید ہم رسانید اناللہ وانا الیہ راجعون

پای بستن دورہ سعی شام دادند	دست و بازو شکستند و کمانم دادند
جان سخم خدرازد و زنج جاوید شد	خانہ در کویچہ آسودہ دلا نم دادند

مراکہ از ازل آزاد آمدہ ام و با خاطر ناشاد مخلوق گشتہ و آزاد رفتن و فارغ
 زستین آرزو دارم از من و دل من پرس کہ این علائق و عوائق چه قسم مرا ہر دم
 ذائقہ مرگ مضطرب می چشانند و این دارو گیر خلائق و حب و بغض این وان
 چه نوع ہر خطہ در کیف حرکت ندبوجی میدارد

نمیدانم گناہم چیست کز من سرگردانی	سرت گردم قصوری در وفا می نمودی بنیم
-----------------------------------	-------------------------------------

یا دایم گذشتہ کہ کسی مرا یار و نہ از من برخاطر احدی غبار و نہ از ہیچکسی بر
 جان من بندی و نہ ہیچ کس را از من گزند می حسرت بر حسرت می افزاید

سرت و رقاء ہتوف با حکم	ذات شجوی صدحت فی فلن
ولقد اشکو فما افہمها	ولقد تشکو فما یفہمنی
غیرانی با کجوی اعرفها	وہی ایضا با لہوی یعرفنی
ذکرت الفاود ہر صالحا	فبکت شجوا و ہاجت شجینی

حق گوئی من دوست از دشمن شناسد و راست بازی من خویش را از
بیگانه جدا نگرداند تا گرفتار دام این بلا که غایت متمنا می آید جنس من است
شده ام و هم آواز مرغان قفس این سپنج سرگشته هر که را می بینم در پی آزار
ست و بر سر عداوت و انکار با آنکه

شائستگی عداوت من نیست | بس منفعلم ز کینه و ربا

و چه این دشمنی جز آن نتواند بود که یاران زمانه آزارگان و اخوان و رعایا
و خویش و بیگانه حکمران را زبون میخوانند و تسبوی هوای نفس خود و دیگر
مواد فسق و فجور و تعدی و تطاول و ستم و جور و زور را هم چون می جویند این
حرکات بی برکات از کسی که قائل بوجود واجب تعالی و معتقد یوم آخرت
خود بوجود نمی تواند آمد

ما عجز دشمنیم و حریفان زبون طلب | ای خون ما بگردن طبع غیور ما

رحمت طبع رئیس معظمه که مجبول بر عفو غالب جرائم و تقصیرات افتاده است و
در گذر از کار پردازان بایست که منجر بعد سیاست در اکثر امور آمده موجب
جرات بسیاری از واقعه طلبان فتنه جوئی شده خصوصاً قطع نظر از حفظها
اسد و سلم از خوشیا و ندان و ذوی الهیات تا زیانه دیگر بر زمین ناز گردیده
حال آنکه دید و ادید این حالات از کسیکه صاحب حکومت و دولت است نفس الام
نزد انصاف پرستان موجب شکر باشد نه شکایت چه درین دور آخر و زمان
پسین که زمام فرمان روائی ممالک مختلفه بست به کعب بن زبیر بی دین است بزرگی
ثروت و جاه مرخص و از جهل و سفاهت اگر کی بر خلاف راه و رسم انقیاد میماند

اذا ملکت فابیح سیر و انصاف آن باشد که وی در خورد سپاس بود
نه موقع حسد و بغض بقیاس و لکن رسم این خاکدان فنانشان همچنان افتاد
است که نیکان نامراد باشند و بدان خرسند و شاد

طالع مردم ب فکر رسامی باشد | شعله آتش تصویر طلا می باشد

اینقدر ضرورت که چندان تلخ نباید بود که از دانات بیگنند و آنقدر شیرین
نباید شد که بگلویت فرو برند چون زمام حکومت این الکه بدست زنان است
ورقت طبع و قلت انتقام شیوه و فطرت ایشان اینقدر مسامحت که بوجود
می آمد هرگز بوجود نمی بایست آمد تا حرام نمکان فتنه جوی را حوصله بیشتر نشود
رئیسه مغفوره خواه طبعاً یا تکلفاً چون طریق مزید سیاست می سپرد احدی
سر برنیداشت رئیس مغظمه حال چون جبلة خوگر عفو و معافات افتاده است
این همه شور و شغب چهار روز افزون است آری

غلط است اینکه همه اهل مول بیدوند | هر که را دیدم ازین طائفه آزاری داشت

درین عرض مدت چهار سال که ریاست را از طرف اهل کاران و متوسلان
گوهر بگیم جده فاسده و حیه ساعیه این الکه شکایت مظالم و عدوانات بزرگان
آمد زمره مفسدین رازگ شرارت جنید مال مفت دل حیرم میانجیان و
رسولان و کوچک ابدالان ایشان انتظار فرصت کرده و موقع اخذ و جر
بدست آورده و نزاع آستانه را باکاشانه ریاست غنیمت بارده شمرده
کردند آنچه کردند و خوردند آنچه خوردند و بردند آنچه بردند و دادند آنچه
دادند و باطل محض را حق بخت نمودند

شهار قیب چند بکوی تو جا کند | او هم بروز ما بنشیند خدا کند

بر ضمیر منیر ریاست ذره از ان مخفی نیست و لکن

چین بر چین ز جنبش هر خس نمی زنند | در یاد لان چو موج گهر آرمیده اند

اینقدر بالضرورت شد که بعضی حکام را خلاف واقع فہمائیدند و با ہم شکر رنجی با
افزودند اما عاقبت بخیر ماند و العاقبة للمتقين این معامله سخت بیجا بیج
ست از طرف ثانی الوف و لکوک تلف شد تا شد آنچه شد سخت مشکل است

که او باش حرام خوار و خون ریز و ریاست نرم دل و ستم پر مهر بیچاره کار فرما
ظاہر که نخش همچو مجاز در پیش حقیقت بیکار است چه کند اگر ز مام اقتدار بدست
دادندی یا نقد اختیار کف فکرت او نهادندی تنقیہ این مواد فاسد بکند و سهل

سهل می تواند شد ظاہر پرستان ہر او خوب و مرغوب و محبوب را محبوب دارند
و ہر گناہ نا کرده را کورانہ و کر بجانب ما منسوب مینمایند و اللہ یعلم و انتم
لا تعلمون از من پرس که درین حالت پر ملالت چه قسم زندگانی میکنم و بگدام

اندره برون و افسروگی درون روز بہ شب می آرم

قسمت ما بجهان غیر ریشانی نیست | سر نوشت من زلف تو بیک مضمون است

ہر چند سمند اندیشہ را جولان و خود را در بوتہ فکرت گد ختم کہ این الفاظ
بمعنی را کہ مجرد تعلق صوری از برای نام بمن دارد ربط نباشد و این اعراف

و مصطلحات ریاستی را کہ ہر دم درون مرا پتیا ب میدہد و بیاب میسازد و دست
بسوی من نبود میسر میشود چه کنم کہ با تقدیر تیزہ نتوان کرد

انچہ نصیب است بہم می رسد | اگرستانی بہستم می رسد

درین پرده اگر شکری بجز آن رسیده باشد و حقی بحقدار وصل نگرددیده خاکسای
مغذورست و در حقیقت مجبور و مقهور مگر فردا اگر خدا خواهد مغفور و مغفور خواهد
بود الا من اکره و قلبه مطمئن بالا ایمان

نشہ از سرفتن یا بی فیض شد صباحت یا دل باشد و گری یا صبح و شام دیگر است

ندای احشر و الذین ظلموا و انزوا وجهم ہر دم خون تاب از رگ اندیشہ
میچکاند و صدای و امتنان و الیوم ایها المجرمون ہر لحظہ ذائقہ عذاب لیسیم
میچشانند در ایام خالیہ بود دید تمہیات رئیسہ معظمہ در مطاوی معالجات قابلات
باشارہ بعض اعضا ریاست اغرہ دولت ادویہ عقم بکار بردند با آنکہ این آرزو
اگر کبنا آید مجرد رحمت الہی است انطوار خیال انتراع ریاست باین شیوہ
یعنی چہ پس مرا با بانوسی دولتکدہ اقبال عافا ہا اللہ تعالی یکجا زہر در کاس
کردند اجل موعود مقدر نبود کار ہر دو بہ قی و اسہال کشید حالاً انچہ درین جنس
اندیشید نفی بلد و دفع دخل بد بود سود مند نیفتاد ہر خرید خرنیہ عجزہ دست بڑ
این و آن شد گشتن خوشستند و در کین شستند دست بسم ندادہ

ہوتانہ و ہان مشورہ قتل ہمارا | لو حضرت دل اور سنو تازہ خبر اور

با جملہ این اخوان الشیاطین و انبار انحراطین انچہ بوجہ ما با حضرت رئیسہ
حیا ہا اللہ و بیا ہا کردند و میکنند و انچہ بسبب و می ادامہ اللہ اقبالہا
با این نمود بی بود نمودند و مینامند بیش از انست کہ بصر تو اندر آمد ملاحظہ
این احوال و معانہ این احوال ترجیح فقر بر غنا میدہد و تجربہ چندین سال
این صدا گوش دل میدہد

خوشا جهان تمیدستی و غریبانش	زوال نیست در اقبال بی نصیبانش
-----------------------------	-------------------------------

مرا خود آرزوی این اوج موج گاهی دغدغه در دل نکرده و اکنون که بی خواست
من این بارگران بردوش من انداخته اند قدرت کار و باری بدان منضم
ساخته اند مشیت امور بدست دیگرست و حکایت از من بهجور سه

جرم از طرف غیر و طاعت همه بر من	گویی سرانگشت طاعت ز دگانم
---------------------------------	---------------------------

مرا اگر دسترسی بخشند این کجروان را باندک فرصت رست می توان کرد
یا مرا اگر بمن بگذارند دست از دو کون می توان افشانده چنانی مراد دلست
و اول سخت مشکل و لکن سه

نی دوا می رست می آید بنجان هم میرود	در در حال من بیماری باید گریست
-------------------------------------	--------------------------------

چون این حرام نمکان مگس طینت و فتنه انگیزان بهائم سریرت هیچ راهی بسوی
مدعای خود در باره این هیچکاره نیافتند درین نزدیکی سه چهار سال نزد حکام
بالادست بو بابت و امثال این الفاظ بدنام کردن خواستند و تهمت ترغیب
غزو و مانند آن را شتر دادند تجربه صدر عالی قدر نسبت این ریاست دولت
عموماً و نسبت این بی حراست و وصولت خصوصاً قاضی بعدم ثبوت این قسم
افتراآت و خذ عبیلات شد ورنه نزدیک بود که دست بخون بگینا بی نگین
سازند و ساز مدعا برانی علی رؤس الاشهاد بنوازند با جمله ازین جنس
ماجرایات بچشم دیده و بگوش هوش شنیده بسیارست اما موانع اظهار و
عوائق ابراز از خارج و داخل بشمار و مستمع ناپیدا و منصف منفقود
و چاره گر غافل و فتنه انگیز موجود این که گفته شد اندکی از بسیار و شستی

از خروارست

شرح این هجران و این سوز جگر | این زمان بگذارتا وقت دگر

دنیا را اگر بیدیه عبرت نگری و چشم تجربت بینی در یابی که بقار ریاست
نه موقوف بر حسن نظم و بسط عدل است و نه زوال آنها بوجود جور و مظلمت
بلکه محض بقدر قدرت مقصود بر مجاری امور بحسب اغراض جمهورست نه آن
مظلمه در برابر حصول زر با خاک برابر میشود و صد هزار نصفت نزد عدم
وصول مبلغ عین تصور میگردد این طمع از که نامه همگان را فر گرفته و دان
سیار دراز بهم رسانیده نزدیک است که آسمان بشکافد و زمین بترقد مهدی
بر آید و عیسی فرود شود و دجال در گیتی بگردد و بلکه در صورت بد مند و یوم نشود

راجلوه دهند

هر جفائی که کنی رحمت جانست ولی | رسم انصاف مباد از جهان بر خیزد

ترسم که اگر شمه از حالت دل خود بصبح انهم یاران زمانه که ظاهریستی دنیا
ایشان است و انکار از باطن صادقان فراست ایشان سر بقبول این دستان
فرود نیارند و خویش و بیگانه که بنده شکم و کنیز دنیا رود درم اند این افسانه را گل
بر بالا خوانی نمایند و زنه اینقدر ضرور میتوانم گفت که مراد در نهاد خویش پلاس
و حریر بیک نرخ می آرد و جواهر بیش از سنگ در میزان نظرمی سنجید و این
اوج و موج که مشت خاکی را از سر زمین قنوج برداشته از زانی داشتند
و بی حرکت ارادی او رجم اقبالش افزا ختند از قاسر قسرت و در نفس الامر
از طرف مختار مذهب جبر روز روشن نمونه سراب است و شب سیاه دیده پر آب

تن اگر چه گرفتار نشاء این آب و گل است باری باری تعالی را شکر که جان
در هوای آخرت بسمل

گر شاخ صنوبری بر آید چه عجب	ور محنت دوری بس بر آید چه عجب
چون دل که خلاصه وجود است آنجا	تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب

چگونه از آفرینش خود که آنچه دل میخواهد و جان میجوید و تن می طلبد
آن خواهد بود که دلی نبخشند که غذای او غلم باشد و جانی دهند که محور ضای
جانان بود و تنی ارزانی دارند که محتاج آب و نان نباشد

کان لی قلب اعیش به	ضاع منی فی تقلبه
رب فارده علی فقد	ضاق صدری فی تطلبه
واغت ما دام لی سرمتی	یا غیث المستغیثین به

سبحان الله و بحمده حال دل این است و معامله اسیران آب و گل آن
که چند آنکه میگیریم مرا بندی تازه بر پای می کنند و غمه تازه در طنبورم میدهند

گر باین سازت دور از روی جانان بسوز	زنده ام من هم بآن تنگی که توان رسیدن
------------------------------------	--------------------------------------

درین ولا که طوبی نیکوی فرزند انم بود حضرت والیه عالییه این الکه ایشان را
بعطاء اسپ و فیل و اقطاع دوازده هزار روپیه سالانه و خطاب خانی
و بذل انواع مهربانی و دیگر مراعاتهای خاندانی نوانوش بالامی نوازش فرمود
و حاسدان و ناتوان بیجان و کوته اندیشیان را که رضی نمیشوند الا بزوال
دولت من و وابستگان من نوید قل صوتوا بغیظکم بگوش هوش رسانید
این تیغ نیست آنچه با من کرده اند درون و برون ما را بدان نه اخته اگر چه

تتم زبان شود و تا جهان ست بشکر و سپاس آن عطا یا رطب اللسان ماند
 شکل است که حرفی از کتاب و پر تویی از آفتاب عالم تاب بگزارش تو اند آمد
 در اینجا این در مانده را همگان از که و مه و یار و اغیار چشم کینه می بنید و تنها
 ایشان بدیده قدر شناسی و دوستداری می نگرند و گمانه خود و بیگانه همه
 می شناسند غرض که آنچه ما را با ایشان می بالست ایشان با ما کرده اند و دل و زبان
 ما را از سپاس و شکر گزاری احسانات و مودات خویش کوتاه ساخته امیدوارم
 که روز حشر مکافات این صالحات در دامن و کنار خویش بنید و خرامان خرامان
 بصدور می نوشتیندانی لا اذیم عمل عامل منکم و من یعمل مثقال
 ذره خیرا یراه از آنجا که شکر محسن منجمله شکر خداوند سبحان است و تا دیر
 آن صید فرید و قید عبید است لهذا در غالب مؤلفات زبان ناتوان به بیان
 آن منطلق شده درین نامه مختصار چنانچه نیز بدان اشارت رفت که لیس شکر
 الله من لیس شکر الناس و کدام ناس که با بیان درست و اسلام راست و
 احسان نیکو سر بلند و از جمله خصال حمیده برومند بدل وجود و سخا و جهود
 کنیز خانه اوست و مرحمت و عفو و قیام بوظائف و فرائض دارین غلام کاشان
 او بر ترجمه قرآن مجید از بامی بسجده تا نامی تمت بدون مراجعت تراجم قادر
 و بسوی خیرات و صالحات و تعاون بر و تقوی مباد و بهیگی شامل حسنه
 از صورت و سیرت و سریرت موصوف و حمله گلی مراسم بدع و شکر از
 دولتگده خاصش موقوف این باجرا بشنوید و مرا بنید که معذک رزقی
 طلبم که کفاف باشد خدقی خواهم که عفاف بود خانه جویم که گشتن شناسد

همشینی پسندم که جز مذاکره علم حرفی دیگر نراند خلوتی خواهم که غمیر او را
 جل ذکره در آن راهی نبود خلوتی جویم که لایستی جلیسه سیما می صدق
 باشد و وصلی خواهم که فراقی در پس نداشته باشد فراقی طلبم که وصل با سوی
 بخاطرش گذار نبود زانی خواهم که از وی هیچ انکاری و آزاری نرسد
 فرزند می جویم که از وی بر خاطر من باری نباشد خادمی خواهم که ناگفته بفرماید
 چاکری جویم که مرا نر بخاندیاری طلبم که هر دم نوید بینی دهد دوستی خواهم که در
 غیبت دشمنی نکند ز لستی خواهم که در شغل کتاب و سنت بگذرد مرگی ننماید
 که همچو مرگ دوستانش بود گوری پسندم که چینی از چستان جنت بود حشری
 خواهم که مراد در آن رستخیز بزرگ عرش در سایه الهی بنشاند حسابی را امیدوارم
 که لیسیر بود کتابی را خواستارم که در بین آید شفاعتی جویم که گناهان معلوم و
 غیر معلوم را یکسر معدوم گرداند رحمتی را طلبگارم که سیئات را بحسنات مبدل
 سازد و بهشتی خواهم که تجلیگاه طور آفرین باشد دیداری آرزو کنم که هیچگاه
 دوری از آن نصیب دل حزین نبود لقای جویم که مراد خود متلاشی فرماید
 نگاری خواهم که مرا از من بر باید

خوشا وقت شوریدگان غمش	اگر ریش بیند و گر مرهمش
گدایانی از پادشاهی نفور	با میدش اندر گدائی صبور
و مادم شراب الم در کشند	و گرتلخ بیند دم در کشند
بلائی خارست در عیش مل	سلحدار خارست باشاخ گل
نرتلخ است صبری که بر یاد است	که تلخی شکر باشد از دست دوست

اسیرش نخواهد رفتی ز بند
 سلاطین عزت گدایان حی
 ملامت کثانندستان یار
 بسر وقت شان خلق کی ره برند
 چوبیت المقدس درون پر ز تاب
 چوپروانه آتش بخود درزند
 دلارام در بر دلارام جوی
 نگویم که بر آب قسا در نیند

شکارش بخوید خلاص از کند
 منازل شناسان گم کرده پی
 سبکتر برداشترست بار
 که چون آب حیوان بظلمت درند
 رها کرده دیوار بیرون خراب
 نه چون گرم پیله بخود در نیند
 لب از تشنگی خشک بر طرف جوی
 که بر ساحل نیل مستقی اند

باجمله تو خیال خواهی کرد که این پدیان از عالم دیوانگی است نه از جهان فرزنگی
 و من اندیشه میکنم که مرا چه می باید کرد تا این آرزو با راز و در بچشم سر بنیم
 و ازین دوستان دشمن کام و دشمنان مخلص نام بهر هیچ که می تواند شدن
 ربانی گزینم خداوند مضمون اتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة
 و قنا عذاب النار را از برای من ظلوم و جهول حکم محکم و قضاء مبرم
 کن و اتیناه فی الدنيا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین را بجهت
 عجز و زبونی من تفسیر مرفوع فرما من آثم که من دانم تو همه میتوانی کرد و من
 هیچ نتوانم هر چند مقتضای حال و مصلحت وقت نبود که این افسانه باید
 گفت و خود را از برای هرزه گویان نشانه باید ساخت و لکن تا از آن عسر
 باین یسر رسیده ایم خدای عالم الغیب والشهادة میداند و می شناسد
 می بیند که با احدی از اعالی و اسافل و رؤس و اذناب اندیشه بدی و

گزیند سانی را بخود راه نداده ام و جز مدارات و مراعات و مواسات دشمنی
 دوست در همگی امور خارج و داخل فکری باطل در باره هیچکی از اخوان و
 ارکان و رعایا و بر اینان نموده اگر یکی را با صافه تنخواه مرحمت کردیم آن دیگر
 را ببطا جاکیری سرفرازی بخشیدیم و آن سوم را خلعت عهده دادیم و آن
 چهارم را بترقی خدمت مخصوص فرمودیم قدیمی درین بازگشت دولت از
 حقوق خویش محروم نیفتاد و وجدیدی از در این دولتکده مایوس نرفت بیفتلی
 نیست که خیرات کثیره دست او نگرفته مسافری نیست که آرزوی خود از امداد
 و اعانت خیر در کنار ندیده غرضکه هیچ کار خیر و برکت نباشد که در آن رئیس
 معظمه سلما الله تعالی سبقت از اهل عصر خود نبوده و هیچ مرتبه از مراتب
 قدر دانی و آدم شناسی و مرحمت و مروت و علوهمت و بذل مقدرت
 نبود که در آن سعی و افراز وی حفظها الله تعالی بظهور رسیده آری چندی
 فکر سد باب مظالم و رخنه در کار رشوت که دشگیر در ماندگان است در میان
 بود و چرا نبودی که تا انتصاف ضعیف از قومی نشود هرگز هیچ ریاست
 و سلطنت رستگار نگردد

کسی خسپد آسوده در زیر گل	که سپند ز مردم آسوده دل
یکدو دار و گیر این جنس که خلل انداز غرض تارا جگران رعایا و میطلبگان	بر ریاست سبب بیان خلاف واقع و پدید آمدن و قانع شد با آنکه امر
آن بازار نیز خاموش است اما این شیاطین الانس همچنان از برای بدنام	نمودن نگو نامی چند در جوش و خروش

شکوت و ماشکوی لمثلی عادة - | و لکن تفيض الكاس عند امتلائها

این حکایت حال بندگان دنیا و عاشقان این سنجی سراسر است و اما شکایت کسانی که خود را از زمره اهل دین و علم گیرند و منافقانه در پیرایه مولویت و مجددیت و مجتهدیت و فلسفیت و فقاہت بلا داعیه ضرورت شرعیہ و بلا سابقه عداوت و جز آن از اسباب بغض و حقد و حسد با افتادگان بی بحث و تابعان بی بدعت طرف میشوند پس قصه عجیب و حدیث غریب است و از غایت طول و نهایت عرض در خورد ضبط درین کلام موجز نظام نیست

اگر جمله را سعدی انشا کند | مگر دفتر می دیگر املا کند

مختصر آنکه تا درین ملت هفتاد و دو فرقه پیدا شد چندی میان یکدیگر بازار جدال بزبان بلکه در بعضی مجال قتال بسیف و سنان گرم ماند و سبکه اکثر این فرق باطله منقرض شد و وی در خاک نفست جز روغن و خوارج و بعضی شعب ایشان کسی باقی نماند که موجب امتیاز از اهل سنت و جماعت بود این گروه سعادت پژوه که عبارت از اهل حدیث و مبتعان طریقه جامع قرون مشهور و لها بالخیر است از ابتداء حدوث فرق تا حال یکیمان بر یک منوال مانده و بوده آمده و وجود بدعت و احداث اگر هست در غیر این خصای از اهل مذاہب باشد ایشان خود کدام احداث نکرده اند و بایجاد مذہبی و بدعتی تازه رضا نداده بلکه هنوز بر همان صرافت اسلام و محضت سنت قدیمه باقی هستند چنانکه کتب طبقات ایشان بلکه مؤلفات اعداء ایشان همچنین کتب تواریخ و سیر ناطق است باین مدعا و اعدل طوائف اهل اسلام در اثبات

مراتب تقوی و استتلاف و اقل مردم در بعد از تفرق و اختلاف و ارحم است
 با اعداء و اگر مخلق در صدق همین گروه است پس بس و حدوث مذاهب بگما
 و جلها خواه در عرب باشد یا در عجم و خواه در نجد بود یا در غور بی شبهه خلاف
 هدی قدیم و شرع قویم و صراط مستقیم مذکور است و این معنی بروحی روشن
 است که محتاج بینه و تنبیه نیست هر جا برکت دین و عارف علم شرع عین
 آزامی شناسد هر چند غرض نفسانیه قوم و عداوات یکدیگر که فشار آن
 محبت دنیا و علو خود و سفل غیر باشد زبان را بند ساخته بلکه بخلاف آن دیده
 و دانسته گو یا گردانیده و این حرکت بی برکت سبب اراقت و ما کثیره و اطلاق
 نفوس و تخریب بیوت بسیاری از اهل جلد ایشان هم گردیده تا بدگیران چه
 رسد معهد از بدسگالی خویش و شماتت اعداء خود عبرت نمی گیرند و بجای آنکه
 در روز و قدح اعداء اسلام مثل روانف و خوارج کوشند مگر شکست اهل سنت
 بسته اند و نام ایشان و بانی و باغی و غازی و طاعنی نهاده با آنکه تابع سنت
 که تقلید مذہبی از مذاہب نمی کند اورا نه با مذہب و با بیه کارست و نه از
 مذہب دیگری در خاطر غبار آزادگی از مذہب عجب نعمت بزرگ است که
 در ملت اسلام جز اهل سنت نصیب دیگری نشده و تقیید مذہب خواه مذہب
 مقلده باشد یا مذہب بتدعه یا مذہب و با بیه یا مذہب نیچر یا مذہب بین
 یا کدام نخلت دیگر همه موجب عداوت و سبب بغاوت با این سلطنت عالیہ مگر
 حیثی که درین مقام بر دل ناکام میگذرد و ملاحظه مغالطه و ہی ابنا جنس است که
 عداوت درونی خود را با این سرکار بزمه شست پری از غرباء اهل اسلام برشته آ

و نام ایشان و بابی و غازی و نحو آن نهاده و نمیدانند که طریقه دیانت ایشان
 جز اینقدر نیست که نماز و روزه و حج و زکوة بجا آرند و در ترک خصال ذمیه
 و کسب حلال حمیده تا تواند کشش و کوشش نمایند دروغ و ریا و کینه و حسد
 و تکبر و حب مال و جاه و طمع زور و کسب حرام و جمله عیوب نفس را بر خود حیرام
 سازند و وفاداری و خیرگامی و مکافات احسان و استحکام عهد و حفظ میثاق
 و صیانت ذمه و عدم نقض عهد را هر چند با غیر مسلمان از اهل کتاب و مجوس
 و هندو باشد بر خویش واجب گردانند و این همه اوصاف در گروه اهل سنت و
 جماعت موجود است و در اعداء ایشان که خود را مقلد و متذہب و مخالف خود را
 و ما بیه نام نهاده اند یکسر منفق و سرکار بریش را باریش و جنبه و دستار کسی چه
 کار و آرزو پوشیدن از آن فوق نصف ساق و نه نوشیدن قلیان و ندیدن
 رقص نسوان و نشیندن نشید علیمان چه آزار و این احوال را در وهابیت که از
 دخل و باز با آنکه اهل حق را که تابع سنت مختار اند از تسمیه و هابیت و امثال آن
 صدگونه نفرت و عارست و هابیت نام مذہب است و ما از مذہب آزاده ایم
 و دل با تبع قرآن و حدیث داده اگر گویند که و بابی نام کسی است که با دولت
 انگلیشه دشمن است و برایشان جهاد را فرض میداند پس در جوابش همین قدر
 کفایت باشد که مسأله فرضیت جهاد بی شبهه در قرآن و در حدیث و در هر کتاب
 مذہب از مذہب موجوده مسلمانان عجم و عرب مذکور است و این کتب در هر
 زبان مترجم شده جهانگیر گردیده و در هر زمان بلکه در هر ماه و عام خاص
 در مملکت معموله سرکار عالیہ انگلیشه از ہند و سند و جز آن پیرایہ طبع پوشیده

عالمگیر میگردد و هر زن و طفل در آن فضائل جهاد و حکم آن میخوانند و اعتقاد
 خود بفرصت آن دست میسازد پس حجر بر بعض کتب و بعض اشخاص و قطع
 نظر از بعض یعنی چه آنانکه دیگران را او با بی نامند و جهاد را بسوی ایشان
 منسوب میسازند و باین حیل گری حکام را از بعض غفلت نشان بر سر انتقام
 کشیدن می آرند از ایشان باید پرسید که در کتب در سیه و مذمبیه شما نیز
 حکم جهاد با مخالفان اسلام مرقوم است یا نه و بعد از آنکه مرقوم است اعتقاد
 بحقیقت آن دارید یا نه و اگر دارید پس وجه تقاعد از آن چیست و نیز جهاد
 خاص با نصاریست یا با دیگران نیز رواست شک نیست که احدی از
 ایشان انکار نتواند کرد و آنرا آنکه این مسئله در کتب ایشان موجود است و می
 بدان معتقد است مگر اینقدر خواهد گفت که جهاد موقوف بر وجود شرک است و شرط
 است که در سنت صحیح یا کتب مذمبیه فقهیه مرقوم اند و تا آن شرط پایفته نشوند
 جهاد هرگز جایز نیست و اگر کنند خلاف شرع خود کرده باشند و درین صورت
 چون مدار کار غزو و جهاد با مخالفان اسلام بلا تخصیص حکام و رنگ برین معنی
 مقصور آید پس بالیقین میتوان گفت که امروز در مملکت هند از کلکته تا
 پشاور و از گجرات سند تا دکن مثلاً بلکه در چهار دانگ این قلم کسی نباشد
 که معتقد جواز جهاد و قتال با دولت برٹش خواهد بود زیرا که شرط این عمل
 یکسر درین وقت درین کشور مفقود است و اجتماع آن شروط و ضوابط
 در مردم این روزگار خیلی دشوار می نماید پس این خیال باطل و تبلیل معتدل
 و تصور مختل که مجرد وجود این مسئله در کتب اسلام و شیوع درین تدریس آن

در طلبه علم عین مخالفت و بغاوت است یعنی چه و بهین است حال دیگر مسائل
 که مانند این مسئله باشد آیا کتاب الجهاد در مختار و فتاوی عالمگیری و قاضی خان
 و کترو شامی و نحو آن نیست یا خاص بکتب بهین اهل سنت است پس بس اهل
 بدعت تقویة الایمان و نصیحة المسلمین و کتاب التوحید و فتاوی اصراف المستقیم
 و امثال این رسائل را کتب مذہب و مابیه نامیده اند انصاف باید کرد که
 درین رسائل مسائل جهاد کجاست آنچه هست بهین دعوت است بسوی مراء
 تقوی و طهارت و هدایت و ارشاد

چشم بدانند لیش که برکنده باد | عیب نماید بهنرش در نظر
 طرفه آنکه تمت و مابیت در هر شهر و هر قطر رنگ دیگر دارد در دکن و مابنی
 کسی است که مسکرات را مثل سیندهی تارک باشد و در ممبئی و مابنی کسی
 است که یا شیخ عبدالقادر شیعئا لله نگوید و در او ده و مابنی کسی است
 که تقلید مذاهب مروجہ نماید و در دہلی کسی است که گورنمی پرستد و در
 بدایون کسی است که معتقد بدعات مشائخ نیست و در حرین شریفین کسی
 است که ہم عقیده اهل نجد باشد و قس علی ذلك حالانکه این امور را هیچ
 مناسبت بعداوت و بغاوت سلطنت انگلستان نیست و کسیکه و مابیه را
 منسوب بسوی او میکنند یعنی محمد بن عبدالوہاب نجدی و سی با تصفاق
 مؤرخان رضاری و اسلام در ہند نیامده و نہ ہندیان را با او کدام علاقہ
 تلمذ یا ارادت یا معرفت بہم رسیدہ آنچه از آثار الاوہار و تاریخ شام
 جز آن از مولفات علماء رضاری ثابت شدہ و در تاج مکمل نوشتہ ایم

معلوم میشود که دعوت مذہبی آن شخص منحصر در اقطار حجاز و حوالی آن بود و جہاد او با اہل بد و بود از مسلمانان نہ با دیگر اہل ملل و نحل و کیفیما مکان مجر و حسن عمل و اصلاح باطن و گریز از فتن را از ما و ما بیت نام کردن خون انصاف ریختن است و اگر فکر و اندیشہ جنگ نمودن با سلطنت انگلیشیہ یا دولت دیگران استحقاق این تسمیہ دارد و ہر کہ از ابتدا عمل برطانیہ دارند با ایشان پیکار کردہ و در زمان غدر ہندوستان از جنود ما ہب و بمقاتلہ و تاراج پیش آمدہ ہمہ باید کہ وہابی باشند خواه ہنود اند و خواه مسلمان و خواه اہل ملت دیگر تخصیص مشتی اہل تقوی با این اسم و رسم حسیت بلکہ آنچه پیش ما محقق شدہ آنست کہ ہمین زمرہ واقعہ طلب فساد انگیز حکام وقت را کہ اطلاع بر حقائق این امور ندارند مغالطہ دادہ اند و مشیت عداوت باہمی خود را درین پردہ و نامودہ کار از پیش بردہ اند رب مشہورہ الاصل لہ ورنہ در حقیقت و نفس الامر و در واقع قطعاً و یقیناً ہیچ قومی دو ستار تر از اہل تقوی و ارباب دیانت بحق دولت انگلیشیہ نیست کہ طریقہ ایشان منبت بر خایت عدالت و حفظ از نقض عہد و حرمت بغاوت و نخوان

درد و لم کہ پیش تو فسانہ بیش نیست | چشم ستارہ را مژدہ خون نشان کند

این حکایت بسیار درازست آدمیم بر آنکہ درین عمر پنجاہ سالہ یاد نداریم کہ با وجود چندین شغل علم و انہماک در آن با احدی از ملایان و معلمان در مسائل و رسائل دین جاہدہ مکابره بلکہ مناظرہ و مباحثہ مثل ابنار و ہر تخصیص مخاطب سپردہ باشیم و اگر در بدایت طلب علم بنا بر عدم تجزیگی کلمہ حق نوشتہ ایم یا کشف

التباسی نموده بعد از آنکه خوض در حقائق امور رفت آن ساخته و بر ختم
 تقویم پارینه بنظر آمد و از شماره تالیف بیرون نموده شد و با آنکه غالب
 مؤلفات این خسته دل نقل ادله صدر اول است نه حکایت فروع بی اصل و
 بغرض استفادۀ خویش است نه از برای افادۀ کلام بدانندیش معذکات خاطر
 تا توان بیان تقلید پسندگران است و رواجش در اهل دین سوهان جان
 و روان ایشان

يقولون لا تتنطق بما انت عاجز	به بین اهل الجهل ذالک المعيب
فقلت لهم خلوا الملا من اننا	بحکم التجلی والمجال قریب
شربا و اهرقنا علی الارض جرعة	وللا مرض من کاس الکرام نصیب

در عیان علم و فضیلت این روزگار را که عبارت اند از متفقمان امصار و
 متفلسفان بدعت شعار و مجددان هرزه کار و مجتهدان منکر علم اخبار دریا
 که چه میکنند و گرم بازاری خود را در نظر عوام کالانعام و خواص کالعوام
 تا کجا خواسته اند و مواد حسد و کینه مضمخ خود را در محبت مرح رفیقه نمود
 بدعت و الفت شیوه آبابی و نصرت تقلید اجداد خویش چه قسم بیرون داده
 بابر از غی خود پرداخته اند و پرده حیا و انصاف از رخ خود بر انداخته یکی در پی
 آنست که اسفار فقه سنت را از سلف باشد یا از خلف بایرادات بارده دور
 از کار و سبب شتم ناهموار از پایه شیوع و اعتبار فرو اندازد و دیگری در آن
 اندیشه که چه باید کرد تا نزد حکام باثبات لاند بهبت و و با بت این گروه
 حق پرده را مستحق اضرار و آزار گردانند و ندانسته اند که الوزیر علی البادی

والبادی اظلم والمستبان ما قال افعلى البادی آری کالای بدبریش
خاوند باشد

وناطم صخرة يوماً ليقلمها | فلم يضرها واوهى قرنه الوعل

میر آزاد بگرامی قدس سره السامی جامی نوشته اند که صاحب بن عباد در
تزییف کلام متنبی رساله نوشت و کتاب الکشف عن مساوی شعر المتنبی نام
کرد و ابوعلی حاتمى عشرات ابو الطیب تنبى مذکور را جمع نمود و موصوفه نام گذاشت
آخر عداوت این هر دو کس کاری ساخت و ابو الطیب از پایه اعتبار بنیداخت

النجم تستصغر الا بصاها و ريته | والذنب للعین لا للنجم فى الصغر

انتهی حاصله غرض که از صدر اول تا این دم اگر کسانى را که با اهل حق در
هر عصر طرف شده اند و بد و باطل پر داخته شمار کنی و حسابی از ابراز غی این
جماعه را ده و جمله معترضه بر اهل هدایت و ارشاد بر گیرى مولفى مستقل فرایم
آید تا آنکه موجدان کفر شعار و رامی پرستان ضلالت و تار بر کتاب خویش
سخن ازل که عبارت از کلام عز و جل است ایراد ما کرده اند و حکم و کذب و
بما لم یحیطوا بعلمه زبان اعتراضها بر آن کشوده هر چند آخر الامر باطل
زاهق و حق ثابت ماند و احوال بکسته یافته زبان در کام کشیدند پس بگیر پیران
کتاب و متمسکان سنت رسالت مآب را از کجا چشم نجات ازین خذ عبیلات
وظلمات می توان داشت

تعاوینا لا نغیر لکن | و تبغضنا لا نغیر عوس

با جمله گفته رسمى است که مبطلان تصنیف و تالیف محقان را در میزان اعتبار

نمی‌سبند و کمر همت بر شکست اومی بندند بیچ مولف در بیچ عصر ازین بلا محفوظ نمانده و اهل حق در برابر آن و اذا خا طبهما الجاهلون قالوا سلاما را کار بندگشته این سرگشته و اومی ایجاد و اسیر هوا و هوس جماعت حسادت شاید بسبب و غلط هم رساله یا کتابی در رد احدی از انبیا عصر و اسراء را می‌نوشته است و خامه حق نگار را ز نهار الودعه این سیمه کاری ننموده بلکه از مولفات معاصرین علی اختلاف انواعها و تباین اقسامها و اسقامها حرفی نخوانده و از چا ویده مقلد پیشگان بدعت دوست رای پسند مسله نیامخته و ورقی را از کرار پس محرره ایشان در کتابخانه خویش جانی نداده و نظر بر خطا و غلط و سهو بیچ یکی از اینان ندوخته و مبالاتی برده و قبول این شناسان ننموده بلکه انتقام هر قسم را با وجود قدرت تام بر نفس خویش حرام ساخته معذامی بیند که مطرح انظار خشم آگین جسد تضحین این جرگه مقلد پیشه است و موقع افترا این مفتریان ریا اندیشه سه

بین اهل الجحود والتکذیب	کل امر من الامور عجیب
ترکوا ریه باهل ارتیاب	واسترا بوا فی امر کل مریب
کثر الافتراء منهم جها را	ولهم فیه غایة التثیب
وله بینهم ادارة کاس	مزجته حلاوة التقرب
کم سمعنا منهم قبیحة قذف	اوصلوها بالعار والتعیب
طعنوا بالتوهمات علینا	فی امور بدت لكل لبیب
واستخفوا بنا علی سوء ظن	ثم عادوا باللوم والتایب

<p> في الوري بين يا بس وهرطيب وقصو به العقل الخبيث السليب اوصلتهم غدا الى التعذيب جسداً امن ضلالة في لهيب نشأت بالنفاق في تقليب عل ان يرجعوا بقلب منيب ظلمات كوا ابل في الصديب لم تخف من رب اليها قريب عند شعري شهادة ومغيب لا يبالون بالبصير الرقيب عنه بالاضطرار والتغليب فتسلوا عن ذلك بالتكذيب ناصحا بين سائل وعجيب وكلام فصل وصدى رحيب حرمان الوداد بالترحيب بالذي فيه هم من التركيب ضعف امرى فاستقيم انظر طيب وعلى الناس اعجموا تعريبي عن صوابي وابعدوا تقريري </p>	<p> وارهوا وابطال روية فرق كل ذامن كثافة الطبع فيهم ولهم قبح نية في سواهم طال ما اهلك المهين منهم واكب الاله في النار نفساً وابتلاهم ربي بكل بلاء وعليهم من الرزاي اتوات فاصروا واستكبروا بنفوس لا تعاظ ولا اعتبار بشيء وهم العمى عن سواء سبيل كلما نبهوا على الحق ناموا بعدت شقة الكمال عليهم قمت فيهم معلماً حسب جهد داعياً للهدى باخلاص قلب حافظاً مع كبيرهم وصغير فراءوني بوصفهم ورموني نزعوا ان حذقهم كاشف عن قلبوني وغيروني لديهم الحدوا في صفات مدحي ومالوا </p>
---	---

فعلوا مثل فعل اعتزال
حيث قالوا فيه بأغراض نفس
كل هذا وليس يخفى إذا نى
وأنا الشمس لا ترائى عيون
لم اكلفك ان ترى حسن حالى
او على النصر لى اراك مقيماً
انما الجود منك جود ذباب
يا نفوساً يستنبطون المعانى
ان تكونوا فى اسوء حال الجتهاد
واراكم مصممين على ما
اتساوون كل ابيض عرض
ما استطعتم بالذوق ان تفرقوا
ما نفوس قد اسلمت كنفوس
رب ناس لهم جسوم رجال
وعقول بالوهم تنقاد طوعاً
من اتاهم بعلمهم جحوداً
فتراهم للشر فى تهوين
انطقوا كل يومه بهواهم
حاولوا يطفئون بالزور نورى

فى كلام المهيم المستجيب
يتقالون كل سروض خصيب^{له}
بالهدى بينهم ولا تشويى
عميت عن جمال وجه حبيبي
فى البرايا او ان تكون نسبي
او بدنياك ان تزيد نصيبي
كف جهدا من الاذى عن لبيب
من قبيل الكلام بالترتيب
اهله بين مخطى ومصيب
فيه انتم بغير ما تثرىب
فى المعالى باسود غريب
ما بين فرث ورائق من حليب
عابدات من الهوى للصليب
ونفوس خلت من التاديب
للهمى والضلال قود الجيب
كيف من جاءهم بعلم غريب
وتراهم للخير فى تصعيب
وارادوا السكوت للعندليب
ويذون عز قد رى المهيب

لا
بم
١٤

فرا و امن عنایة الله بی ما	اصبحوا منه فی استی ونحیب
والی الله قد تو سلت فیهم	وعلیهم رب العباد حسیبی

بہر چند بنا بر بشریت گاہی دل از برای مباحثه و مناظره می طپد و ہوس
خامہ فرسائی دامن خاطر میکشد اما فقدان مخاطب صحیح را چہ علاج لیتنی
ذات سوار لطمتنی سے

کس زبان مرانہ می فہم	بغریزان چہ التماس کنم
----------------------	-----------------------

طریق بحث در علم و طرز تحریر در رد و ہنجار استدلال بر مدعا و روش
رفع حجت خصم بر وضعیت پسندیدہ یا ران این زمانہ و گزیدہ دانشمندان
فرزانہ ست در سلف از ان نشانی ندادہ اند و بنا بر تکفیر و تضلیل و تسفیہ
بران نہادہ ع ایچہ فخر تست آن ننگ من ست بہ بیشتر در مباحث
مناظرہ مشاہدہ افتادہ کہ خطای خود بردامن دیگری می بندند و از میدان
جواب با صواب گرختیہ از یک بحث طرفہ بحث دیگری نمایند و معذک
ادعای تاویہ حقوق پاسخ میکنند رہ متنی بد انہا و انسلت تا آنکہ دین
امروز درین نسوان امت لہو و لعب اطفال گشتہ و فضیلت در سب و شتم
فحول رجال منحصر شدہ اگر بہتری را از خود مرده باشد بازندہ در چاپویدہ خامہ
خود رو نکردہ تیج مزیت اورادست بہم نہاد و اگر در قبح برتری از خویش
خامہ نفرسود حجت بر ثبوت فضیلت خود اقامت نہ نمود سے

نعوذ بالله من اناس	تشیخوا قبل ان یشیخوا
احد و یوا و انحنوا سریاء	فاحد رہم انہم فخنوخ

این حال جمعی است که خود را از ذوی الایات و آبار الحسنات شمارند و در
 فقه و مدارک رای بالبع بیایه اجتهاد و تجدید شناسند و کمال قابلیت در سواد
 اوراق و شهرت در عوام آفاق منحصر دانند و از اله عرض اسلام و انتظام
 بدعات نافرجام را مرتبه وصول الی تحقیق نپارند تا بجامه که تابع هر ناعتی
 و طریقه هر ناهق اند چه رسد و علی نفسها براقش تجنی سفهات الاحلام
 را همین قدر بندست که فلانی جواب کتاب فلانی نوشته هر چند مجرد بیان
 چیرا نباشد و عوام کالانعام را این غلغله کفایت کند که فلانی از تحریر جواب
 فلانی سکوت ورزیده اگر چه حجت نیره و برهان ساطع بدست او بود با آنکه
 جواب یار و یا ایراد کسی ننوشتن و اعراض عن الجاهلین را کار بستن
 اگر یک عیب است مجازفات و تهاوت فقها از زمان را پاسخ گزاردن و
 اخذ وقت خود درین کار روان داشتن صد عیب است عهدی باک
 سفیها فمتی صوت فقیها شنیدستم که در مدراس یکی گفتگو بر سر سئله
 استوار رحمن بر عرش عظیم کرده بود دانشمندی تبحر بر جید باستوار اعوجاج
 او پر دخت دیگری در او در عوجو کرد فاضلی آنرا از کوی خود برانده
 سه نور میفشاند و سگ شورسیند | سگ را بگو نزاع تو با ما هتایت
 آن ثالث باخیر در سلط هرزه سرانی کرد حق پرستی کشف عوار او ساخت
 و دروغ گور اتانخانه رسانید و کفی الله المؤمنین القتال جزین سه نفر
 دیگری معلوم نیست که ابلیس رای جدید دغدغه او درین افعال ناسد
 کرده باشد ورنه عرب و عجم بر قبول این مؤلفات اتفاق دارند

اذا رضيت عنى كرام عشيرتى	فلا تزال غضبان على ليا مہا
<p>و فرضا اگر کسی بجانب انصاف نگراید حق را فی نفسہ چہ گزند و چون خدا ورسول در فروع و اصول برشتی ما باشد باطل نثرند را چہ فروع اگر تمامہ جہان برخلاف ما استدبا کی نیست کہ اصل مقصود درین کار اتباع دلیل است نہ آوختن بقال و قیل و غایت الامر موافقت با سنت مطہرہ و کتاب عزیز است نہ التفات بسوی شور و شغب ہر جاہل بی تمیز سے</p>	
ما را چہ باک گر کس صاحب نظر نباشد	شناختن گہرا نقص گہر نباشد
<p>الحمد لہ کہ نہ از رد این مبتدعان بر خاطر حق پسند ما ملال است و نہ بر قبول این شستی نادانان اختیال سے</p>	
شراب ناب کش و روی بہ بینان بین	خلاف مذہب آنان جمال اینان بین
خلنی فی محبة المحبوب	فہی عندی نہایة المطلوب
وتباعد یا جاہلا خبیثا	عن طریقى وعد عن اسلوبى
بک لو قد اراد ربک خیرا	قلت مما عملت یا نفس توبى
لکن اللہ قد اضلك جهلا	بالمقام المعظم المرغوب
طبعنا الحب لیس ینفک عنا	با باطیل جاہل محجوب
لکن اللہ حسبنا فهو کا	فینا علی کل ذی افتراء کذوب
<p>ما را خود شکر آن می باید کرد کہ درین دانش و بنیش محسود و خلاقیم جاہل بر اسرار این علائق اللہم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا سے</p>	
هم یجدون و شر الناس کلهم	من عاش فی الناس یوما غیر محسود

این شکر بار بجای رسانیده که انصار خدا و حواریان رسول مصطفی صلعم
غائبانه از ماقیام بجواب این زمره لئام فرموده اند و دست و زبان بر دو
طرده محرات ایشان نیالود مع مردی از غیب برون آید و کاری کند
لا احصی ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک نعمت ما می خداوندی
جلت عظمته در باره این کمترین بندگان خود بیش از آن است که در عمر نوح
سپاس ذره از انعام لایحیی و شکر پاره از ان الطاف الاستقصی بجای
می توان آورد و باین زبان کج گزارش نیایش می توان نمود المر میجدک
یتیمافاوی و وجدک ضالافهدی و وجدک عائلافاغنی شرح
حال اوست و نضر الله امرء سمع مقالتي فاد اها کما سمعها تفسیر مقال
او حکایت دشمنی اهل رای و شکایت شکر می سفها خواه از عالم مفاسد دنیا
باشد یا از جهل و تعصب دین اقتضای نفس بشری است ورنه هر خس و خار کجا
در خورد این نعمت و اقتدار تواند بود که هم توفیق دریافت حقائق صادق بوی
بخشند و هم صبر بر ایندای بنی جنس و تحمل بر مشاق ایشان او را رزانی دارند
اشد الناس بلاء الانبياء ثم الامثل فالامثل

وقد عانت عناه الاولياء	بلاء الانبياء هني البلاء
به للناس ذمرا و ثناء	وذلك كان في الدنيا و فيما
به عند الاله له جزاء	و من يكثر عليه الصبر يعظم
يصيبك فيه ذاك هو الشفاء	واما الدين فاحذر من بلاء
لان مصاحبات الناس داء	وكن بالانفراد سليم صدرا

<p>عليهم حتى تم فيك افتراء وليس لهم بما قلت ارعواء فقلبك ماله فيهم خفاء وانت بما علمت لك اهتداء يكون لهم بفعلك ذارضاء وتصبر كل ما تلقى نهاء بما هم فيه اذ بالسوء جاؤا ولو بالكفر ما لهم انشاء مداهنة وليس لهم جياء عيونك ما بنوا الدنيا سواء على الايداء وليس الاناء وعقباة انكشاف وانجلاء فغير الله ما فيه الرجاء</p>	<p>فانك ان نطقت بما تراه وصرت عدوهم في كل حال وان تسكت وتكرهه بقلب وهم لا يقبلونك فاجتنبهم وان خالطتهم وسلكت معهم وتمسي بينهم مرفوع شان ولكن تبثلي بالدين منهم اكا برهم على الاعراض قاموا وقد حملوا اصاغرهم عليه تنبه يا مرید الحق وافقه وصابر عن لقاء الناس واصبر فان الصبر في الدنيا قليل ولا تسترج غير الله مولى</p>
--	---

اجر هر ذی اجر در هر دو جهان بقدر نصب و تعب اوست و هر چه حاصل
باندازه شقت و محنت او عمده درین باب ایشا ر حق بر خالق است و ترک
خلق از برای حق قل الله ثم ذکر هم فی خو ضهم یلعبون پانزده سال
ست که در طفلی گذشت پانزده سال دیگر است که در سرب طلب بسر شد است
سال است که شغل خدمت کتاب و سنت دست این اوقاده گرفته و از هم
بیگانه ساخته آشنای خود کرده و لله الحمد ربنا تقبل منا انک انت

السمیع العلیم نفسی چند که از حیات دور و زه باقی است و محبت مرگ بر کلمه
 توحید تشنگی جان را ساقی آسید و ارم که جان در طلب همین در و برود و توفیق
 حسن عمل رفیق این سفر شود رب انت ولی فی الدنیا و الاخره توفیق
 مسلماً و الحقنی بالصالحین این است ما جرای ماضی و حال که تعبیر از آن
 بدیر روز و امر روز و امس و الیوم می توان کرد و اما حال استقبال که عبارت از
 فردا و غد می تواند بود پس گرمیه و ما تدری نفس ما ذاتکسب غذا
 و ما تدری نفس بای ارض تموت کاشف حقائق است

نیرنگی قدرت چه نماید فردا
 شب حامله هست تا چه زاند فردا
 تازنگ بنامی این جهان ریخته اند
 پیش هر در کلید آویخته اند
 بر سرش ابر بلا بال هما میگردد
 کامرانی چو کند درد و ا میگردد
 نفس درازی اظهار پای بی ادبی است
 گره قطره بدریا چو رسد باز شود
 قالب عاصی و روح تائب بوده
 این پیری من صیاح کاذب بوده

کس از خبری نیست چه آید فردا
 نوید مشوز پرده عالم غیب
 صد بست و کشاد با هم آمیخته اند
 و لنگ مباشد که مانند بلال
 هر که تسلیم فرمان قضا میگردد
 چه ضرورت کشیدن سیجانت
 بخفلی که دل آینه رضا طلبی است
 بخدا کار چو افتاد خدا ساز شود
 دائم بگناه نفس راغب بوده
 موگشت سفید و روسفیدیم نکرد

ربانی
 ربانی
 ربانی
 ربانی
 ربانی

خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

حافظ ابو بكر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن ابى الدنيا بسند خود از
ابن مسعود روایت نموده که آنحضرت فرمود صلعم سلوا الله من فضله
فان الله يحب ان يسأل من فضله وافضل العباداة انتظار الفرج
واحدیث ابو سعید مروغاً آورده که ما جد عطاء خیر ولا اوسع من الصبر
ربیع بن خثیم گفته مراد بخرج در کریمیه و من یتق الله يجعل له مخرجاً
خروج است از هر ضیق که بر مردم باشد و ابو الدرداء گفته پرسیده شد
رسول خدا از آیه کل یوم رهوی فی شان فرمود هوان یغفر ذنبا و
یکشف کرباً و یرفع قوماً و یضع آخرین و ابن عباس گفته در آن بیان
که رویت بودم آنحضرت را فرمود یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ
الله تجده تجاهک و اذا سالت فاسئل الله عزوجل و اذا استعنت
فاستعن بالله جف القلم و رفعت الصحف و الذی نفسی بیده
لو جهدت الامة لتنفعلک بغیر ما کتب الله لک ما
استطاعت ذلك و لو ارادت ان تضرک بغیر ما قدر لک ما
استطاعت و بطریق دیگر از سهل بن سعد سعدی باین لفظ روایت
نموده که ان رسول الله صلعم قال لعبد الله بن عباس یا غلام لا
اعلمک کلمات تنفع بهن تسأل بلی یا رسول الله قال
احفظ الله یحفظک تجده تجاهک اذا سالت فاسأل الله و اذا

استعنت فاستعن بالله جف القلم بما هو كائن فلو جهد العباد
ان ينفعوك بشئ لم يكتبه الله لم يقدر واعليه فان استطعت
ان تعمل لله بالصدق في اليقين فافعل فان لم تستطع فان في الصبر
على ما تكره خيرا كثيرا واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع
الكرب وان مع العسر يسرا وروى ابي بن عباس ست مرفوعا
من اكثر من الاستغفار جعل الله عز وجل له من كل فرجا
ومن كل ضيق مخرجا ورزقه من حيث لا يحتسب وابو ذر
ان حضرت بر من اين آية تلاوت ميكرو يعني آية مخرج زود تقوى ورزق بكين
وآية كفايت خدا نرد توكل وسيفر موديا اباذر لو ان الناس اجتزوا بها
لكفهم واز حسن آمده كه فرمود ان حضرت صلعم ساعات الاذى يذ هبن
ساعات الخطايا وعمر بن خطاب گفته ما اياكى اى حال اصبت على
ما احب او على ما اكره وذلك لاني لا ادرى الخير فيما احب وفيما
اكره درين اثر نفى علم غيب ست از خود ابراهيم گفته ان لم يكن لنا خير
فيما نكره لم يكن لنا خير فيما نحب منصور بن عبد الرحمن كويد همراه حسن
نشسته بودم كه فرودى مرا گفت حسن را از اين آيه پرس ما اصاب من مصيبة
في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبراهما پر سيدم فرمود
سبحان الله من يشك في هذا كل مصيبة بين السماء والارض ففى
كتاب الله من قبل ان يبرى النسيمة وحسن گفته ان حضرت فرمود ادخل
نفسك في هموم الدنيا واخرج منها بالصبر وليدك عن الناس ما تعلم

من نفسك وخالد بن رافع گفته آنحضرت ابن مسعود را فرمود لا تكثر همك
 ما يقدر يكن وما تزرق ياتك محمد بن علي كويد لقد بورك لعبد في حاجته
 اكثر فيما دعاء ربه كما تنة ما كانت وابن عيينه فرمايد ما يكره العبد خيره له
 مما يحب لان ما يكره بهيجه الدعاء وما يحب يلهيه و يودا بودا و و دك
 سيگفت سبحان مستخرج الدعاء بالبلاء و مستخرج الشكر بالرضا
 كرووس بن عمر گفته فيما انزل الله في الكتب ان الله يبتلي العبد وهو
 يحبه يسمع تضرعه بشربن بشار مجاشعي از عباد بود عابدی را گفت مرا
 وصيت كن گفت الحق نفسك مع القدر حيث القاك فهو احرى ان
 تضرع قلبك وان يقل همك و اياك ان تسخط ذلك فيحل بك الخط
 وانت عنه في غفلة لا تشعر به و در حديث بن مسعود آدره كه فرمود
 رسول خدا صلعم من نزلت به حاجته فانزلها بالناس لم تسد فاقته
 فان انزلها بالله او شك الله له باجل حاضر او بزرق عاجل و در روايت
 عمران بن حصين ست مرفوعاً من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها اين
 هم اخبار و آثار ابن ابى الدنيا بسند خود در كتاب الفرج بعد الشدة آورده
 آخر كلام مالك بن دينار در مرض موت آن بود كه ما اقرب النعيم من
 البوس يعقبان ويوشكان و ابن مسعود گفته لو ان العسر دخل
 في حجر بجاء اليسر حتى دخل معه ثم قال قال الله عز وجل فان
 مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا مروى ست كه عمر با بن عبیده نوشت
 مهما ينزل بامرء شدة يجعل الله له بعدها فرجا فانه لن يغلب

عسر لیسین و اصابر و اوصابر و اوابطوا و اتقوا اللہ لعلکم تفلحون
 و در روایت سعادت گفت کنا جلوسا عند رسول اللہ صلعم فقال
 الا اخبارکم او احد تکم بیتی اذا نزل برجل منکم کرب او بلاء من امر
 الدنيا دعار به یفرج عنه قال فقالوا بلی قال دعاء ذی النون
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین گویند یونس علیہ السلام
 این دعا در سه ظلمت کرد و بطن حوت و ظلمت لیل و ظلمت بحر ملک الموت نزد
 یعقوب علیہ السلام آمد یعقوب فرمود بالذی خلقک قبضت روح
 یوسف گفت لا گفت الا اعلمک کلمات لا تسال الله شیئا الا اعطاک
 قال بلی قال قل یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصیه غیره
 قال فما طلع الفجر حتی اتی بقمیص یوسف علیہ السلام

جدیه شوق کراز جانب کنگان برخت | بوی پیرا من یوسف زگریان برخت

مردی از اهل کوفه گفته جبریل علیہ السلام در زندان بر یوسف علیہ السلام
 در آمد وی گفت یا طیب من ادخلک علیها هنا گفت انت ادخلتني
 گفت بگو اللهم یا شاهد غیر غائب و یا قریب غیر بعید و یا غالب غیر
 مغلوب اجعل لی من امری فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث لا احتسب
 معمر بن سلیمان گوید مردی با یعقوب برخورد و گفت مالی لا اراک کما کنت
 تكون قال طول الزمان و کثرة الاحزان گفت پس ملاقات کرد و او را
 لا قنی و گفت قل اللهم اجعل لی من کل ما اهتمنی من امر دنیا و آخرتی
 فرجا و مخرجا و اغفر لی ذنوبی و ثبت رجاک فی قلبی و اقطعہ معنی

سوالك حتى لا يكون لي رجا الا اياك حسن گفته لو عرى من البلا
احد لعري منه ال يعقوب جا سهم البلا ثمانين سنة ابن عباس
گفته آنحضرت فرمود كلمات الفرج لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله
الا الله العلي العظيم لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش
الكريم و ابو بكره گفته آنحضرت فرمود دعوات المكروب اللهم رحمتك
ارجو فلا تكلفني الى نفسي طرفه عين واصبر لي شاني كله شان الدنيا
والاخرة في عفونتك وعافية لا اله الا انت وعبدك گفته كان رسول
الله صلعم يقول اذا نزل به هم او غم يا حي يا قيوم برحمتك استغيث
واسماء بنت عميس گفته آنحضرت صلعم را شنيدم مي فرمود هرگز غم يا هم يا هم يا
شده برسي بگو يا الله الله ربى لا شريك له آن بالا از وي منكشف گردد
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم ما اصاب مسلما قط
هم ولا حزن فقال اللهم انى عبدك وابن عبدك وابن امته ناصيتك
بيدك ماض في حكمك عدل في قضايتك اسالك بكل اسم هو لك
سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته احد من خلقك
او استاثرت به في علم الغيب عندك ان تجعل القرآن ربيع قلبي طاب
حزني وذهب همي الا اذهب الله همه وابدل مكان حزنه فرجاتا
يا رسول الله افلا نتعلم هذه الكلمات قال بلى ينبغي لمن سمعها ان
يتعلمهن مردى را حجاج قيد کرد و بروى حرس گذاشت و حکم کرد که فردا بحجم
حاضر آزند و بنى گفت در زندان سزگون بودم که از زاويه يکي ندا کرد و گفت

ای فلان این عاکن یا من لا یعلم کیف هو الا هو ویا من لا یعرف قدره الا هو فرج
 عنی ما انا فیه چون این عا کردم بند از پیم بقیار و دروازه را کشاده دیدم و حرم رختنه
 بر آمدم و بواسطه شافتم تا آنکه در مسجد آنجا صبح کردم رقیه گوید ابراهیم سبی در دیان او
 گفتند لو دعوت الله ان یفرج عنک گفت انی لا استجیبی ان ادعوا الله ان یفرج عنی
 مالی فیه اجر مردی او چایی بند کردند و بر سر چاه صخره گذاشتند او را در آن چاه کسی تلقین کرد که
 چنین گوید سبحان الملك القدوس سبحان الله وی از آن چاه بر آمد بی آنکه انسانی
 او را بر آورده باشد ابن ابی الدنیا در کتاب الفرج بعد الشدة ازین جنس حکایات
 و ادعیه خلاص مسجون از بیت مغلق و دعاء نجات مامور قبل دعاء مصرع و صراع
 علی الصدر و دعاء مکروب و دعاء در حضور خصم و دعاء در سجده و دعاء مشکوک در
 قتل و مامور سبحان با سانسید خود آورده و گفته محمد بن ابی رجا روایت کرده که بر
 مردی از ملوک که در حجن بود درآمد می مثل میکرد باین ابیات و حبس او را
 زمان دراز گذشته بود دیدم که بی دزدک بیرون رفت ابیات این است

اطال صدها المنهل المتکدر	عسی مشرب یصفو فی روی ظمئة
وبالمستذل المستضاء ستنصر	عسی باکجنوب الغادیات ستکتف
سیر تاح للعظم الکسیر فی جبر	عسی جابر العظم الکسیر بلطفه
یسیر علیه ما یجمل و یکبر	عسی الله لا تیا س من الله انه

عمر بن عبد العزیز گفته اذا کنت فی الدنیا فیما یسوءک فاذا ذکر الموت
 فانه یسهل علیک مسلمه بن عبد الملك گوید ان اقل الناس هما فی
 الاخرة اقلهم هما فی الدنیا ابو بکر ثقفی گفته مردی گفت مرا همی رسید

کہ ازان سخت دل تنگ شدم بخواب رفتم می بینم کہ گویندہ میگوید

فلعل یوما لا تری ما تکره
وضمیرہ من حرہ یئا و ہ

کن للمکارہ بالعزاء مقطعا
ولربما ابتسم الوقوف من الاذی

بیدار شدم و این ابیات را تردید کردن گرفتم ویرشد کہ حق تعالی
مرا ازان اندوہ برآیند و انشد احمد بن یحیی

وکل عسر معه یسر
والامر یاتی بعدہ الامر
یفنی علیہا الخیر والشر
یسرع فیہ الیوم والشر

مفتاح باب الفرج الصبر
والدهر لا یبقی علی حاله
والکراهه تفنیہ الیالی التی
فکیف یبقی حال من حاله

و انشد محمد بن ابراہیم ہذہ الابیات

وضاق لہما بہ الصدر الرحیب
وارست فی اما کفہا الخطوب
ولا اعفی کحیلتہ الامر یب
مین بہ اللطیف المستجیب
فموصول بہ الفرج القریب

اذا اشتمت علی لیاس القلوب
واوطئت المکارہ واطمئت
ولم تر لا نکشاف الضر وجہا
اتاک علی قفوط منک غوث
وکل الحادثات اذا اتناہت

و انشد رجل من قریش ہذہ الابیات

ایادیہ الحدیثہ والقدیمة
یقیم و ما ہمومک بالمقیمہ
الیک بنظرہ منہ رحیمہ

المرتان ربک لیس تحصی
تسل عن الهموم فلیس شیئ
لعل اللہ ینظر بعد ہذا

بکر بن معتمر در زندان بود ابو العتاهیه را شکایت طول حبس و شدت غم
خود کاشت وی در جواب نوشت که

هی الایام و الفسیر	وامر الله ینتظر
اتیاس ان تری فرجا	فاین الله والقدس

ابن ابی الدنیا بعد از ایراد این ابیات قصه خروج عمرو بن عبیره از
حبس و قصه خفقار معاویه بن قطن و قصه خلاص توبه عنبری از حبس نوشته
و بدان تسلیه مکر و بین موهوبین خواسته و گفته قبر می کند یزد حجری یافتند
که بر آن مکتوب بوده

اصبر لدهر نال منک	فهکذا مضت الدهور
فرح و حزن مره	لا الحزن دام ولا السرو

و مروی از قریش این بیت خوانده

جلبنا الدهر اشطره و صرت	بنا عقب الشداث و الرخاء
فلم نأسف علی دنیا توالت	ولم نفرزع الی غیر الدعاء
هی الایام تکلمنا و تا سوا	و تاتی بالسعادة و الشقاء

و جعفر بن محمد انشا کرده که

فلا تجزع فان اعسرت یوما	فقد ایسرت فی الزمن الطویل
ولا تیاس فان الیاس کفر	لعل الله یغنی عن قلیل
ولا تظن بربک ظن سوء	فان الله اولی بالجمیل

قاسم بن محمد بن جعفر بسیار بود که مثل باین اشعار میکرده

عسى ما ترى ان لا يدوم وان ترى عسى فرج يأتي به الله انه اذا لاح عسرا فرج يسرافا انه	له فرجا مما لخر به الدهر له كل يوم في خليقته امر قضى الله ان العسر يتبعه يسر
وانشد الحسين بن عبد الرحمن	
اذ المر تساهم في الامور تعسرت فلما سر او في لبلاء من التقى	عليك فسا هم وامزج العسر باليسر ولما سر للمكروه اشفى من الصبر
قال ابن ابي الدنيا تعر كتاب الفرج بعد الشدة والحمد لله وحده وصلى الله على محمد واله وصحبه اولى النجدة گويم ودر نجا استغاثه وگيرت که انشا وآن مناسب می نماید وهی هذه	
يا من يفرج كرب المكاروب مالي سوالك وانت خير موصل ان لم تلاحظني بعين عناية فالطف الهى بي كما عودتى اوليتني نعمًا ابوء بحققها وجعلت حظي في عبادك وافرا وسترت ذلاتي علي تكرمها هذي مواهب من قد يرنلتها لا تسلبني ما وهبت فليس من ولئن سلبت مواهب اعطيتها	انت المعد لشدتى وخطوبى ارجو لكشف شدائدى وكروبي كر ما واولادمت فى تعذيب يا خير مدعو وخير عجيب ولطفت بى وانلتنى مطلوبى مستوطنا بلدى وفى تغريبى وجزيتنى منها جزاء منيب وانا الحريص على وفور نصيبى شيم الكرام الرد فى الموهوب كانت لبعض جرائمى وذنوبى

<p>والرب ذو كرم على المربوب حاشاك تقطعها عقوبة حوب كي لا تبين فضائحي وعبوبى</p>	<p>لكن حكمتك يا الهى عدتى وعوائدى منك الجميل تكلما فاجعل على سبيل سترك مسبلا</p>
<p>ومما انشده الشيخ العارف بالله تعالى عبد الغنى النابلسى بلدا الحنفى مشربا القادري مذهباً النقشبندى طريقة قدس الله سره وافاض علينا برة في هذا المقام هذا النظا مره</p>	
<p>وستأتى الفواعل الفرج فيما يقضيه على المهجر من شى راح فسوف يحى وعجيب ايضاً منه نبى اهل الدنيا احدى الحجج فمن البلوى لا تنزع في الاصل لمعنى ممتزج كالظلمة تظهر والبلج اعلى الغرفات من الدرج امر من امرك فابتجر تضجر منه او تختلج لمريات فكن للوقت رحى فاخرج عن ضيقك والخرج</p>	<p>ما الشدة الا للفرج فاصبر فالله له حكم والكل يزول فلا تحزن والدهر عجيب هالكه وتصاريف الايام على العالم للبلوى خلقتوا فجوا بهم قد كان بلى والله له غضب ورضى فاصعد بمراقى الخير الى واذا وكلت الهك فى وابش فهو المقضى ولا والشئ له وقت فاذا والعسر ليس يعقبه</p>

وسألتك يا مولائي بمن
من كل رسول جاء لنا
وبكل نبي منك اتى
وبنوح يشكر من غرقت
ونجت اصحاب سفينه
وبابراهيم خليلك من
وبخلته وامامته
وبتسمية من قبل لنا
وكليمك موسى من انجى
والفرق له كالطود غدا
وبروحك عيسى من ظهرت
ابرى الاعمى والابرص بل
ولبطه احمد من بهرت
وحصى دين الاسلام وقد
وابان بمدح الدين لنا
وباهل البيت باجمعهم
وباصحاب المختار ومن
وابى بكر الصديق بلا
وبشيعته وسريرته

يمشون على اسنى النهج
بالحق وبالدين البهر
بطريق ليس بذي عوج
بالدعوة منه ذو والهرج
من كل فتى فى الله شجى
بنجاه الحق من السوء
لبنيه على مراً الحج
بذوى الاسلام المنتهج
بك امته يوم الخلب
فى لجة بحر محتجب
انوار هداية على السرج
احيى كم ميت مندرج
آيات هداية المنبيل
وافى بالنصرة فى السرج
عن ملته والكفر هجى
ارباب السبق لدى الديج
بالسرا نارا واكل دجى
شك فى الدين ولا مرج
تلك المعمورة باللهم

<p>منه لطريق منتهج عليها ابا ن عن الفلج خلاق شهيد الدار المعتلج قد فاح كروض مفترج في الشدة والهمل للزج من سيرته نراكي الامرج وتقيمهم معترك الهجر عن هذا القلب المنزعج تفرقنا منهم في اللجج وانقذنا من هذا اللجج على ذي السر المنذ حج والصحب ذوى الخط الفرج لغنى ساهى المنعوج سائر الركبان على السرج</p>	<p>وبمن فر الشيطان اسي عمر الفاروق ومن بسنا وبعثان الزاكي الا وبجر العلم علي من صهر المختار وعمدته وبكل ولي فاح بنا ان تفرج هم اجبتنا وتزيل الغمة اجمعها وادفع شر الاعداء ولا والطف يا رب اللطف لنا وصلوة الله مع التسليم طه المختار وشيعته وعلى العبد المنسوب بهم ما لعل حادي الشوق وما</p>
---	--

وقال رضى الله عنه

<p>ومدامع عيني كاللجج بلسان ضني الجسم للهجر ويلوح النور من السرج من بعد الشدة بالفرج</p>	<p>قد اصبح قلبي في وهجر ومعاني الشوق قد انضحت فعمى الا لطاف تخف بنا ولعل الرحمة تدركنا</p>
--	--

<p> بشرح الصدر من الحج ويصير الهالك منه نجي فاسبح في هاتيك اللجج تصعد الا في ذي الدرج واسجد ان اسفروا بتهج وانظر نور الوجه البهج ترك واسلك في ذا النهج اكفان الصفوة فاندريج برضاب الحضرة فامتريجي وهو تمضي طور او تجي تمدح شيئاً فالشيئ هجي من زهر الوصف شذا الارج انت المقدام لدى الرحج واسق الاسيا ف من المجر ان شئت فسراوشئت عج مناك فجعل عن ذا الموج للجا هل جهلا في ودج او حسنا في الخد الضرج ك به واترك قول الهج </p>	<p> ولعل علينا الله يجود والذنب يزول بمغفرة كرم المولى يحكي بججا وادخل بيت التق فيق ولا واعرفه به واعبده له واسكر من خمرة طلعته واترك عنك الا كو ان بلا مت واغسل عنك الغيروني يا خمرة عين الحق لنا واذهب يا كاس فانك من ما ثم سوى الاحكام فلا ذات كالروض ونحن بها يا صاحب هذا المشرب قف جل بين صفوك مفتخرا والكل سواك بغير هدى لا تطلب غيرك انك انت هذا نصي فاقبله وكن او كن للكل رياء هدى واشكر مولاك كما او لا </p>
---	---

و صلوة الله بلا امد وتحيه رب الخلق على وعلى الال الاطهار له ما اسفروضوء الصبح وما	وسلام الله مدى الحج طه منجينا من و هجر وعلى الاصحاب اولي البلب ولي ليل في الدهر دجي
--	--

هذا اخر ما اردنا ايرادا في هذا المختصر وقد مشينا في بنيات طرقه
مشي من لبشر و اندر وحسي شرابا طهورا من جد اول الكوثر فغاب
عن نفسه وحضرتا ب عما تقدم من ذنبه وتاخر وتضلع من زهر مر
الصفا وسعي في مروة الوفا ونرا مدينة حديث المصطفى صلى الله
عليه وسلم ما اتصلت عين بنظروا واذن بخبره

شربنا على ذكر الحبيب مدامة	سكرنا بها من قبل ان يخلق الكرم
----------------------------	--------------------------------

ولله در المقاتل

اتاني هواها قبل ان اعرف الهوى	فصادف قلبا خاليا فتمكنا
-------------------------------	-------------------------

واقول والحالة هذه

اذا كان هذا الدمع تجري صبابة	على غير ليلى فهي دمع مضيع
------------------------------	---------------------------

وأخرد عوانا ان الحمد لله رب العالمين وصلوة وسلام على
المرسلين خصوصا على سيدهم وخاتمهم واله وصحبه اجمعين

تمام شد

خاتمه طبع مع نظم تقریظ از یک تاز میدان سخن طرازی
 مرکز دایره نظم پردازی حافظ مولوی حکیم سید محمد عظیم حسین
 صاحب سندیلوی سلمه اللہ تعالیٰ

الحمد لله والمنه که این نامه فرخنده عنوان موسوم بالروضه انحصیب من
 تزکیة القلب المنیب جلوه آرای اختتام آمد و بگونه شهرت رخ آراسته
 دلربایی خاص و عام وقت است که کالاشناسان از هر طرف فراهم آیند
 و مر این جنس بی بهار ابنرخ جان از هم ربانید کتابی ست گوناگون سخنهای
 ناشنیده را یکجا کرده و بوقلمون رازهای ناگفته را فراهم آورده جانی از
 طب روحانی و جسمانی بدان اندازه سخن میرود که خط برد دفتر بقراط باید
 کشید و در گفتگوی این سینا نکته ما میتوان چید و فصلی بشمار عیوب نفس
 بدانگونه نگارش می پذیرد که پنداری خردکوشان خرده بین را آینه حقیقت
 نامی پیش نظر گزاشته آمد و پرده از روی سر بر برداشته هر جا حکایات دلربا
 و مواعظ هوش افزا پرداخته اند نکته یابان معنی نهاد را بواجب شوری بخاطر
 انداخته اند با جمله درین زمان سعادت نشان باشارت فیض بشارت صورت
 آرای این معنوی ارتنگ و گرد آور این مجموعه دانش و فرهنگ اعنی علم افزاز
 میدان دارانی چراغ افروز شبستان دانائی پرده کشای چهره اقبال استر
 آرای کشور اجلال رهبرای طریقت جاده تردماغ حقیقت باده نیکی پسند

راستی بسند سحاب ادرار محیط ایشار نهمت نهاد فطرت نژاد خورشید کمان
 بر حسین نگاه سهیل انوار قمر دیدار جوزا کمر کیوان سپر گلستان وی بهاران
 خوی گرامی القاب همایون خطاب جناب مستطاب والا جاہ امیر الملک نواب
 سید محمد صدیق حسن خان صاحب بہادر دام اقبالہ وزاد اجلالہ وعم فیضہ
 ونوالہ کہ کشور کشای صاحبقران آثار ست و سپاہ آرای سکندر پیکار زمین
 حکمرانی بانوی دارا دربان بلقیس سلیمان فرمان عدالت گرامی نوشیروان
 ہمال حاتم نوال دریا مثال فرمانروای آیزد شناس کار آرای شریعت اسات
 مملکت ران دانش وزیر دور اندیش بنیش مشیر مسند نشین نوشتا بہ اختر عفت
 گزین مریم معجز محفل طراز کامگاری ہنگامہ آرای شہریاری فرہمند خرد پیوند
 فرخ علم جناب نواب شاہجہان بگیم رئیس دلاور عظم طبقہ اعلامی ستارہ ہند
 وتاج ہندوستان ورئیسہ ہوپال ادا مہا اللہ بالغر والاقبال کہ سپردن
 علم و ہنر پیوستہ ہمت میگمار دو بہ بستن آئین دولت وساختن کار ملت
 شکر فیہا بکار می آرد فرزانہ لیاقت پیشہ مودت اندیشہ خان دانش نشان
 نشی محمد احمد خان صوفی اعانہ اسد المنان در مطبع مفید عام واقع فسحت آباد
 اکبر آباد مر این صحیفہ دلپذیر ابقالب طبع ریخت و بزود ترین اوقات
 بحسن اہتمام گلگونہ اتمام برویش کشیدہ جہانی را ولولہ شوق خریداری
 بخاطر اینکست

نظم تقریظ

نوبہار آمد کہ گہسا آورد | نی کہ جنت را بدنیسا آورد

<p> بهر گل چیدن بصر آورد از فریب زلف لیلی آورد در چین مرغ خوش آوا آورد باغ از گل روسی زیبا آورد عاریت دلهای شیدا آورد دمدم آبی ز دریا آورد گل ز زرگس چشم بنیا آورد در لباس راز رسوا آورد گونه گون صورت هویدا آورد حله مخمل ز خضرا آورد باده حمص به مینا آورد تا حلی بندها زیبا آورد شاخ و برگ و باغ کاللا آورد طوطیان رشته بر پا آورد سگر بر ارباب تقوی آورد چون شرر بیرون زخارا آورد در چین ذوق تماشا آورد نورمان گلهای بویا آورد از دل هر ذره پیدا آورد </p>	<p> میفرید و لفسریان را بهار سنبلی آشفته مجنون را بدام سر بصر با باد مجنون را دهد تا بر عنائی فرو شد جلوهها تا صنوبر عشقها ورزد به گل گلزمینها تا کند سیراب ابر تا کشاید بر جسمال خود نظر ذوق گل خلوت نشینان را باغ نایبه چون خانه ارتنگ بند میکشد شریف در بر مرغزار از گل نارسته شاخ سبز رنگ بارو گل بند دهنالان را بهار در چمنها باد چون بازارگان گستر دامی سراسر سبزه زرا میزند بلبل نوائی کز اثر وقت آن آمد که گل را نایبه وقت آن آمد که والا جاه را آنکه رضوان از ریاض همتش آن نهان بین کاغذ راز خا </p>
--	---

آنکه کار دین و دنیا آورد
 رفت اسکندر که دارا آورد
 آتشی از طور سینا آورد
 تیغ دین در کف چو سیجا آورد
 نان طلب رزق گوارا آورد
 وایه جو بروی تقاضا آورد
 کاهها عرض تمنا آورد
 کز رخ یوسف ز لیلجا آورد
 خشتی از خورشید بنا آورد
 روشنان ثور و جوزا آورد
 نزد بان بر سیجا آورد
 چون دلیلی بهر دعوی آورد
 گفتگوی پیردانا آورد
 بر زمین از چرخ شغری آورد
 نغزی پیوند اعضا آورد
 کاروانی از کلیسا آورد
 ماجرای خضر و موسی آورد
 تاجه اعجاز آشکارا آورد
 روضه جنت همسانا آورد

جز امیر الملک والایه نیست
 خواست چاوشی بر سم خسروی
 تا چراغی بر کند در خانقاه
 فتنه بگریزد بجهن آسمان
 گسترده شام و سحر خوانی کزان
 می زرنجد گر برسم وام خواه
 طرفها بندند از وی بی طلب
 آن طرب دارد بدیدارش جهان
 از پی تعمیر منزلگاه او
 تا کشاید تا بدانها اندران
 تا برد بالایی بامش آسمان
 می ندارد از ارسطو پایی کم
 طفل نادان را اگر نپدی دهد
 گر کند فکری بلند از بهر شعر
 استخوان بندد اگر الفاظ را
 بهنائی کز پی طوف حرم
 آن زمان کز علم باطن مزنند
 جمع کرد اینک کتابی و نشین
 میکند روضه الخصب القاب آن

<p>هر چه میگذرد در جزای آورد نسخه با در کف مسیحا آورد چاره سازان را مداوا آورد نکته های عبرت افزا آورد در نظر راز سویدا آورد زان عملها کار ادنی آورد موعظت آئین بختها آورد کوثر و نسیم گو یا آورد دلنشین ناشکیبا آورد کاین چنین نقش از پی ما آورد تا فلک امروز و فردا آورد</p>	<p>مختصر کاند در نور و سر ورق طب روحانی و جسمانی کزو در دندی کوشد از وی چاره گیر از عیوب نفس میراند سخن دیده زین آئینه معنی مناس شعبهای اصل دین کاجر عظیم قصه های حال و ماضی گسترده می نهد فصلی ز نظم آبدار آن کشا نشا که بعد از غم رسد این گرامی پایه نقش آرامی را روز و شب شام و سحر در کام باد</p>
--	---

قطعه تاریخ رساله روض خصیب از عزیز مصر ناز کنیالی
نقشی محمد عبدالعزیز عزیز بھوپالی تلید افتخار الشعرا حافظ
خان محمد خان صاحب شهر سلمه الله تعالی

<p>هم علم بلند رتبه هم فن دستش بعطاس بلا می معدن پر کرد ز جیب تابه دامن</p>	<p>نواب امیر ملک کز وی فیضش بجهان بسا را مید از باغ نوال او جسمانی</p>
---	--

در کشور او کسی ندیده
 بخشند کمیند چاکرانش
 بر سفره عام او جهان را
 بر هر که نگاه لطف افکند
 نازم شمش که در ترقی
 یک لشکریش بسهل ریزد
 چون زال بلرزد از نهبش
 تیغش دل قاف بر شگافد
 حکمست بعهداو که باشند
 بگرفت هزار نکته خلقش
 جان باخته لبش تبسم
 نظمش همه آبدار و دلکش
 هر نقطه که بر نگاشت کلکش
 هر خط که کشد گرو را باید
 دین را بجاتش ترقیت
 اسکان بیان کیت و صفش
 بنوشت رساله که باشد
 آن روض خصیب نام دارد
 هر صفحه از وست گنج اسرار

در یوزه گرمی بکوی و برزن
 در جای جوی هزار سرمن
 دیدم که قناده نان بروغن
 از جور زمانه گشت ایمن
 بگذشت ز فر تور و بهمن
 خون دو صد اشکبوش و پیرن
 هر چند بود عدو تهمن
 تیرش گذرد ز بهفت جوشن
 کبک و شاهین بیک نشین
 در کار نسیم صبح گلشن
 قربان جبین او شکفتن
 نثرش همه دلپسند و آسن
 شد جلوه که به سار سوسن
 از خط تباران یاسمین تن
 شد شیخ زمانه هر بر همین
 نتوان همه عمر شرح کردن
 هم فیض رسان مرد و هم زن
 کاندر صفتش زبان ستاکنن
 هر نقطه در وست در معدن

<p>لفظش همه آید اروشاو اب چون خواستم ای عزیز سالش آن پاک نهاد با دل شاد یارب بود این رساله لغز نواب همیشه کامران باد اجاب و بصدر جاه مسند</p>	<p>معنیش همه لطیف و روشن از هاتف کنج غیب مسکن فرمود بگو شکر فخرن مشهور بر دیار چون من در زیر سپهر کام دشمن اعد او بکنج تار مدفن</p>
<h2>گزارش مهتم مطبع</h2>	
<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>	
<p>چون ختام طبع این روض خصیب در ماه شوال ۱۲۹۸ هجری القساق افتاده و دو سه صفحه آخر کتاب فارغ از کتابت بوده ابیات تهنیت عید سال مذکور مسک این ختام آمدن شتی صابر حسین به سوانی فرماید</p>	
<h2>ترخوانی قلنم فشان بهجت بسا شش عید مهینت وید باب بهجهان صاب</h2> <p>وام اقبالها</p>	
<p>یارب بود به شاهجهان تا هزار سال از تاب عیش او چون کند اقباس نور جاوید روز اوست ز نور روز همکار فرقت در نشاط شان و سرور او</p>	<p>خوش صبح و شام و روز و شب و سال عید کامل شود بجلوه نور روزی دام ز جشن تهنیتش اتصال عید دیگر بزرگ روزه و ذایش مثال عید</p>

از لطف عیش او ست سر با خیال عید جز دل شگفتگی نشناسد مال عید دارد بهر صباح جهان احتمال عید ظا هر شود نخلق نباشد مجال عید در دهر گشت رنج و الم با مال عید عیدت حال عیشم و من عیش حال عید	هنگامه گرم ساز دل راحت آشنا در عهد روح پرور او خوگر نشاط از جلوه ریزی طرب جان نواز او تا او اشارتی نکند ز انبساط خویش از کثرت سرور و هجوم سرش از فیض رحمتش من او هرودل خوشیم
---	---

ناریچ دلفروز صبا خوش ستوده
فرخ جلال عید همایون جمال عید
۱۲ سنه هجری ۹۸

گلبنانگ زنی خاتمه تنیبت نواز بهرح جناب نواب والا جاه
امیر الملک سید محمد صدیق الحسن نصاب بهادر دام اقبال هم

از لطف خدا بود همسایون این عید دلا بود همسایون هر صبح و مسا بود همسایون جان بخش صلا بود همسایون با ساز و نوا بود همسایون جاوید بسا بود همسایون بر ما و شما بود همسایون	ساز و سرور بگ شادمانی یا حضرت دین پناه نواب ایام سرور و مونسیم عیش بر خوان نشاط دل نوازی هنگامه فرور جشن عشرت جوش اثر هجوم راحت این فیض سرور خسروانه
--	--

این راحت عم زدای عالم تا نور و سر و غ ذره و مهر گل را به نشاط گاه گلشن تا بهر سر و غ اهل تخم بر سرور کاروان عشرت بر دشمن جاه و حاسد اوج در خاطر بندگان دل شاد از کلک تاش آفرینی در انجمن طرب فروشی یارب زمن وز پیگردون یک بیت دو مصرعه با تاریخ	بر شاه و گدا بود همایون بر ارض و سما بود همایون تا چاک قبا بود همایون بر چرخ سها بود همایون آواز در ا بود همایون اندوه و بلا بود همایون تسلیم و رضا بود همایون خوش مدح و ثنا بود همایون گلبانگ صبا بود همایون آمین و دعا بود همایون از مدح سرا بود همایون
---	---

این عید و هزار عید دیگر

۴۱۲

با عیش و بقا بود همایون

۴۱۴

۱۲۹۸ هجری

قطعه گزرا نیده سید محمد شاکر حسین شاکر ابن منشی
سید صابر حسین صبا سوانی سلمه الله تعالی

بخشن عید طرب ریز و تنیست انگیز
شهاب بارک و فرخ بود نشاط سعید

عجب تر آنکه درین فیض عام شاکر تو	بود قریب باندر لطف خاص بعید
قطعه گزرا نیده سید جمیل احمد سسوانی سلمه اللہ تعالیٰ	
ای امیر الامرا مهر سپهر شوکت	چون به نظاره روی تو عیان شد عید
یافت از تیر فلک مصرع تاریخ جمیل	با ادب بهر سلام تو گمان شد مه عید ۹۸
قطعه گزرا نیده منشی امداد اعلیٰ ابن منشی احمد علی صبا احمد حرم	
ایک از جلوہ روی تو جمال عیدت	نسخه عمر تو هر روز بقال عیدت
تا شود و از دلت عقده خاطر که تراست	ناخن پنجه خورشید بلال عیدت
قطعه گزرا نیده منشی ابوالقاسم ابن شیخ عباس صاحب رفعت مہتمم تنظیمات سلمه اللہ تعالیٰ	
عید تو بسا مان طرب سازی باد	انجام نشاط تو در آغوازی باد
تا بال ہمای عید باشد مرہ نو	اقبال تو در بلبل پروازی باد
ایضاً منہ	
گردون بگردنخت فیروزت باد	خورشید فلک بندہ دلسوزت باد
ہر روز تو خوشتر از ہر روزت باد در ہفتہ سہ عید و چارہ نور روزت باد	

قطعه گزرا نیده ابو النصر میر علی حسن خان سلیم در تهنیت
عید بجنور رئیسہ عالیہ سلمہما اللہ تعالیٰ

ای شاه جهان خسرو اقلیم سعادت تاریخ کرد عرض سلیم از سر آداب	تو مایہ صد عیش ہے تو ہے سبب عید شاہانہ مبارک ہونشاط و طرب عید ۹۸ ————— ۱۲ھ
---	--

قطعه تهنیت عید از منشی کنج منوہر لعل نوش تخلص بخشی آستانہ
نواب سلطان جهان سکیم صاحبہ سلمہ

کز جبینش سحر فرہ و میدن دارد دولت و نجت چو چاوش و میدن دارد مہر لرزیدن و گل حبیب دریدن دارد جای ہر قطرہ درازا بر چکیدن دارد دوش خود راز تہ بار کشیدن دارد خار آسارگ گلبرگ خلیدن دارد نافہ سان بوی خوش از سیر میدن دارد خامہ اش در چین علم چہین دارد نامہ اش از پراوراق پریدن دارد جاودانش ز رہ ذوق بکیدن دارد	نیر اوج مہی داورما والا جہاہ آنکہ ہر گاہ سر رخس بر آید پیش آنکہ از نور رخ و جوش بہار خویش ہمہ از فیض کف بحر مالش زدہ ہر از فرادانی اسباب شکوہش دور ہر کجا صرصر قہرش گذری داشتہ است ہر کجا عنبر لطفش اثری کاشتہ است بادائیکہ چہد سر و چہمان در گلشن ہمچو شہباز کہ دانند باوج ہنرش ہر کہ از شہد کلاش کشد انگشت بکام
--	--

<p>نکته کیسوی حوراش گزیدن دارد نغمه تنیبت عید شنیدن دارد عید آن عید کز ورنج رسیدن دارد عید آن عید کز و خیر چسبیدن دارد هر دم عید پی عید رسیدن دارد گوهر فرخی از بزم تو چسبیدن دارد روی زیبای ترا خواهش دیدن دارد شاهد عید بر رخ غازه کشیدن دارد جانب بارگت خلاق دویدن دارد فرق تسلیم حضور تو خمیدن دارد در هواداری عیش تو پریدن دارد نوش خوشحرف کنون از تو سریدن دارد تا فلک محفل ایام کشیدن دارد تا که از ابرسیه برق جهیدن دارد</p>	<p>هر که از عطر پایش بشود گل بمشام وقت آنست دلاگوش تراشی از خوش عید آن عید کز و چهره فروز و شادی عید آن عید کز و صبح سعادت جوشد داورا بر تو چنین عید همایون که ز تو حرف و اثر و نه ز دم آنچه مردم که خوش فرصت باد بهر سال که باز آید عید میروی عید که شکر و زگر در راهت مان سوی عید گت روی ز صدق باطن و شیره عیدم برخت عید هم بارگت انبساط بود از عید و مراط اردل چندان پرده زدن لب عا و اگر خسرها باد درت جلوه گه لیلی عید از خدا بر تو بود در زیش باران گرم</p>
---	--

تقریظ در نظم از بنده گمنام احمد خان صوفی مهتم مطبع عالم اگر

<p>که از گلک نواب گرفت زیب که نامش مفیدست در خاص و عام نه جوهر پنی قفل مردم کلید</p>	<p>بجهد این نامه دلفریب شده طبع در مطبع نیک نام ز کان حجر جوهر آمد پدید</p>
--	---

سکندر که آئینه ساخته
 بین سوی آئینه و جام جم
 سراپی این نامه گریزگری
 همه باب او همچو باب السلام
 منور و رقماش چون آفتاب
 بهر جا حدیث خیر الوری
 بیانش بد لها اثر میدهد
 راه شریعت اگر میروی
 ز بند و نضاح که نشیند کس
 چه خوش گفت مردی حقائق شناس
 حال ست سعدی که راه صفا
 خلاف پیمبر کسی ره گزید
 زهی کلک نواب عالمیجاب
 که بنوشت این نامه دلنواز
 از و بر همه خلق جود و عطاست
 پی دیدن خوبی این کتاب
 معانی و الفاظ او پیش من
 به نظاره اش دیده با بهره ور
 پی غنچه و گل درین روزگار

برین آئینه نقد دل باخته
 به بین نقش کلک جوهر رقم
 شوی از گناه و معاصی بری
 فصولش چون فصل بهاران مدام
 مدلل به آیات ام الکتاب
 که تا حق و باطل باند جدا
 ز نفس و عیونش خبر میدهد
 تو این نامه بینی و سالک شوی
 اگر بگری دفتر می هست و بس
 که با دابر رحمت بقیاس
 توان رفت جز در پی مصطفی
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید
 شریعت پناه و حقیقت مآب
 پی تیره بختان شده چاره ساز
 تصانیف او مرهم زخم ماست
 فلک راست عینک مد و آفتاب
 چو یک غنچه و انار و سبزه
 چو سلک گریه است تار لفظ
 خزان است گاهی و گاهی بهار

ولی این گلستان باغ جهان
 کتابی که روض انحصیب است این
 کتابی که در دیده نوری دهد
 کتابی که تار نگاه مرا
 کتابی که الفاظ و معنی او
 کتابی که بینی اگر یک نظر
 فدای مضامین بهارست و من
 ز به کلک نواب شیرین رقم
 نهادست نرلی بغم پروران
 طلسمی ست بهر جهان این کتاب
 ز به عالم و فاضل و نیک رای
 قلم در کفش حاصل کان دهد
 بطاعت کمر بسته دارد دم
 برای جهان فضل پروردگار
 کفش ابر نیسان جو داده
 کشاید لب و مرده را جان دهد
 خداوند دارند مهر و ماه
 اگر حرف گیرد کسی بر کتاب

جدا هست ز آسیب با و خزان
 صفا بخش قلب منیب است این
 بغم پروران هم سروری دهد
 دهد غوطه چون در موج صفا
 بود دلر با چون گل و رنگ بو
 نظر باز ناید بچشمست دگر
 برین شتر شری تبارست و من
 که برد از دل کوه کن رنج و غم
 سبک کرد و لسا ز بار گران
 ورقهایش رشک مه و آفتاب
 که کلکش نخلق ست معجز نمای
 مسیح لبش مرده را جان دهد
 کشاید در گنج بر خاص و عام
 پی باغ امید ابر بهسار
 پی مرحمت در وجود آمده
 سخن گوید و در بدمان نهد
 ز چشم بد خلق دارد نگاه
 دلش با آتش غم کباب

اصلاح ما وقع من الغلط في طبع الرّوض الحصيد

صواب	خطا	صفحة	سطر	صواب	خطا	صفحة	سطر
الاواخر	الاواخر	۱۵	۱۹	من	في	۱۷	۳
لا تجعلوا	ولا تجعلوا	=	=	طيبة	طيبة	۱۷	=
يلقي	يلقي	۲۶	۹	عجواني	عجواني	۳	۲
ليجيئ	ليجيئ	=	۱۳	بالمنطق	بالنطق	۶	۵
شروط	الشروط	=	۱۸	كياست	گياست	۴	۷
لتبينته	ليبينته	۲۷	۱۹	خطا	خطائي	۱۱	۸
ولا تكفونه	ولا يكفونه	۲۸	۱	الله	الله	۱۰	۱۱
تورث	يورث	=	۹	نسال	يسال	۱۹	۱۲
من	من	=	۱۹	دور	ودر	۱۳	۱۵
موعظته	موعظة	۲۹	۳	ترس	ترس	۲	۱۴
عصته	عصته	=	۲	يبعثوا	يبعثوا	۱۷	۱۹
ظهور	ظهور	۳۱	۲	فانشأ	فانشاء	۹	۲۱
يحمي	يحمي	۳۲	۱	هم	وهم	۱۸	=
ولا يحسن	ولا تحسن	=	۳	خشية ربهم	خشته	=	=
ولا يحسن	ولا تحسن	=	۱۸	الدموع	الدموء	۷	۲۲
اخبروا	اخبرو	۳۷	۹	البلد الحرام	بلد الحرام	۱۲	۲۷

صواب	خطا	ک	جمع	صواب	خطا	ک	جمع
يعنيه	يعينه	۵	۶۸	عاهدوا الله	عاهدوا	۱۸	۳۸
ومن يخجل	من يخجل	۱۱	=	فمنهم	منهم	=	=
عن	على	=	=	ويحفظوا	يحفظوا	۳	۴۲
يصبح	يصبر	۱۳	=	+	الضمير الى الانتباه	حاشية	=
عنها	عنهما	۹	۶۹	الخزير	الخزير	۱۶	۴۳
ماملاً	مأثلاً	۱	۷۸	يرعى	يرعى	۲	۴۶
ازقلت	درقلت	۶	۷۹	نهي	بنى	۱۳	۴۸
يعنيه	يعينه	۱۰	۸۰	اخو	اخوا	۱۱	۵۰
وهو الذي اشرك	والذي اشرك	۱۷	=	يرأى يرأى	يرأى يرأى	۱۷	۵۱
بأنك	بأنك	۵	۸۳	دينه	دنيه	۷	۵۲
محامات	محامات	۱۱	=	وليس	ليس	۲	۵۶
تشغلها	تشغله	۵	۸۸	الناس	النساء	۱۵	۵۸
بأنك	بأنك	۱۳	=	وينهى	ينهى	۱۱	۵۹
بأنك	بأنك	۱۱	۸۹	سحياً	سبحاً	۱۵	=
ووى	وى	۹	۹۲	ذو	ذوا	۱۶	۹۰
وراءها	ورائها	۳	۹۴	فلا تبدؤهم	فلا تبدؤهم	۴	۹۴
نفوسنا	نفسنا	۱۲	=	تأتيهم	يأتيهم	۱۵	۹۶
اليها	الى نفسنا	=	=	واذا	اذا	۱	۹۸

صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
ثلاث	ثلثة	۶	۱۲۲	قل هو	هو	۱۷	۹۲
ثلاث	ثلثة	۱۹	۱۲۳	وشفاء	شفاء	=	=
ماشجة	ماشجات	=	=	العسل	العل	۷	۹۵
عن	الى	۱۵	۱۲۷	جباهم	جباهم	۱۵	۱۰۲
بنجته	پنجته	۱۲	۱۳۲	پشروی	پشروی	۱	۱۰۲
مخ	ومخ	۱۷	=	+	الا الله	۱۵	۱۰۵
درو	درد	۱	۱۳۲	خيفة	خفية	۸	۱۰۶
بجلبانند	بجلبانند	۹	=	وعای	وعائی	۱۲	۱۱۱
دانه مورد نیکوب و دوقیه	دانه مورد و دوقیه نیکوب	۱۲	=	صنعت	صنعت	۱۹	۱۱۲
				کرفس	کرسف	۱۱	۱۱۵
بهدانه	بهدانه	۱۱	۱۳۵	ست	سته	۵	۱۱۶
ورق نقره	نقره	۱۷	۱۳۶	پرلون	برلون	۱۲	۱۱۷
مزد	مزد	۷	۱۴۰	دند	دند	۲	۱۲۱
پائی	پائی	۱۲	۱۴۱	توله	لوله	۱۰	=
نخزند	نخزند	۱۷	۱۴۲	والجوز	وبجوز	۱۳	=
مردی	مردی	۱	۱۴۲	+	تسخین	۱۶	=
شیدائی	شیدای	۳	۱۴۵	درم	دام	۲	۱۲۲
کوز	کور	۱۱	=	ست	سته	۶	=

صواب	خطا	شماره	تصحیح	صواب	خطا	شماره	تصحیح
ناطق	منطق	۱۱	۱۸۰	کیج	کیجی	۱۷	۱۲۵
بلائی	بلائی	۱۸	۱۸۱	چ	چ	۶	۱۵۲
برایا	برریا	۱۷	۱۸۳	چ	پر	۳	۱۵۵
عصابہ	عصایہ	۱۵	۱۸۴	کرد	کرو	۷	۱۶۱
خلال	حلال	۳	۱۸۶	آلامو	آلام	۱۱	=
الادبار	الاولار	۱۸	۱۸۸	آلیہ	آلیہ	۵	۱۶۲
عشرات	عشرات	۶	۱۹۱	اصبحت	اصبحت	۱۷	۱۶۳
خوش	خویش	۱۲	=	خرد	خورو	۴	۱۶۵
سکتہ	سکتہ	۱۵	=	بخویشی	بخویشی	۱۸	=
تعاوینا	تعاوینا	۱۸	=	بست و	بست	۲	۱۷۲
جدا	حدا	۴	۱۹۳	تفہمنی	یفہمنی	۱۷	=
الشمس	الشمس	=	۱۹۴	تعرفنی	یعرفنی	۱۸	=
مخط	مخطی	۹	=	دہانت	وہانت	۵	۱۷۴
بومۃ	یومۃ	۱۱	=	می آید	می آمد	۸	=
آہیات	آہیات	۱	۱۹۶	خزعبیلات	خزعبیلات	۱۵	۱۷۷
ایرادگیری	ایرادگی	۹	=	بر تقدیر	بتقدیر	۵	۱۷۸
غضبانان	غضبان	۱	۱۹۷	مقصورو	مقصور	=	=
عظمتہ	عظمتہ	۵	۱۹۸	فاردوہ	فاردوہ	۹	۱۷۹



صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
بہا	بہ	۲۰۷	۱۱	ہنا	ہنا	۲۰۷	۱۱
تأسوا	تأسوا	۲۰۸	۱۲	مزو	مزو	۲۰۸	۱۲
مولائی	مولائی	۲۱۱	۱	زاید	زائد	۲۰۰	۱۰
مَرَّ	مَرَّ	=	۷	خیرا	خیر	۲۰۱	۵
تقیہم	تقیہم	۲۱۲	=	لکفہم	لکفہم	۲۰۲	۱۰
بنا	لنا	=	۱۰	ایالی	ایالی	=	۱۱
المنعرج	المنعرج	=	۱۳	اصبحت	اصبحت	=	=
النوق	الشوق	=	۱۲	یدراً	یدری	=	۱۸
فحل	فجعل	۲۱۳	۱۴	عینہ	عینہ	۲۰۳	۳
جلا	جھلا	=	۱۷	یہیجہ للعاء	یہیجہ للعاء	=	۲۷
یجری	تجری	۲۱۴	۱۲	قضاؤک	قضاؤک	۲۰۵	
فہو	فہی	=	=	۲۰۶	۱۰۶	۲۰۶	ہندہ
این	ابن	۲۱۵	۷	ظماة	ظمئة	=	۱۳
اشکبوس	اشکبوش	۲۲۰	۶	۲۰۷	۱۰۷	۲۰۷	
با	یا	۲۲۲	۱۲	یمضی	یضی	=	۸
				البوس	اليوم	=	۹